

روزگار

ی شنبه ۴ جمادی الثانی ۱۳۵۳ شماره ۱۰

Ketabton.com



رئیس دولت و صدر اعظم

گفتند :

جوانان مسوولیت های بزرگ و خطیر آینده کشور را بدوش دارند



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم هنگامیکه با آمران خاندوی مصافحه می نمایند .

بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم روز ۳۰ نور خطاب به آمران خاندوی گفتند: در جوانان ما قدرت و دینا میسر میسر می شود که امیدوارم بوسیله این قدر تمسیر حقیقی انکشاف و پیشرفت را برای کشور خود میسر گردانند .

رئیس انقلاب جمهوری و بانای خاندوی افغانستان ساعت چهار عصر روز ۳۱ نور آمران خاندوی ولایات کشور را در حالیکه بناغلی محمد نسیم معین دوم وزارت معارف و رئیس دافغانستان خاندوی قولته نیز با آنها بود در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند .

بناغلی رئیس دولت و خاندوی اعلا ی جمعیت خاندوی افغانستان درین موقع مراتب مسرت شانرا نسبت به ملاقات با آمران خاندوی ابراز نموده و طی ارشادات شان گفتند:

وظایفی که در پیش دارید انسانی و اجتماعی است امیدوارم این وظایف را مطابق ایجابات مسلک و نیاز مندی های

کشورتان بر طبق آرزوی مردم خود انجام دهید:

بناغلی رئیس دولت علاوه کردند: سعادت و سلامت یک مملکت مربوط به نیروی جوانان آنست و یک ملت تا وقتی که خودش برای ارتقاء و پیشرفت کشور خود تصمیم قاطع نگیرد هیچ چیز دیگری نمی تواند آنرا به سر منزل مقصود برساند .

درین امر جوانان سهم بزرگ و فعال دارند.

بناغلی محمد داود افزودند: از آنجاییکه جوانان مسوولیت های بزرگ و خطیر آینده کشور را بدوش دارند هر نوع لغزشی که در مسیر حرکت شان وارد شود تأثیرات آن در امر پیشرفت و انکشاف کشورناگوار خواهد بود .

رئیس دولت گفتند:

مفکوره هر چه هست باید متضمن وطن پرستی عقیده و اخلاق باشد چه این عناصر است که ما را از مایوسی و ناامیدی نجات

داده و در قبال مشکلات استوار و سالم نگه میدارد.

بناغلی رئیس دولت گفتند:

از خداوند تمنا دارم برای همه ما توفیق ارزانی فرماید که به انتهای پاک و ایمان داری وظیفه خود را انجام دهیم و برای مردم و وطن خود مصدر آنگونه خدمات شایسته ای گردیم که از ماتوقع برده میشود .

بعد از ارشادات رهبر ملی ما آمران خاندوی پیرامون تشکیلات و فعالیت های مسلکی ولایات مربوط شان توضیحات ارائه کردند و آمر خاندوی هر استان به نمایندگی از سایرین به عرض رسانید که جوانان خاندوی مانند تمام افراد و طین پرست و فداکار افغانستان با علاقه مندی آرزو مند خدمت و فداکاری برای تحقق بخشیدن و تطبیق امارت قیمت دار دولت جمهوری می باشند و امید داریم در پر تو رهبری پیشوای قهرمان خویش به انجام وظایف خود موفق گردیم .

برای ۲۲۷ خانواده دیگر زمین توزیع شد

حسب هدایت بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم برای ۲۲۷ خانواده بسی زمین ۲۴۷۴ جریب زمین در پروژه وادی ننگرهار بروز ۲۹ نور توسط بناغلی عزیزالله واصفی والی ننگرهار توزیع شد .

این زمینها علاوه از ۹۰۰۶ جریب زمین میباشد که قبلاً به اساسی مشی دولت انقلابی برای ۸۴۳ خانواده بی زمین در وادی ننگرهار توزیع گردیده است .

یک منبع آنو لایت گفت توزیع زمین به اساس قرعه تحت نظر هیات منتخب صورت گرفته است .

نظر به سهمیه های که قبلاً تعیین شده بود خانواده هاییکه بروز ۲۹ نور زمینهای خود را تسلیم شدند از تمام ولایات افغانستان نامی باشد .

نامه نگار با ختر اطلاع میدهد که هنگام تسلیمی این زمینها فامیل های مربوط با شور و شغف زیاد مراتب خرسندی و مسرت خود را مبنی بر این اقدام خیر اندیشانه دولت انقلابی ابراز داشتند .

طبق هدایت

رئیس دولت و صدر اعظم یک میلیون افغانی به معلمان بی بضاعت اعطاء میگردد

بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم نظر به الطاف که به عموم کارکنان صادق کشور دارند بو زارت معارف هدایت داده اند تا یک میلیون افغانی علاوه بر سهمیه گذشته برای معلمان و معلمات بی بضاعت ولایات کشور بطور کمک و قرعہ اعطاء شود .

یک منبع صندوق معلم در وزارت معارف گفت الطاف خاص رهبر ملی ما در مورد خدمتگاران صالح معارف کشور به ولایات ابلاغ و تخصیص این مساعدت به ارا جمع مربوط صادر گردیده است .

بیسر وظیفه شما استا دان درین راهستگین
ترومپتر می باشد *

شغاللی محمد داود الخرو دند : شما معلمین
ومریبون اولاد وطن وظیفه خطیری را در
قبال نسلی پهمده دارید که سر نو شست
آینده مملکت بدست آنها ست و یقین دارم
اگر این وظیفه را به حسن صورت انجام می
دهید مسو لیت خود را در برابر تاریخ و نسل
های آینده بدستی انجام داده اید *

رهبر ملی ما فرمودند:
ترقی عمرانی یکشور شاید کار آسان باشد
ولی اعمار حقیقی یک ملت کار ساده و بسیط
نیست فقط معارف حقیقی میتواند آنرا آباد
سازد *

شغاللی رئیس دولت و صد را عظم
گفتند:

ماوشما آنچه از خود بجا می گذاریم این
است که در برابر وطن و مردم خود چه کرده
ایم و چه کرده می توانیم و قضاوت این امر
در آینده بدست آنها نیست که اعمال ما مورد
ارزیابی شان قرار میگیرد. فلذا امید داریم
کاری را انجام بدیم که نسل های
آینده در مورد آن مثبت قضاوت کنند *

شغاللی محمد داود از ملاقات شما بسیار
نمایندهگان معارف کشور ابراز مسرت
نموده فرمودند : هر چند مصاحبت بیشتر با
اهل معارف میسر نمیگردد بهمان اندازه بر
سرور من افزود میشود و امید داریم در
آینده نیز باشما ملاقات نمایم *

خبر نگان باختر می نویسد که موقع
این شرفیابی دکتر نعمت الله پژوا گویند
معارف دسته جمعی به نمایندگی از استادان
به رهبر ملی ما تقدیم نموده و ضمن بیا نیبه
عرض رسانند که افتخار داریم به توجه دولت
جمهوری امسال روز معلم ملی محافل خوبی
در کشور برگزار شد و پیام رهبر بزرگ
مابه این مناسبت استادان را به جا یست
ملی و مسلکی شان بیش از پیش متوجه
گردانید *

وزیر معارف گفت: سعادت بزرگ
ما این است که مفکوره تجلیل از مقام معلم در
زمان صدارت رهبر انقلابی ما به وجود آمده
و امروز در حالیکه نظام مترقی جمهوری
به همت والای شما و فداکاری اردوی غیور
افغان در کشور تا همین میزید. از این روز
با مراسم شاننداری تجلیل بعمل می آید
همچنان یکن از معلمان به نمایندگی از
سایرین از تشریف بحضور رئیس دولت
و صدراعظم ابراز مسرت نموده و هر نوع
ساعی و از خود گذری را در اجرای وظایف
ملی و مسلکی شان دو برتو و همنامی های
قاید بزرگ وعده داد *



رهبر بزرگ ما شغاللی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم در اجتماع معلمان مرکز ولایات *

خطاب به نمایندگان معلمان کشور

رئیس دولت و صدراعظم

فرمودند:

امیدوارم کاری انجام دهیم که نسل های آینده
در مورد آن قضاوت مثبت نمایند

در پیا می بمناسبت روز معلم

رئیس دولت و صدراعظم فرمودند:

توانائی یک جامعه هر بوط باندازه دانش افراد آن است

بنام خداوند توانا *

مسرت داریم که در بهار اول نظام جمهوری
افغانستان عزیز مراسم تجلیل روز معلم
برگزار میگردد این روز خجسته را به همه
استادان و معلمان و علاقمندان علم و
فرهنگ کشور تبریک میگویم *

توانایی یک جامعه هر بوط باندازه
دانش افراد آن است و کسیکه این گوهر
ارزنده را بدیگران عرضه میدارد هم نام
معلم است، در حقیقت معلم سازنده تمدنهای
بشری و تسخیر کننده اقطار دیگر محسوب
میگردد *

خوشبختانه احترام به معلم جزء تعلیمات
دینی و شعایر ملی باستانی ما بشمار میرود
بنالایم است شما مردان و محصلان به حقوق
معنوی استادان و معلمان خود ارج بگذارند

از ته دل بایشان احترام و رزند *

بخوشی یادآور میشوم که از زمان وجود
امدن نظام جمهوری دین استادان، معلمان و
شاگردان بادرک حساسیت اوضاع و احوال
فیوضات نظام برگزیده جمهوری سلسله
تعلیم و تعلم را بنوعی تشنج و انقطاع در
یک فضای سالم و از صمیمیت که خواسته همه
مردم علم و دست ما است پیش می برد آرزو
مندم حکومت بتواند به همکاری مزید بر برون
زمینه های بهتر تعلیمی و تربیتی را در
آینده مساعد سازد *

ایجاد و تطبیق تحولات اساسی و رفورم
های سالم در ساحت تعلیمی و تربیتی که
موافق نیاز مندی های ثقافت ملی و نظام
جمهوری امروزی ما باشد طرف تو چشمه
خاص دولت جمهوری قرار دارد تا این

شغاللی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم
روز ۳۱ کور طی ارشادات شان به نمایندگان
معلمان کشور گفتند:

انکشاف عمرانی و مادی یکشور شاید
کار آسانی باشد ولی اعمار معنوی یک ملت
کار ساده و بسیط نیست، فقط معارف حقیقی
می تواند آنرا تعمیر نماید *

رهبر انقلاب جمهوری ما ساعت ۴ عصر
۳۱ نور نمایندگان معلمان مرکز ولایات
کشور را در حالیکه دکتر نعمت الله پژواک
وزیر معارف با آنها همراه بود در قصر
ریاست جمهوری پذیرفتند *

شغاللی رئیس دولت و صدراعظم ضمن
صحبت با آنها فرمودند: استادان و معلمان
حقیقی اولاد آینده کشور بوده و احترام به
مقام والای آنها لایتنای می باشد ازین رو
آرزو می نمایم بر همنامی های شما معلمان
و استادان اولاد این سرزمین جوانان ملید
و صالحی بار آیند تا برای مردم و کشور
خود مصدر خدمات شایانی گردند *

رهبر ملی ما گفتند: هر چه همه افراد
کشور برای ارتقاء و انکشاف افغانستان
وظیفه بس سنگین بدوش دارند اما از همه

مامل که دران همه افراد وطن و نسل های
آینده ما بدوش تبعیض و امتیاز راه تعالی
و عمران کشور سیم فعال گرفته و احساس
مسو لیت نمایند مربوط بزحمات و علاقمندی
شما استادان و معلمان گرامی میباشد *

من از بارگاه خداوند «ج» توفیق مزید را
برای همه استادان و معلمان کشور در تریبه
فرزندان صدیق وطن پرست و نسل باتقوی
امروز و فردای افغانستان تحت لوای -

جمهوریت تمنا کرده و روز معلم را برای همه
تبریک گفته و در راه خدمت بوطن و تریبه
سالم اولاد افغانستان سعادت و وفوقیست
استادان و معلمان گرامی را آرزو می
نمایم *

باینده و مترقی باد جمهوری و ریاست
افغانستان



بنا غلی ساری سفیر کبیر غیر مقیم سنیگال هنگام تقدیم اعتماد نامه اش به بناغلی رئیس دولت و صدر اعظم

بناغلی اودنر سفیر کبیر غیر مقیم سویدن موقع تقدیم اعتماد نامه اش به بناغلی رئیس دولت و صدر اعظم

رئیس دولت و صدر اعظم اعتماد نامه های سفر ای سویدن و سنیگال را پذیرفتند

رئیس دولت و صدر اعظم ساعت ۱۲ ظهر اول جوزا بناغلی دانیل گانی بن سفیر کبیر غیر مقیم سویدن در افغانستان را برای ملاقات تعارفی در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند. بناغلی گانی بن اخیرا وارد کابل شده است.

و سنیگال تقدیم اعتماد نامه میگردند بناغلی و حید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه نیز حاضر بود.

همچنان بنا غلی ساری سفیر کبیر غیر مقیم سنیگال در افغانستان ساعت یازده و پنج دقیقه قبل از ظهر اول جوزا اعتماد نامه خود را مطابق تشریفات معمول به بناغلی رئیس و لیت و صدر اعظم در قصر ریاست جمهوری تقدیم کرد.

ریاست عمو می دفتر ریاست جمهوری اطلاع داد که بنا غلی و دتر سفیر کبیر غیر مقیم سویدن در کابل ساعت یازده قبل از ظهر اول جوزا طی مراسم معمول اعتماد نامه اش را به بنا غلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم در قصر ریاست جمهوری تقدیم نمود.

طبق فیصله کمیته مرکزی ساعات کار بر اساس هفته چهل ساعت عیار و تثبیت شد

کمیته مرکزی دولت جمهوری تحت ریاست رهبر انقلاب و رئیس دولت مبنی بر تثبیت ساعات کار گران و کار فرما باین با قدر دانی استقبال نموده اند.

نامه نگاران آژانس با خبر از ولایات اطلاع میدهند که کارگران فیصله کمیته مرکزی را بر اساس اصل عدالت اجتماعی موافق خوانده آنرا مشوق بیشتر کارگران در امور مربوطه میدانند.

کارگران یادآوری نمودند که دولت جمهوری بر هبری زعمیم بزرگ ما از آغاز رویکار آمدن تاکنون قدیمای سرسبز بسوی بهبود زندگی همه افراد جامعه برداشته و این امر مخصوصا در قسمت کارگران در خور هر گونه ستایش میباشد.

آنها وعده داده اند که وظایف شان را با علاقه بیشتر از پیش انجام داده و برای بلند بردن سطح تولید کشور سهم فعالی خواهند گرفت.

عدم وسایل مکمل و نامساعد بودن شرایط کار در وضع کنونی و از جانبی فرق در ساعات کار، کارفرما و کارگر در افغانستان از مدتی باینطرف تحت مطالعه و غور دولت جمهوری قرار داشت.

کمیته مرکزی دولت جمهوری تحت ریاست بناغلی محمد داود رهبر انقلاب و رئیس دولت تشکیل جلسه داده و موضوع ساعات کار را چنین فیصله نمودند.

ساعات کار مامورین و کارگران دولتی و تعدادی های دولتی و موسسات در طول ایام چار فصل با اساس هفته چهل ساعت کار عیار و تثبیت شود به نحو یک روزهای هفته با اساس هفت ساعت و روزهای پنجشنبه پنج ساعت کار در روز عملی گردد یک ساعت ناهنجوری و استراحت که در بین روزهای هفته واقع میشود شامل ساعات کار نمی باشد.

طبق یک خبر دیگر: کارگران معادن، موسسات معنای و سایر موسسات کارگری کشور از تصویب

از طرف رئیس دولت و صدر اعظم برای ۳۱۳ نفر از استادان و معلمان کشور مدالهای پوهنه و هنر منظور گردیده است

از طرف بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم برای سهصد و سی و سه نفر استادان و معلمان نقاط مختلف کشور مدالهای پوهنه و هنر منظور گردیده است. اعتبار ناموعدالها طی محافل خاصی در کابل و مراکز ولایات به استادان و معلمان مستحق تفویض میگردد.

هشتاد و دو نفر استاد پوهنتون کابل که مستحق مدال پوهنه شناخته شده اند عبارتند از: از پوهنهی طب پوهنتون کابل: پوهاند دکتور محمد یوسف سیفی، پوهاند دکتور عبدالواسع لطیفی، پوهاند دکتور عبدالفتاح همراه، پوهاند دکتور محمد عثمان هاشمی، پوهاند وی دکتور توریالی ناصری، پوهاند وی دکتور عیدالفلسفور رحیمی.

از پوهنهی شریعت: پوهاند دکتور سید محمد موسی توانا، پوهاند عبدالعزیز، پوهاند وی عبدالحلیل یوسفی، پوهاند وی برهان الدین ربانی، پوهاند فضل الله فیاضی، پوهاند عبدالقهار قدری، پوهاند نعمت الله شبرانی.

از پوهنهی ادبیات و علوم بشری: پوهاند دکتور محمد نسیم نکبت، پوهاند دکتور رشاد، پوهاند وی حمید الله امین، پوهاند دکتور محمد افضل بنووال.

بقیه در صفحه ۶۳

روز معلم در سراسر کشور تجلیل گردید



دوکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف حین ایراد بیانی به مناسبت تجلیل مقام معلم در تالار کابل تندی .

اشعاری پیرامون ارزش مقام معلم در این محافل ایراد نموده آمادگی شانرا بر این برآورده شدن آرزوهای مردم کشور تحت رهنمائی های رهبر انقلاب موعده دادند . نامه نگاران می افزایند که در محافل بزرگداشت از مقام معلم حمایت دسته های گلبه معلمان اهدا گردید و این روز خجسته را شامگردان به مرینان شان تبریک گفتند .

در محافل روز معلم در ولایات صا حسب منصبان ارشد از دوی جسمبوری ما موردین محلی ومنسو بین معارف اشتراک نموده بودند .

روزنامه های مرکز ولایات در شما ره های روز ۳۰ نور پیام یناغلی محمد داؤد رئیس دولت وحدت را عظمی رانشر نموده مقابلاتو مضامین استقبالیه مبنی بر ارزش مقام معنوی معلم در جامعه تذکرانی داده مساعی معلمان را در تیارز اهداف دولت جسموری در قسمت تربیه اولاد سالم آرزو بر سر ده اند .

ترانه معلم توسط یکدسته شاگردان معارف پایان یافت .

یک منبع وزارت معارف گفت که فرامین و مدال های پوخته و هنر طی محافل خاص که در وزارت معارف پوهنتون کابل و مراکز ولایات کشور برگزار میشود به معلمان مستحق توزیع میشود .

جریان محفل کابل تندی ساعست شب ۳۱ نور از رادیو افغانستان نشر گردید . نامه نگاران باختر از ولایات کشور اطلاع میدهند معلمان کشور طی معا فلیکه روز ۳۱ نور در مراکز ولایات ترتیب یافته بود مراتب امتنان و مسرت شانرا به مناسبت برگزاری روز معلم به قایدملی ما ابراز نمودند .

نامه نگاران باختر علاوه میکنند که در این محافل پیام یناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بمناسبت اینروز توسط والیان قرائت شد که بابراز احساسات گرم حضار بدرقه گردید . همچنان معلمان و شاگردان مقابلاتو

معارف متن پشتوی پیام قاید ملی یناغلی محمد داؤد را که به مناسبت روز معلم صادر شده است قرائت کرد .

همچنان متن دری پیام رهبر ملی مابه این مناسبت توسط دوکتور عیدالغفور رئیس تدریسات ابتدائیه ، وزارت معارف قرائت گردید .

درین محفل وزیر معارف نیز بیانی ای ایراد کرد که متن آن در همین صفحه به نشر رسیده است .

بعد از اظهارات وزیر معارف پوهنتوال دوکتور عبدالرزاق زهیریه نماینده کمی از استادان ، میرمن معصومه عصمتی معلمه لیسه زر غونه بهوکالت از معلمان و یناغلی محمد دین به نمایندگی از معلمان ولایات کشور بیانیه ها بی ایراد نمودند .

خبرنگار باختر علاوه میکند که ضمن این محفل فهرست اسمای آئنده از معلمان کشور که به تقریب روز معلم از حضور رئیس دولت و صدراعظم بدریا فتمدال پوهنه و هنرافتخار یافته اند قرائت گردید و محفل با سرود

با قرائت پیام رهبر ملی ما یناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم روز معلم بروز ۳۱ نور ضمن احتفالاتی در کابل و مراکز ولایات کشور تجلیل گردید .

در محفلیکه به مناسبت تجلیل از مقام ارزشمند معلم از طرف وزارت معارف ساعت ده قبل از ظهر روز ۳۱ نور در کابل تندی برگزار شد ، دوکتور محمد حسن شرق معاونت وزارت عظمی ، اعضای کمیته مرکزی ، هیات کابینه ، دگر جنرال عبدالکریم مسخنی لوی درستیز ، عده از صاحب منصبان ارشد اردوی جسموری و مامورین عالی رتبه ملکی ، مستوفی و وکیل ولایت کابل ، کابل باروال ، استادان حربی پوهنتون ، حربی بنوونخی و اکادمسی پرلیس وعده از معلمان و اراکین معارف اشتراک ورزیده بودند .

پس از آنکه آیاتی از قرآن عظیم الشان توسط قاری سید محمد یعقوب قرائت شد محفل با سرود ملی جسمور و یسیت افتتاح گردید . متعاقبا دوکتور نعمت الله پژواک وزیر

بیانی دوکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف به مناسبت روز معلم :

نقش معلم در بوجود آوردن تمدنهای باستان و معاصر

همواره قاطع و مهم بوده است

علاوفا بخود اجازه میدهم که یناغلی شالوده افکار و اندیشه های استادان و رئیس دولت را باستان تاریخ وطن معلم معلمان است مهتر از این معلم بنیان گذار بزرگ افغانستان یاد کنم .

زیرا جناب شان بغرض نجات وطن از متلاشی شدن و ارتقای مجدد آن با اقدام جسورانه انقلابی درسی رایبه مردم افغانستان آموختند و هدیه کردند که در گذشته هیچ معلمی بتدریس و تطبیق آن متوسل نشده بود . این روز را اولتر از همه به بعضی از خودشان تبریک میگویم .

نقش معلم در بوجود آوردن تمدن های باستانی و معاصر و انکشافات علوم و تخنیک از بهر هنر مقدم و هویدا است آنچه ما در ماحول خوداز ساخته دست بشر می بینیم

حضار گرامی و همسلکان عزیز : برگزاری مراسم روز معلم که با اراده قایدملی ما امروز در سراسر مملکت صورت میگیرد نشانه از احترام خاص رئیس صاحب دولت به معلمان کشور و تقدیر از کمترین علم و عرفان در مملکت عزیز ما است . روز معلم و مفکوره تقدیر از معلمان کشور برای

اولین بار در تاریخ معارف مملکت با سر توجه یناغلی رئیس دولت در زمان صدارت گذشته شان بهمان آمدن به نماینده گراز تمام منسو بین معارف اعم از استادان معلمان محصلان و شاگردان و در حقیقت همه طبقه علم دوست و متور کشور از این نوازش شان صمیمانه تشکر میکنم .

پوهاند نوین برای مطالعه را پورهیات تخنیکی ابدات تاریخی وارد هرات شد

پوهاند دوکتور نوین و زیر اطلاعات و کلتور صبح روز اول جوزا برای بازدید ابدات تاریخی و ملاحظه آخرین را پورهیات تخنیکی ابدات تاریخی این وزارت وارد هرات شد .

پوهاند دوکتور نوین در راه عزیمت به صوب هرات از محلیکه برای مرکز کلتوری جفران تعیین گردیده بود نیز دیدن کرده و یناغلی حضرت میر حکیم والی غور درباره مذاکره نمود .

نقش معلم در ساختمان يك اجتماع...

همچنان دين مبین اسلام بیش از همه اديان ديگر مسلماً نان را به كسب علم و عرفان مكلف میسازد دين مقدس اسلام اجازه نمیدهد كه فاصله مكان، زمان یا نوبت جنس آدمی مانع كسب علم گردد حضرت محمد «ص» پیغمبر اسلام میفرماید: «علم را بیا موزید و لودرجین بآید» یا «آموزش علم بالای مرد وزن مسلمان فرض است» حضرت علی کرم الله وجهه تحصیل علم را از گهواره تا به گور لازم میشمرد. ارزش علم و تقدیر از مقام معلمین در ادوار مختلف تاریخ باستان مانیز سابقه طولانی دارد بسا دانشمندانی بودند که در محیط و محلی و منطقه‌ای مصدر خدمات عرفانی و تحولات اجتماعی گردیده و حلقه‌ای از تشنگان علم و معرفت را پرورده اند و مورد احترام و ستایش جامعه قرار یافته اند باسناد سنن باستانی مانیز احترام معلمین لازم است.

با تقدیر از مساعی تمام کسانیکه بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم در تکامل معارف و تربیت ساکنین عصر سیم گرفته اند با تأثر باید اظهار کرد که پروگرام های تعلیم و تربیه موسسات تعلیمی ما احتیاجات حیاتی شاگردان و نیازمندی های جامعه افغانی را باالعموم اغماض کرده و به همین علت است که سالانه هزاران نفر از فارغان دوره های ابتدا یی، متوسطه و لیسه باوجود صرف چند سال از عمر گرانبهای شان در مکاتب طور یکجه شاید و باید نمیتوانند مصدر خدمت مست موثری برای بهبود وضع زندگی خود فامیل و اجتماع خود شوند. بلکه متاسفانه در اکثر موارد حتی از مشورت آنها در اقتصاد فامیلی کاسته میشود.

دولت باوجود محدودیت های مالی مبالغ هنگفتی را همساله در ساحه تعلیم و تربیه سرمایه گذاری میکند باید از این سرمایه گذاری بصورت مطلوب استفاده شود. طوریکه از خطابه رهبر ملی و واضح میگردد دولت اقدام هدایت داده است نسبت اصلاحات لازم را مطابق به مقتضیات نظام جمهوری در اهداف و پروگرام های سوبه های مختلف تعلیمی وارد آوریم.

وزارت معارف بتاسی از این اهدایات وزارت کام های نخستین را بر داشته و سلسله اقدامات بعدی آن ادامه خواهد داشت. در معارف به تعلیمات حرفه وی و تخنیکس شامل کردن آن در جزء پروگرام تعلیمات عموم توجه زیاد و خاصی مبدول خواهد شد تا جوانان ما در ضمن داشتن صفات نیک بشری و وطن پرستی در ذراعت مالداری، صنایع، تخنیک و حرفه های معلی دارای اندوخته های مسلکی و تجارب عملی بود و چنین مسلک را با افتخار باید بر ندو در ارتقای افغانستان نیرومند و مترقی سهم موثری بگیرند.

البته بهمان آوردن همه ریفورم ها و اصلاحات پروگرام های عرفانی مستلزم مطالعات دقیق علمی وقت گاه و مضاف زیاد مالی است که بصورت تدریجی صورت خواهد گرفت ما متیقنیم بیا ری خداوند (ج) توانا تحت رهنمای های بنا علی رئیس دولت و پشتیبانی و همکاری مردم معارف پرور تعدیلات و تغییرات مطلوبی بوجود آید.

طوریکه رهبر ملی بنا علی رئیس دولت در پیام روز معلم فرمودند: «خوشبختانه از زمان تا سیس نظام جمهوری در تمام موسسات تعلیمی مملکت پروگرام های درسی بصورت تفکات بخشی پیشرفته و همه شاگردان و محصلان با دبیلین کامل از دروس و رهنمای های

معادل ۲ ملیون افغانی سامان لابراتوار به وزارت معارف اهدا گردید

حکومت هند معادل دو ملیون افغانی سامان لابراتوار برای وزارت معارف اهدا کرده است.

شاغلی مهتا سفیر کبیر هند در کابل ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز ۲۹ نور بدکتور نعمت الله پرواک وزیر معارف ملاقات نموده و طی آن بکتمداد سامان و آلات لابراتواری را از طرف حکومت هند تحت پروگرام همکاری تخنیکی و اقتصادی آنکتور برای لیسه و مکاتب متوسطه وزارت معارف اهدا نمود که از طرف دکتور پرواک با تشکر پذیرفته شد.

دعوتی به مناسبت قانون اساسی فیدرالی آلمان

به مناسبت بست و پنج و نیم سالگرد تصویب قانون اساسی جمهوری اتحدی آلمان دعوت از طرف زارز دافیر سفارت جمهوری اتحدی آلمان، شاغلی ویزیر در کابل تررتب یافته بود که در آن عده ای از اعضای کابینه، صاحب منصبان اردوی جمهوری، مامورین عالیرتبه و رؤسای کور دیپلو ماتیک مقام کابل استراک کرده بودند.

قانون اساسی فیدرالی آلمان، بیست و پنج سال قبل در وقت حکومت ادناور فقید بهمان آمده و با انفاذ آن در سرتاسر آلمان، کشور مذکور، دولت آلمان فدرال شناخته شد.

بقیه شماره گذشته

قانون بیرق

چندی از بیرق های دول متحابه یا بیرق های خصوصی در یکجا بر افراشته میشود پارچه و دیرک آن بیرقهای نباید از پارچه و دیرک بیرق ملی افغانستان بزرگتر و بلند تر باشد. در چنین مورد بیرق ملی افغانستان اولتر از همه افراشته شده در موقع پائین کردن از همه آخرین فرود آورده میشود.

ماده ۲۶:

بیرق ملی مقامات در کلیه روز های کار و جشنهای ملی رسمی بر افراشته میشود در سایر روز های تعطیل استعمال نمیکردد. بیرق

های قرار گاه ها و پست را ندارم و گمرکات سرحدی همواره در اهتزاز میباشد.

فصل دوم

مقامات صلاحیت دار استعمال بیرق

ماده ۲۷:

مقامات ذیل صلاحیت افراشتن بیرق را بر طبق احکام این قانون حایز اند:

(بقیه در صفحه ۶۲)

خرد مندانه استادان و معلمان خود بکمال میل و آرا مش و در صفای نیت و دوستی استفسارده علمی به عمل آورده اند این نتیجه ارزش های ملی و نهر بخش جمهوری است که معلمان و جوانان ما با استفاده از این مرحله حساس و تاریخی مملکت نمایی خواهند دقیقه از حیات قیمت بهای خود را پیش از این ضایع سازند.

خواهران و برادران هموطن! اوضاع وقت بار معارف و حالت آشوب زای مملکت در چند سال پیشتر از نظام جمهوری خاطره های تلخی را بر مردم ما باقی گذاشته است. همه بیاد دارند در شلوغی و داغ اولاد پاک نهاد و شریف ما چه تضاد عاتق که هاو ایده لوزی های نو وارد جا داده شد. چگونه مردم نجیب و وطن پرست افغانستان با ایجاد تفرقه های سیاسی مذهبی، سستی، لسانی و غیره با یکدیگر دست و گریبان ساخته شدند. دفا یستی ارزنده حیات جوانان و معلمان ما بدو ن تحصیل علم و اخلاق ضایع گشت و بالتجیه صدمه بزرگی بو حداثت ملی و اقتصاد مملکت وارد آمد بنابر همین دلایل بود که فرزندان فداکار و صدیق مملکت تحت زعامت قاید ملی مجبور شدند دست به کودتای ۱۳۵۲ زده بایک حرکت انقلابی وطن را از تاخت و تاز اجانب و خانه جنگی های داخلی نجات بخشند.

شاغلی رئیس دولت در روز برافراشتن بیرق ملی دولت جمهوری افغانیستان فرمودند این نظام مردم میبختی جمهوریست مال موروثی یک شخص و یک طبقه خاص نیست بلکه مال هر فرد ملت نجیب افغانستان میباشد.

الحال وظیفه مردم افغانیستان و مخصوصا استادان و معلمان است تا در تحکیم بنیان نظام جمهوری و حداثت ملی، از تقاء و تعالی مملکت سهم فعال ترو مشرتر گرفته و جایب ملی و مسلکی خود را با جدیست و بیطرفی کامل از مفکوره های سیاسی و اغراض شخصی پیش ببرند. رسالت تربیه نسل جوان، جزا تا نیکه وطن پرست جمهوری خواه متدین و صادق باشند بدوش استادان و معلمان کشور است چون این نظام مربوط به همه افراد مملکت بقیه در صفحه ۶۳

دوکتور محمود حبیبی بحیث والی کابل مقرر گردید.



دوکتور حبیبی

باساس پیشنهاد وزارت داخله، تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت دوکتور محمود حبیبی بحیث والی کابل مقرر گردیده است.

قسمت سوم

ترجمه و نگارش ع. هبا

اَسْلَامُ وَ زَنْدِگِيْ

وطن و عقیده

خویش دانسته و منافع باطل و ضد بشری شان را در قبال بخش و گسترش این دعوت، ربه تباهی، یافتند، از هر گونه حیل و دسیس برای منصرف ساختن پیامبر اسلام از این انقلاب و ماموریتش، کار گرفتند، پیش کش هانمودند، وعده دادند، ولی چون هدف اساسی پناه افتادن انقلابی عظیم و بشری، و از بنیاد در آوردن کاشیای عقاید و طرز تفکر های باطل و غرور باطل پرستی بود، این دعوت و حرکت روز بروز قوی تر و پرازنده تر میگردد.

دشمنان حق و حقیقت و واضح تر گفته شود دشمنان سعادت بشر، چون از فعالیت های دیگر خویش در زمینه مایوس شدند و همه دسیس خویش را بی نتیجه و بی ثمر یافتند بفرسود قصدی علیه پیامبر اسلام افتادند و در مجلسی فیصله کردند که برای جلوگیری از این حرکت، حرکتی که محمد (ص) بسراپا انداخته و میخواهد با این طرز تفکرش دین پدران و مقدسات اجداد را توهین کند و حتی برای درهم ریختن پایه های آن قلعهم نماید، جز یک راه و یک چاره که عبارت از بقتل رسانیدن شخص محمد (ص) است راهی دیگر موجود نیست و ماباید اینکار را بهر قیمتی که انجام شود، انجامش بدهیم و مطمئناً وقتی ما این کار و این نقشه را عملی کردیم دیگر خطری متوجه ما و آئین کهن ما نخواهد بود.

زیرا عمده ای که بنام پیروان او باقی میماند آنها خود بسوی ماباز میگردد و از کرده های خویش اظهار ندامت مینمایند، چه اینها شاخه و اواصل یک درخت شمرده میشوند و مسلمان وقتی ریشه و اصل از میان برداشته شد دیگر موجودیتی برای شاخه ها باقی نخواهد ماند و امروز بهر وسیله که میسر شود باید این شاخ کج را از درخت مکان قطع نماییم و دیگر این وطیفه جوانان و افراد شجاع و غیور قریش است که برای انجام این خدمت کمر همت بندند و این محمد (ص) بن عبدالله را که هر گز و هر حرف او چون زنجیری در پای آزادی و زندگی ما و طرز عقاید و پندار ما می پیچد و با این حرف های خویش را عنوان فرمان آسمانی و خدایی میدهد، از میان بردارند و بزندگی اش خاتمه بدهند.

باقی دارد

صفحه ۷

تا آنجا که این زمزمه را در گوش زمان نرسا خواند که :
(قسم به آن ذاتی که خدایی از آن اوست اگر خورشید را بدست راست و مهتاب را در دست چپ من بگذارند، ازین دعوت و ازین مبارزه تا آخرین سرحدان، دست نخواهم گرفت و باز نخواهم نشست.)

گروه سرکش و باطل پرست و اربابان و طبقات مختلف، از آنجاییکه حرکتها و قیام های اصلاحی و انسانی پیامبر اسلام را خلاف میل

حق و حقیقت، درمکه تحت اینگونه شرایط ناگوار، نامساعد شده روز بروز مؤلفی جدید از طرف دشمنان و مخالفین سرسخت و صاحب نیروهای قوی مادی، جلوه حرکت اصلاحی و جلو دعوت پیامبر اسلام قرار میگرفت که در نتیجه جز پیش گرفتن راه هجرت چاره ای دیگر باقی نماند.

تا آخرین لحظه از مبارزه دست نگرفت، دشوارترین پیش آمدها را تحمل نمود، هیچ حرکت دشمنانه ای او را از پایدار نیامد دور برادر مبارزه با ظلم حق و حقیقت پیچزی نظر نداشته

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت عمر و بن ام مکتوم (رض)

از: عینی

سر داران قریش حاضران و اینها مردان با نفوذ و روستای قوم میباشند. اگر شرف ایمان مشرف شوند ممکن است عوام نیز از آنها پیروی کنند و دایره اسلام وسعت پذیرد این ام مکتوم مسلمان و از بار یافته گان حضور نبوت است و او را موقع تبلیغ و تعلیم بسیار است اگر به عبدالله ملتفت شوم بر بزرگان قریش گران می آید و دوباره به تبلیغات اسلام همشوش نمیدهند. اما عبدالله بن ام مکتوم بر عرض خود اصرار می کرد لذا حضرت پیغمبر (ص) بر آشفت و آثار کنوت بر چهره مبارک نیز آشکار شد درین واقعه چند آیه ای از اول سوره عبس باین مضمون نازل شد که :

روی ترش نمود و اعراض گرد به سبب آنکه بیاد پیش توشابان و او میترسد پس توازوی او اصلاح می شد یابند میگرفت پس نفع میداد او را آن بند اما کسیکه بی نیازی کرد از ایمان پس تو مرا و در فکر می رفتی و الزامی نیست بر تو در اصلاح نداشتن آن و اما کسیکه بیاید پیش توشابان داد میترسد پس توازوی دیگری مشغول میشود. چنین نباید کرد هر آینه آیات قرآن محض پنداست پس هر که خواهد آنرا بخواند و پند گیرد، آیات در محله های گرمی ثبت است بلند قدر ناپایت پاک.

حضرت شاه صاحب می نگارند که درین آیه کریمه محض یک گله دوستانه خداوند (ج) پیش دیگران از رسول خویش میباشد.

این صحابه جلیل القدر و مهاجر مخلص برومند و قهرمان نابینای اسلامی که اصلاً نامش عبدالله بن عمرو قریش عامری بوده و بعضی هابن ام عمرو بن قیس بن زائده بن اصم دانسته گروهی عم او را بنام حصین و یا عمر ابن ام مکتوم می نامند اما معروف به عمرو بن ام مکتوم میباشد.

حسب بعضی از روایات نام عمرو را رسول خدا برایش نهاده اند. نام مادرش اصلا عاقله بنت عبدالله بن عنکبه بوده و پسرمای خدیجه بنت خویله همسر رسول خدا (رض) میباشد. درمکه قبل از هجرت بدین اسلام مشرف شده

از زمره نخستین مهاجرین است که با مصعب بن عمر (رض) رهسپار مدینه گردید.

وی با وجود محرومیت از دیدار دارای موقف عالی بوده قرآن کریم در آغاز سوره عبس موقف آنرا تسجیل کرده است چنانچه روزی از مصفا دید قریش در مجلس فرخنده نبوی حاضر و حضرت پیغمبر (ص) ایشانرا باسلام دعوت و با آنها سرگرم ملازمت بودند ناگاه عبدالله بن ام مکتوم که از دیدگان نابینا بود وارد شد عرض کرد یا رسول خدا! از علمیه که خداوند بتوازانی داشته مرا بیاموز، عرض نابینا عبدالله بن ام مکتوم مورد التفات رسالت مآبی واقع نشد زیرا آنحضرت (ص) با هر مهم تبلیغ اشتغال داشت و تصور نمود که در مجلس مبارک

پیام مبارزه کردند، نبود، زیرا پیامبر اسلام وظیفه داشت بنای سعادت و نجات بخشی که خشت های اساسی و نخستین آن توسط رهبران راستین بشریت که روزگاران قبل از طرف آفریدگار جهانیان، جهت رهنمایی و رهبری انسانها موظف شده بودند پسر برده و بنیای کمال و اوج نبایی اش برساند. پیامبر اسلام (ص) سیزده سال از عمر نبوت و رسالتش را درمکه پسر برد و در تمام این مدت، انسانها را بسوی وحدت و یکانه پرستی و بسوی استحکام و تثبیت شرف و کرامت انسانی، دعوت نمود و مساعی پیگیر و لایق قطع بخرج داد تا دل های مردم را برای تابش انوار حق و حقیقت بگشاید و زهیت هارا بسرای حصول برتری حقیقی و عزت و کرامت، آماده و مستعد بسازد.

این فرستاده خداوندی، خطاب بانسانها گفت: این بنگاه که شما آنرا تقدیس و پرستش مینمائید ساخته و پرداخته دست های خود شماست، آنها را درهم شکنید و بدور یک کلمه و یک هدف اساسی جمع شوید، و آن اینکه جز خدای واحد، خدایی که همه جهانیان را از نیستی به هستی آورده است، تیرستیم.

به قبیله قریش که در میان مردم عرب قبیله اشرف و ممتازی بودند فرمود: ازین آقای ها و اشرافیت صرف نظر کنید، این چیز ها که شما بران اهمیت میدید کدام مفهوم و برتری حقیقی ندارند.

انسانها همه مساوی و دارای ارزش های برابر ذاتی و همانندی هستند و هیچ گروه و هیچ فردی، ارباب و آقای فردی دیگر نیست و انسان ها جز با اساس اندازه انجام کارهای نیک و پسنندیده انسانی، هیچ نوع برتری از نگاه قبیله، نژاد، رنگ و غیره بر دیگران ندارند.

امپراطوران و حکمرانان بزرگ جهان را بسوی وحدت و یکانه پرستی دعوت کرد ولی ایشان از اوج فرعونیت و غرور منفی و غیر انسانی خویش پائین نشاندند و تنزل نمودند و همانطور در خود خواهی و انحراف شان دوام دادند، بدین ترتیب زمینه دعوت و گسترش

تصمیم قاطع ، خلل ناپذیر ودوامدار یک ملت، میتواند اورایه هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

آشنایم را که مدت زیادی نبود ندیده بودم ، ساعت ۹ صبح وارد دفتر گردیدم . بخاطر اینکه از ری پذیرائی شده باشد باوی به گرمی صحبت کردم و از کار ها و مشغولیت های چندین ساله خود سر صحبت باز کرد ، منکه می فهمیدم ، خداخیر کند ، رفیقم که شخص بسیار پرگپ است ، نشود مانند عادت همیشه گیش صحبت خود را طولانی کند ، در همین گل صبح من و همکارانم را بیشتر مزاحم شود . بهمین اندیشه بودم ! و جای هم برایش خواستم ، آشنایم چای را نوش جان میکرد ولی صحبتش طولانی تر میشد ، اصلا گمانم به فکر رفتن نبود .

منکه بکار مشغول بودم اصلا درست نمی فهمیدم که سخنان او در مورد چه موضوعی است ، گاهی از رویداد های کابل ، و گاهی هم از سفر های به اصطلاح خارجه اش سخن میگفت و اصلا در سخنانش منظوری نهفته نبود .

عقر به ساعت نوا یک یازده ونیم بود ، ولی آشنایم در کنجی چو کی یک بغله افتیده بود ! من چندین بار از شعبه برای اجرای کاری خارج شدم ، وقتی برگشتم دیدم با همکارانم را هم سر صحبت باز کرده است !

یکی از همکارانم که خیلی کار داشت ، حوصله اش سر رفت و بسیار بود بانه از آشنایم خواهش کرده تا اگر ممکن است چند دقیقه ساکت باشد در این لحظه من وارد دفتر شدم ، دیدم موصوف با همکارانم بگو مگو دارد ، وقتی چشمش بمن می افتد ، بدون اینکه خدا حافظی کند از دفتر خارج شد ، من عقبش رفتم و دستش را گرفتم و برای اینکه آزرده نشود از او معذرت خواستم اما او با عصبانیت گفت : اگر من مانند خودت آمد دفتر میبودم ، قطعاً اینگونه اشخاص را بدفتر استخدام نمی کردم ، در گذشته ما وقتیکه به شعبات و دفتر رفقا و یا دوست های مان میرفتیم ، حتی نان چاشت را هم همانجا می خوردیم ، شما اصلا از دفتر داری چیسری نمیدانید !

بقیه در صفحه ۶۱



شنبه ۴ جوزا ۱۳۵۳ - ۳ جمادی الاولی ۱۳۹۴ - ۲۵ می ۱۹۷۴

روز معلم

امسال روز معلم با شکوه و جلال بیشتری تجلیل گردید . این امر نشانه نهایی از علاقه خاص رهبرانقلاب جمهوری و قاید بزرگ ملی ما به توسعه و انکشاف علم و فرهنگ است . چنانچه طی ار شادات شان به معلمان مرکز و ولایات کشور چنین گفتند :

« ... انکشاف عمرانی و ماری یک کشور شاید کار آسانی باشد ، ولی اعمار معنوی یک ملت کاری ساده و بسیط نیست فقط معارف حقیقی میتواند آنرا تعمیر نماید ... »

حقیقتاً در کشوری که افراد آن به زیور علم و دانش آراسته گردند و تعداد دانشمندان و صاحبان فضل و هنر روبه توسعه نهد هر گونه مشکلی در ملت کمی راه حل می یابد و زمینه جهت ترقی و پیشرفت آماده ساخته میشود .

حقیقتی است روشن که بزرگترین سرمایه و دارایی یک جامعه را ، اندازه علم و دانشی نشان میدهد که در آن جامعه وجود دارد و از آن در راه خدمت به مردم استفاده میگردد در نظام جمهوریت ، هما نظوریکه در ساحات گوناگون حیاط اقتصادی اجتماعی ، و فرهنگ کشور ما اقدامات اساسی در حال وقوع پیوستن است ، هم چنان در ساحه انکشاف معارف و ایجاد تغییرات بزرگ کمی و کیفی در روش تعلیمی به منظور آنکه نسل جوان مطابق به ضروریات امروز و آینده کشور تربیه گردند ، نیز نوآوری هایی بعمل می آید .

در آن موقعیکه رهبر بزرگ ما متکفل امور صدارت بودند ، روز معلم برای اولین بار در کشور ما تجلیل گردید و اکنون که نظام جدید به رهبری قاید ملی ما در مملکت استقرار یافته است ، در بزرگداشت و تجلیل مقام ارزشمند معلم توجه بیشتری بعمل می آید . و یقین داریم که معلمان گرامی که در واقع روشن نگه دارنده مشعل علم و هنر میباشند ، از این به بعد از تسهیلات و امکانات وسیعتری برخوردار خواهند گردید و فردای امید بخش تری در انتظار آنان خواهد بود .

مشکلات در جداساختن قوا در جبهه جولان

نشده است که خط جدا شدن قوا از کجا عبور خواهد کرد اما در طول دوره مذاکرات ۲۶ روز قبل کیسنجر چندین نظر درین باره ابراز گردید. نظر نخستین آن بود که اسرائیل تنها از یک حصه از ساحه های اشغالی جنگ ماه میزان گذشته بیرون میشود.

اما بعداً در اثر مذاکرات دوام دار هنری کیسنجر اعلان گردید که اسرائیل تمام ساحه اشغالی جنگ ماه میزان را به شمول قسمتی از شهر قونیطره رها کرده و سه قله کوه حر مون را با اختیار قوای صلح ملل متحد میگذارد. مدتی بعد از آن گفته شد که خط جدایی قوا با متداد قتل کوه حر مون عبور میکند.

وبالآخره نظر آخری که طی روزهای اول و دوم جوزا ابراز شده این است که اسرائیل آماده خواهد بود تمام اراضی اشغالی جنگ میزان سال سال گذشته را به شمول شهر قونیطره و بعضی ساحه های زراعتی جنوب جبهه جولان را ترک میگوید. چنان به نظر میرسد که در برابر تمام نظرات مذکور موقف سوریه همان موقف ثابت نخستین آن است باین معنی که اسرائیل باید از تمام ساحه های اشغالی جنگهای سال گذشته ۹ سال ۱۹۶۷ بیرون شده و به حقوق حقه مردم فلسطین احترام بگذارد.

از جریان اوضاع معلوم میشود که داکتر کیسنجر نخست از همه برای حفظ پرستیژ شخصی خود و برای حفظ حیثیت کشور خود شتدیداً به مجادلات خویش ادا می دهد و شاید هم روزی میتواند مطابق خواسته های سوریه، اسرائیل را متقاعد سازد ساحه های اشغالی را رها کند اما فعلاً مشکلات وی درین زمینه زیاد است مساله منطقه حایل موضوع مبادله اسرا، کار محدود ساختن قوای طرفین در دو جانب خط جدایی و وظایف و کار قدری صلح ملل متحد از جمله مسایلی است که گفته میشود امروز کیسنجر روی آن غور و دقت میکند، دیده شود که این کار به کجا خواهد کشید.

و برای اینکه این معضله را از سر راه خود دور سازند مخصوصاً امریکا جدا مساعی خود را بخرج داد تا با جدا شدن قوا و ایجاد مصالحه ای بین اسرائیل و مصر مجدداً از امتیاز نفت اعراب بسر خوردار گردد. چنانچه نتیجه آن بروقی همین مرام بود یعنی بمجرد جدا شدن قوا مقاطعه نفتی هم رنج گردید.

اما در جبهه جولان اوضاع چنان نیست که در موضوع سوئز تذکار یافت. در جبهه جولان نخست از همه از نظر اشغال ساحه اسرائیل دست بالا دارد چه هرچه اشغال شده از جانب اسرائیل بوده است و از طرفی هم در ساحه اشغال نقاط ستراتیژیک کوه حر مون را در اختیار دارد که این امر مسلماً سبقت اسرائیل را در بردارد و از جانب دیگر از نظر محبوسین جنگی تعداد بیشتری از اتباع سوریه در اسرائیل محبوس اند در حالیکه محبوسین

میگذاریم، درینجا تنها تفاوتهای بین جولان و سوئز را بررسی می کنیم.

نخست از همه شخصیت های مصری و سوریه از نظر غایب اهداف و خطوط اساسی فکری شان از هم فرق دارند. دوم، تناسب پیشرفت اسرائیل در جبهه سوئز و جبهه جولان با هم متفاوت است باین معنی که اسرائیل با آنکه در جبهه سوئز حتی توانست به غرب کانال پیشرفت نماید و شهر سوئز را محاصره کند ولی در مقابل عساکر جمهوری عربی مصر در شرق نفوذ کامل نمودند و خط مستحکم بارلیف را در هم شکستند و از جانی هم با آنکه اسرائیل در غرب سوئز نفوذ نموده بود در حقیقت آنده از عساکر اسرائیل که در غرب بودند هر آن خود را در خطر احساس میکردند و حتی طوریکه بعداً شایع شد مصر میتو انست عساکر اسرائیلی را درین حصه

معلوم میشود که داکتر هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده امریکا در تمام دوره ماموریت های صلح خود باین اندازه به مشکل مواجه نشده بود مثلیکه در امر جدا ساختن قوا در جبهه جولان بآن مواجه است. تا کنون چندین بار اطلاعات خوشبینانه و امیدوار کننده درین مورد نشر گردید و به تعقیب آن نتیجه ای تبارز نکرد که نشان دهد در زمینه جداساختن قوا کدام تصمیمی اتخاذ میشود. آخرین اطلاعات در زمینه حاکی است که امکان رسیدن به موافقه و اتخاذ تصمیمی در باره این موضوع در سفر فعلی داکتر کیسنجر کمتر به مشاهده میرسد.

داکتر هنری کیسنجر تا صبح روز جمعه سوم جوزا یازده همین دور مذاکرات خود را با مقامات مربوطه اسرائیلی و سوریه انجام داده و برای مدت ۲۶ روز در شرق میانه سپری کرد. در همین روز از قول بعضی از مامورین عالی رتبه امریکا اعلان شد که وی هنوز هم به نتیجه ای واصل نگردیده است. مامورین امریکایی درین روز گفتند که کیسنجر در اکثر مسایل موفقیتی بدست آورده ولی امکان آن نخواهد بود که در پورتو این موفقیت ها کدام موافقتی بامضا برسد و برای رسیدگی به موضوع و موافقت روی تفصیل آن نمایندگان سوریه و اسرائیل در آینده به واشنگتن مسافرت خواهند کرد و آنجا به همراهی داکتر کیسنجر کار خود را درین موضوع دنبال خواهند نمود.

اکثر علاقه مندان موضوع باین فکراند که چرا کیسنجر درین ماموریت خود باین اندازه به مشکلات مواجه شده است در حالیکه می بینیم در امر جدا ساختن قوا در جبهه سوئز آنقدر به تکلیف نبود و در مذاکرات صلح ویتنام در پاریس کار خود را موفقانه از پیش برد باید گفت که طبیعت موضوع ویتنام و جدا ساختن قوا در جبهه سوئز با موضوع جدا ساختن قوا در جولان فرق زیاد دارد مساله صلح ویتنام را بجایش

بررسی مسایل روز

اسرائیل در حدود شصت و پنج نفر در سوریه میباشند. البته با ارتباط به محبوسین باید گفت که افراد اسرائیلی از نگاه تخصصی و عقید بودن خود در امور نظامی برای اسرائیل خیلی مهم باشند. صرف نظر از موضوعات متذکره موضوع جدا ساختن قوا در جبهه جولان وقتی صورت میگیرد که تنها جنگ بین سوریه و اسرائیل جریان دارد در حالیکه هنگام مذاکرات سوئز عملاً یک تعداد زیاد کشور های عربی با اسرائیل درگیر بودند. بنابر همین دلایل و علل است که مذاکرات جدا ساختن قوا در جبهه جولان به مشکل مواجه گردیده است. و طوریکه یک روزنامه نگار شام دوم جوزا ابراز نموده است تا زمانی که اسرائیل حاضر به دادن امتیازات بیشتری درین مذاکرات نشود رسیدن به توافقی مشکل به نظر میرسد. گرچه تاکنون به صراحت گفته

محاصره کند و ازین ببرد در حالیکه در شرق سوئز با آنکه قوای نمبر سوم مصر در محاصره اسرائیل قرار داشت اما به اسرائیل تسلیم نشده و هرگونه مشکل را مقاومت کرد. ازین موضوعات که بگذریم در جبهه سوئز اسرائیل یک صحرای وسیع سوزان و بی آب علف سینا را اشغال نموده و در نظر سوق الجیشی جز قسمتهایی در غزه و شرم الشیخ دیگر کدام منفعتی را برای اسرائیل تأمین نمی کرد.

بنابر همین دلایل بوده که اسرائیل یک آن اولتر به مصالحه و جدا شدن قوا تن در داده و مذاکرات مربوط باین موضوع مدت درازی را نگرفت.

از همه مهمتر هنگام مذاکرات جدا ساختن قوا در جبهه سوئز ایالات متحده امریکا و بعضی دیگر از کشور های غربی از مقاطعه نفتی اعراب هرروزه زیان میکشیدند

دستهای کوچک:

با هنر پسر رگت



این است فامیل هنرمندی که از کوچکی به صنعت قالین با قی پرداخته اند.

بناروال هرات (نفر وسط) نیز در جمع آنها دیده میشود

از کلکان هنر آفرین شان شنیده‌ام، دروغ بوده... ولی این فکر، دیری دوام نمی‌کند...

آنچه را که به چشم می‌بینم، این بنادر را، از ذهنم می‌زداید...

قالین از صنایع پر بهای کشور ماست، قالین افغانی در جهان شهرت دارد. دوام آن، رنگ‌های مرغوب آن و نقش‌های زیبا و رنگین آن...

آخر آ سفر کو تاهی به هرات داشتم، شهر ادب و هنر، در آنجا شنیدم، که فامیل‌ها، دختران کوچک شان را تعلیم قالین بافی می‌دهند، شنیدم که کوچکترین دست‌ها بهترین قالین‌ها را می‌بافند.

از دالان‌های پر پیچ و خم و سر پوشیده، یکی پی دیگر می‌گذرم، در سایه روشنی راه نیمه تاریک، با اضطراب به پیش می‌روم، آن‌هایی که پیشاپیش من در حرکت اند، تندتند گام بر میدارند، بی‌پروا پیش می‌روند و هرچند لحظه یکبار ایستاده، مرا هم تشویق به تیز رفتن می‌کنند...

در خم یک کوچه تاریک، برابر دروازه بی‌همه می‌ایستیم، یک‌یک از لای در، بدرون می‌رویم. آنجا فضای باز کوچه قرار دارد، خانه‌های یکی بالای دیگر ساخته شده و بام‌های گنبدی آن تماشا بی‌وجالب است.

آنها، آنها بی که با من آمده‌اند، بسویم می‌نگرند، لبخندی می‌زنند،



نجیب تاحال چند مدال صنعت گرفته قالینچه‌های او در نما یشتگا ه های خارجی طرفداران و علا قمندان فراوانی دارد صفحه ۱۰



سعیده ۶ ساله است، کلکان کوچک و لرزان او تند تند گره های رنگین برقالین میزند



چهار خواهر خردسال، هنرمندانی که همین حالا شاگردانی هم دارند.

باقی پر داخته است.
در سال ۱۳۵۱ که جشن قالیس گرفته شد، او مدال و جا یزه قالیس را بدست آورد.

این فامیل هنرمند ریا زده نفر تشکیل میدهد، که تا حال دو خواهر شوهر کرده و رفته اند.

بناغلی عبدالله پدر آن ها میگوید: - یکروز به این فکر افتادم، که دخترانم چیزی را بیاموزند که همیشه پدرشان بخورد. صنعت قالیس باقی در کشور ما و مخصوصا در شهر هرات طرز فدا ران زیادی داشت.

من یک زن تر کمن را استخدام کردم، تا برای دخترانم قالیس باقی را بیاموزاند.

حالا طو ریکه می بینید، سالهاست که خود دخترانم شاگرد هایی دارند. به دیگران، این کار را، می آموزند. بی می افزاید:

هر دو دخترم که عروسی کردند، قالیس باقی را آموخته بودند و حالا هرچار دختر دیگرم که بخانه هستند درین رشته مهارت کافی دارند.

وی در پاسخ سوالی گفت: معیشت فامیل ما، از همین را تأمین می شود.

از بچیه می پرسیم. بدست برین دست مزدی که از یک قالیس گرفته ای، چند بوده؟ او میگوید:

- یک قالیس را به پنجاه هزار اعمالی فروخته ایم و این بلند تر ین دست مزد ما بود.

آنچه در کارگاه این دختران جانب بود و قالیس های شان را بر ارزش ساخته، ریزه کاری ها، و نقش های است، که در قالیس بدار می برسد.

در شهر هرات، اکثر فامیل ها، کارگاه های قالیس باقی را در منازلشان پهن کرده و دختران شان را، به اینکار تشویق میکنند.

ما در کشور هنرمندان فراوانی داریم و همه جوانان ایسن دیار، استعداد سرشاری دارند، که با اندک تشویق و توجه، می توانند کارهای بزرگی را انجام دهند.

درینجا از بناغلی عبدالغیوم سی باروال هرات که برای دیدن کارگاه دختران قالیس باقی با من همکار شد، تشکر میکنم.

شنیدم که چهار خواهر، خواهرانی شش ساله، چهارده ساله، شانزده ساله و هجده ساله، درین رشته مهارتی دارند، که شهرت آن ها از سرحد هرات گذشته، از مرزهای کشور گذشته و در جهان بخش گردیده است.

مردم میگفتند، قالیس های باقی این خواهران، در نما یسگاه جهانی اکسپو - ۷۰ علاقمندان فراوانی پیدا کرده و مدالی برای شان کمایی کرد.

مردم میگفتند، که بعضی کشور های خارجی ازین خواهران دعوت کرده، که با قالیس های شان، باتمونه های هنر شان، به این ممالک سفر کنند.

و من در کارگاه این خواهران، همه شنیده ها را، همه گفته ها را به چشم دیدم.

کوچکترین خواهر شش ساله است، سعیده نام دارد و خردسال ترین قالیس باقی کشور خواهد بود.

دست های کوچک او کمی می لرزد، قیچی سنگین را، در دست بر داشته نمیتواند، اما تند تند و ماهرانه بروی تارها می لغزد و گره هایی رنگین را، یکی پهلوی دیگر می زند...

او قالیس باقی را، از خواهرانش آموخته و حالا می تواند، به تنهایی این کار را انجام دهد.

رشدیده خواهر سوم است، و تازه با به چهارده سالگی گذاشته شوخ و کمی خندان است.

از او می پرسیم: - ازین کارت خسته نمی شوی؟ می خندد و میگوید:

- نه، من از خردی به این کار عادت کرده ام، اگر روزی کار نکنم، آنوقت مثل چیزی را که کم کرده باشم، دق می آورم.

رشدیده که تحصیلاتش را در همان دوره ابتدایی تا تمام گذاشته، یک شاگرد دارد و هر روز، در حدود ده ساعت کار می کند.

خواهر دیگر صد یقه نام دارد، شانزده ساله است، چهره گندمگون و قد دراز دارد.

هر چهار خواهر، در اتاق کوچکی که کارگاه شان است، کار میکنند. نجیبه قادی، خواهر بزرگتر شان که هجده سالگی را درین روز ها، پشت سر میگذارد، از صنف چهارم، مکتب را، رها کرده و به قالیس

((نیوتن)) پس از ۲۵ سال



نیوتن

گران دیگری چون (راجکپور)، (دیوانند)، (نیوتن) و (سونل دت) تیمهای هنری «را» وجود آورد. او تقریباً با هر (کمار) دیگری سینمای هندی همبازی بوده به استثنای (دلپ کمار).
 جندی پیش که من به دیدن (نیوتن) رفته بودم، ازش پرسیدم چرا هرگز با پدر گترین بازیگر مرد سینمای هندی، یعنی (دلپ کمار) همبازی نشده است. جواب داد: «من در سرآمد حیات بازیگریم یک بار با (یوسف صاحب) همبازی شدم. در سال ۱۹۵۹ در فیلم (شکوه) در نقش مقابل او قرار گرفتم ولی این فیلم شاید به خاطر مشکلات مالی نتیجه تمام ماند.»

(شکوه) فیلم خوبی بود و میتا تست پیروزی های بزرگی به دست آورد. یوسف صاحب و کارگردان فیلم یعنی (رامیش سینگل) هر دو برای من بسیار مفید بودند (نیوتن) از (یوسف صاحب) صحبت میکند، منظور من البته (دلپ کمار) است مترجم.

(در فیلم شکوه من خودم را وقف (رام) کرده‌ام که قبرمان فیلم است من میخواستم از نظر ذهنی و معنوی به او برسم. از پس رو برای احساس رسیدن به او، به معابدی رفتم. بدینصورت، حتی وقتی (رام) از میدان جنگ میبود، من خودم را به او پیوند داده میتوانستم.

(کارگردانی (رامیش سینگل) زیبا بود اگر چه من در آن هنگام خام بودم، ولی فکر میکنم که این موضوع را میشود امروزه بازآویاز کرد.)

از نیوتن پرسیدم: (از میان پنجاه و شش فیلمی که در آنجا

این نکته ها حقیقتهای برهنه زنده گانسی (نیوتن) است. ولی در فیلم روایی ساطقی این زن چیزهای دیگری وجود دارد که انگیزه آن شده تا (نیوتن) هنرمند بزرگی باشد.
 هنگامی که نیوتن دوازده یا سیزده سال داشت، مادرش وی را شامل کورسی ساخت تا موسیقی، آواز خوانی و رقص بیاموزد. این کار برای آن بود تا دخترش آماده گانسی سینمایی گردد.

(مونی لال) که از دوستان نزدیک پدرش بود، وی را برای بازی در صحنه های فیلم (هماری) یعنی (تیرین داد) این فیلم اگر چه از نظر درآمد، پیروزی چندانی نداشت، آغاز کار سینمایی (نیوتن) به شمار میرود. به دنبال این فیلم، برای بازی نقش زن اول در فیلم (نگنه) برگزیده شد تا با (ناصر خان) همبازی شود.

(نگنه) جایزه (سلور جوپلی) را ربود. در نتیجه چندین درخواست دیگر به (نیوتن) رسید (درین میان میتوان از فیلمهای (هملوک)، (آلوش)، (پریت)، «هنگامه» (سنتیم) و (نروهنی) نام برد.

درین هنگام منتقدان سینمایی نکته های متعددی در باره او نوشتند. مثلاً مجله (فلم فیر) در سال ۱۹۵۲ طی بررسی بازی او در فیلم (پریت) نوشت «بازی نیوتن سخت مایوس کننده است.»

همین مجله در ماه جنوری سال ۱۹۵۲ هنگام تبصره بر فیلم «شیشم» نظرهای متضاد دیگری درباره (نیوتن) داد. مجله نوشت: (قدرت فیلم بر نیوتن انگاز دارد. وی دوشیزه جوانست و چشمها یسار دارد. ستر شار از شگفتی محبت، بازی او قشنگ است و عشق معصومانه پی را نمایش میدهد.)

همین منتقد در باره فیلم (نروهنی) نوشت (نیوتن تازه جوان نقش زن بالغی را بازی میکند. در نتیجه بازی او خالی از هیجان است.)

(ناصر خان) که برای مدت کوتاهی از ستارگان محبوب بود، غالباً از طسرفه تولید گران برای همبازی شدن با (نیوتن) انتخاب میشد. این دو نفر مدتی یک تیم رومانسیک را تشکیل داده بودند.

یکی از خبرنگاران در آن زمان نظریه (ناصر خان) را در باره همبازی شدن پرسید و در پاسخ گفت (نیوتن باز یک پریست که احساسات زنانه بی‌دارد و تخیلش بسیار غنست.)

در همین هنگام یکی از مجله ها وی را (دختر رویایی) خواند و از زبان او نوشت (سر گرمی من ساختن کاشیا در هواست.) مادرش درین دوره گفت (دخترم) بالغترین گازه جوان جهان سینما است.)

روابط بین (نیوتن) و مادرش دلچسپ است هر دو در برابر همدگر به تفاهم کامل رسیده بودند. میگویند که هنگام بازی در نخستین فیلمش پاهای مادرش را گرفت و گفت (مادر، مرا دعا کن!)

با اینهمه، پانزده سال بعد این مادر و دختر بر سر مسایل پولی دشمنی سر سخت یکدیگر شدند و همه روز در دهلینو عمارت محکمه باهم دعوا داشتند.

«نیوتن» پس از «ناصر خان» با بازی «پریم نات» (شمی کپور) «سنجی» (بهارت

نمایش خودش را در هونل (ناج محل) در ممی اجراء کرد. در سن پنج سالگی هنگام بازی در نمایشی که حیات آوازخوان معروف، یعنی (جوتیکاری) را نشان میداد اولین بار برای هوا خواهانش امضاء داد. در سن هشت سالگی در یک فیلم پدرش به نام «(دل دمایانی) نقش «کوچکی را بازی کرد. در «سالکی در نمایشنامه» ها ظاهر میشد، میرقصید و آواز میخواند و در چهارده سالگی به مقام «بانوی هند» برگزیده شد.

در پانزده سالگی در فیلم (نگنه) نقش اول را بازی کرد این فیلم جایزه (سلور جوپلی) را ربود. اما خود (نیوتن) وقتی خواست وارد سینما شود فیلم (نگنه) را تماشا کند، ازین کار او مخالفت کردند زیرا هات سانسور فیلم (نگنه) را در دستهای قلم های «الف» شامل کرده بودند و بدینصورت پسوان و دختران نامالغ از دیدن آن محروم بودند. اجازه داشتند از چنین فیلمی بازی کنند، ولی اجازه نداشتند به نمایش آنها بروند!

اکنون (نیوتن) سی و هشت سال دارد، تا بیست و پنج سالگی در پنجاه و شش فیلم ظاهر شده. نود و سه سالگی میان سیزده فیلم جایزه (سلور جوپلی) را ربوده است. هم چنان که فیلم او ناتمام مانده است.

(نیوتن) در دوران کار بازیگریش بیشتر با (ناصر خان)، (سونل دت)، (راجکپور)، (ملراج سنها) و (دیوانند) همبازی بود. است. وی تنها یک بار در فیلم (شکوه) با (دلپ کمار) همبازی شد، ولی این فیلم که به دست (رامیش سینگل) کارگردانی میشد ناتمام ماند.

(نیوتن) در سال ۱۹۵۹ با یک افسر نیروی دریایی هند ازدواج کرد. حالاً این زن و شوهر پس دوازده ساله بی‌دارند به نام (مونیش)

من همواره از هوا خواهان سر سخت (نیوتن) بوده‌ام. در دورانی که کلمه (بزرگی) معنای خودش را از دست داده و به کلمه پیش پا افتاده پی مبدل شده، «نیوتن» به معنای اصلی کلمه، به همان معنای که در فرهنگها آمده (بزرگ) است.

در درازای شصت سالی که از عمر سینمای هندی میگذرد در آسمان این سینما ستارگان بسیاری پدید آمده اند که بنابر علنی نزد مردم محبوبیت داشته بوده اند. به طور نمونه از (نور جهان)، (خوشه شید) و (گریا) نام میتوان برد که آوازهای خوشی داشتند. از (مدهو بالا) و (سلو چنا) به خاطر زیبایی شان میتوان یاد کرد. هم چنان از (گیتامالی) و (رومولا) به خاطر حمایت شان سخن میتوان گفت.

ولی برای من در میان بازیگران زن سینمای هندی تنها جای نفر شایسته نام (بزرگ) هستند. این چهار نفر عبارت اند از (مینا کمار)، (نرگس)، «سا چیترا سن» و «نیوتن».

...

امسال (نیوتن) بیست و پنجمین سال کارش را در جهان سینما تکمیل میکند. درین مدت بیست و پنج سال در پنجاه و شش فیلم نقش بازی کرده است.

(نیوتن) در خانواده پی به جهان آمده که حرفه سینما گری داشت. مادرش از بازیگران پر آوازه زمان خودش به شمار میرفت و پدرش کارگردان و تولید گر فیلم بود.

(نیوتن) در سال ۱۹۳۶، یعنی دو سال بعد از ازدواج مادرش با (کمار سن) سمرا (زاده شد. وی برای هفت سال یگانه کودک خانواده و نواسه نازدانه مادر کلانش بود.

هنگامی فقط دو نیم سال داشت، نخستین



کار سینمایی



نقش بازی کرده‌اید، کدام يك بیشتر رضایت شما را فراهم ساخته است؟

جواب داد: (فلم های سینما سوچاتا، صونی که چیدیا و منزل فلمهای مورد نظر خود هستند در پهلوی اینها، (صورت اور سیرت)، (میلن) و (انوراک) را که درین آخر ها ساخته شده است، از بهترین فلمهای خود میدانم در میان کارگردانان خیلی خوش دارم که زیر نظر (بیل روی) و (امیا چکرورتی) کار کنم (به نظر من يك کارگردان خوب از نیاز مندیهای يك بازیگر است.)

پرسیدم: (چگونه خودتان را برای يك صحنه احساساتی آماده میسازید؟)

جواب داد: (غالبا در درون خود این کار را انجام میدهم.)

بعد لبخند زد و گفت: (من طرفدار تمرین زیاد نیستم، من همواره به کارگردانان گفته ام که فقط وقتی کمرب به کار افتد، من بازی واقعی خود را نشان میدهم.)

(امیا چکرورتی) بغیر از تمرین های عمومی دیگری کاری از من نمیخواست. «بیل روی» نیز همین طور بود در شیاعزادی کارگردان فلم هملوک نیز صحنه های احساساتی را بدون تمرین فلمبر داری میکرد.)

پرسیدم: (با همبازی ها خودتان را چگونه مرتبط میسازید؟ وقتی کسی را دوست نداشته باشید، بازی با او برای تان دشوار نیست؟ همچنان با کسانی که روابط خوبی با ایشان ندارید، چگونه همبازی شده میتوانید؟)

جواب داد: (من هرگز احساسات شخصی خودم را با کارهایم گد نکرده ام. اشکالات، اضطرابها و تشویشهای من هر قدر زیاد باشد، به مجردی که کمرب به حرکت میافتد، من همه را فراموش میکنم. اصلا از قالب (نیوتن) میبرایم و در قالب آدمی میروم که نقشش را بازی میکنم. البته آدم باید با هر گونه بازیگر بسازد بعضی از بازیگران شوخ طبع هستند، گروهی طبیعت جدی دارند. دسته یی به تمرین زیاد نیاز مند هستند خلاصه که طبیعت بازیگران فرق میکند. باید با همه ساخت.)

پرسیدم: (در اینصورت، شما طرفدار بازی بدون آمادگی قبلی هستید؟)

جواب داد: (درست است. من غالبا پیش از آنکه در برابر کمرب ظاهر شوم، در ذهن خودم برای بازی آمادگی میکنم ولی یا وجود این خوش ندارم برای تحقیق این نظر فلم خام یا وقت بسیار راضایع سازم.)

پرسیدم: (آرزو دارید یكروز خودتان فلمی را کارگردانی کنید؟)

(نیوتن) جواب داد: (نی، هرگز این کار را نخواهم کرد. اگر چه کارگردانی پیشنهاد دلچسبی است، ولی من بیشتر با بازیگری آمیخته ام. ولی در برخی از موارد اگر کارگردان بازیگران خوبی در اختیار داشته باشد، این بازیگران

در امر کارگردانی با او همکاری میتوانند کرد (يك نمونه این همکاری در فلم (ستوداکی) که به دست (سودین دورای) کارگردانی میشد اتفاق افتاد. این حادثه در همان صحنه (تلك تلك) روی داد این صحنه به دست کسی دیگری نوشته شده بود و من احساس کردم که با آدمی که نقش را بازی میکنم، سازگار نیست.)

(این موضوع رابه کارگردان گفتم و او از من خواست صحنه را طوری که خود احساس میکنم، بنویسم. من این کار را کردم و کارگردان آن پسندید. این صحنه در فلم به همان گونه یی آمده است که من احساس میکردم. شما ازین فلم خوشتان آمده؟)

جواب داد: (بله، بسیار خوشم آمد. فلم خوبی بود.)

(نیوتن) دنباله سخنتان را گرفت: (کارگردان با چنین کارگردانان بسیار آسان است، من از کارگردانانی خوشم می آید که دما غهای انعطاف پذیر دارند (امیادی رای) از کارگردانانی بود که در کارشان سختگیر هستند. و این البته به خاطر آن بود که (امیادی) از کار خودش تصویری دقیقی در دست داشت. با اینهمه چندین بار اتفاق افتاده که او نظر دیگران را بپذیرد. گفتم:

(میتوانید درین مورد نمونه یی بدید که (امیادی) نظر کسی دیگری را پذیرفته باشد زیرا من این کارگردان را خیلی خوب می شناسم و میدانم که به درك خودش بسیار معتقد بود.)

(نیوتن) گفت: (نی، ولی از وسعت نظر او متا لسی داده میتوانم پایان فلم و شما) متا لسی خوب است. پایان فلم چنان بود که دختر، یعنی من - اگر دستش را ببرد و خود کشی کند درحالی که (بلراج سبانی) به سوی وی میشتاید. درین زمان من تجارب خوبی داشتم و فکر نمیکردم این دختر از دخترانی باشد که دست به خودکشی بزند. فکر می کردم وی ترجیح میدهد انتقام بگیرد تا اینکه



خود کشی کند. (ازین رو موضوع را با (امیادی رای) در میان نهادم. سرانجام پس از يك بحث و گفت وگو نظر مرا پذیرفت و پایان فلم را تغییر داد.)

پرسیدم: (پس ازین، در آینده، میخواهید از بازیگری کناره گیری کنید؟ یا در نظر دارید نقش های بزرگسالان را بازی نمایید؟)

جواب داد: (بعد از فلم (انوراک) از من خواسته شد تا در چندین فلم و نقش های «مخصوص» داشته باشم. ولی این نقشها برای من دلچسپ نبود و نپذیرفتم ولی هیچ خوش ندارم بازیگری را ترك گویم. هرگاه جریان سینمایی در اینجا دگرگون شود و مانند هولی وود فلمنامه های خاص بازیگران به میان آید، من در آن فلمهایی ظاهر خواهم شد که با طبیعت نزدیکتر باشد.)

(من خواستار نقشهای بسیار چشمگیر نیستم. برای اینکه ازین نقشها زیادی بازی کرده ام. ولی اگر فلمنامه خوبی در دسترس باشد، خوشم میاید که در يك کمپنی بازی کنم. فلم (فتی کرل) رابه یاد آرید. فلم خوبی بود. نبود؟)

(هنگامی که فلم (سوجاتا) به پایان رسید، بسیاری از هوا خواهان من از من خواستند تا از بازیگری کناره گیری کنم. آنان میگفتند که من به اوج خودم رسیده بودم در آن هنگام تازه عروسی کرده بود) ولی من این توصیه آنان را نپذیرفتم و در فلمهای (بندنی)، (میلن) و «مهربان» ظاهر شدم. درین فلمها بازیم بهتر شده بود.)

پرسیدم: (لحظات فراغت را چگونه سپری میکنید؟)

جواب داد: (مقدار زیادی از وقتم را در منزل می گذرانم. کارخانه کار های زیادی وجود دارد گذشته ازین هنوز تمرین آواز میکنم و باغ خودم را دارم، در باغ تخم میکارم، نهال میشانم. اینجا خیلی دلچسپ است.)

پرسیدم: (فلم (صورت اور سیرت) را شوهرتان کارگردانی کرد. در نظر دارید که باز هم به صورت مشترک فلمی تهیه کنید؟)

جواب داد:

(نی، در آینده نزدیکی این کار را نخواهیم کرد.)

این گفت و شنود با (نیوتن) به خاطر آنچه گفته شد و به خاطر آنچه ناگفته مانده، بسیار دلچسپ است.

در پیرامون بازیگر و بازیگری پرسشهای بسیار وجود دارد. - بازیگر چگونه بازی می آفریند؟ - این آفرینش از کدام چشمه شخصیت بازیگر بیرون میاید؟ - نقش حیات واقعی در عملیه این آفرینش چیست؟

- آیا شکست و غصه این آفرینش را بهبودی میدهد؟ - بدر نظر داشت نیوتن در فلمهای (سیمبا)، (سوجاتا)، «بندنی» و «سودا گره» آدم در مییابد که این سوالها نه تنها مورد نیوتن اهمیت دارد، بلکه در مورد هر بازیگر خوب اهمیت پیدا میکند.

به نظر من آنچه امروز نیوتن به آن نیاز دارد، فلمساز پر استعداد است که نیوتن را با دلیب کار همبازی بسازد و قصه ی قدرتی را پیدا کند که با این دو بازیگر هماهنگی داشته باشد. نیوتن به چیزی ضرورت دارد همانند آنچه بین (الیزا ست تیلور) و (ریچارد برتون) در فلم «چه کسی از ویر جینیا وولف میترسد؟» وجود داشت.

آیا چنین فلمی ساخته خواهد شد؟ کسی نمیداند. حقیقت این است که هر آنچه نیوتن تا کنون در سینمای هندی انجام داده کافی نیست. من عقیده دارم که تمام فلمهای خوب نیوتن، حتی آنهایی که نیوتن به خاطر بازی در آنها جایزه گرفته است، فقط شمه یی از استعداد این بازیگر را نمایان ساخته است. او خودش هم این نکته را میداند.

در درون این زن راز هایی بیشتر از آن چه فلمسازان تاکنون کشف کرده اند، وجود دارد. بر همین مبناست که اکنون، پس از بیست و پنج سال، کرسی جاوید رنگی در انتظار نیوتن است. انتظار میکشد که نیوتن بر آن قرار گیرد.

(پایان)

انسان و طبیعت در سر حدسایهای هزار سوم

● با اندازه کردن روشنی سطح سیاره زمین از بدنه کشتی کیهانی می توانیم درجه حرارت قسمت های مختلف را تعیین کنیم.

عنوان عالم مشهور روسی ویر ناد - بخود معطوف می سازد. پراپلسم سکی که بنیان گذار مطالعه عصری راجع بیوسفیر می باشد چنین گفته است که جامعه بشری یک قسوه فوق العاده قوی زیولوژیکی است که بصورت ثابت می تواند چهره سیاره زمین را تغییر بدهند و تابعیات دیگر در زمان موجود یک عهده عواملی موجود است که وقت ما را نه تنها به پراپلسم محافظه طبیعت در کره زمین در یک ساحه فراع میلکه روی زمین یعنی اعمار ساختن ثباتی بخود معطوف می سازد. پراپلسم محافظه بيو سفیر يك موضوع بسیار مقل و پیچیده بوده، دارای خواص کاملاً بیهوده و با تمام مسا حیات فعالیت انسانها دارای رابطه می باشد. اگر مامو ضوع را خلص تر بسازیم گفته می توانیم که پراپلسم محافظه و تکبانی بيو سفیر یا دو سمت فعالیت انسانها مربوط می- باشد. اول تخریب طبیعت سطح زمین در نتیجه فعالیت انسانها در روی زمین یعنی اعمار ساختن ثباتی

بزرگت، اعمار کاتالها، امحاوتخریب کردن جنگلات و غیره درین می حله شامل می باشد. دو می عبارت از بیرون انداختن مواد فاضله و دیگر اشیاء غیر ضرره از مراکز صنعتی به بیرون، پیدایش نکات مل اشیاء و موجودات ضرره در محیط اطراف یعنی بيو سفیر می باشد. اگر چه مطرح شدن این موضوعات يك طرح جدید است باز هم نایقه های جهان از زمانهای سابق باینطرف مردمان را برای دوستی با محیط

اطراف دعوت می کردند. بطور مثال یکی از دانشمندان قرن گذشته نوشته است: « انسان بوسیله محیط اطراف خود زندگی می نماید یعنی طبیعت و محیط اطراف به شکل وجود آتست و انسان باید بصورت دایمی با آن در تماس باشد». از طرف دیگر طبیعت بحیث حلقه ایست که يك انسان را با انسان دیگر ربط می دهد. این راهم باید یاد آور شویم که هر عصر و زمان

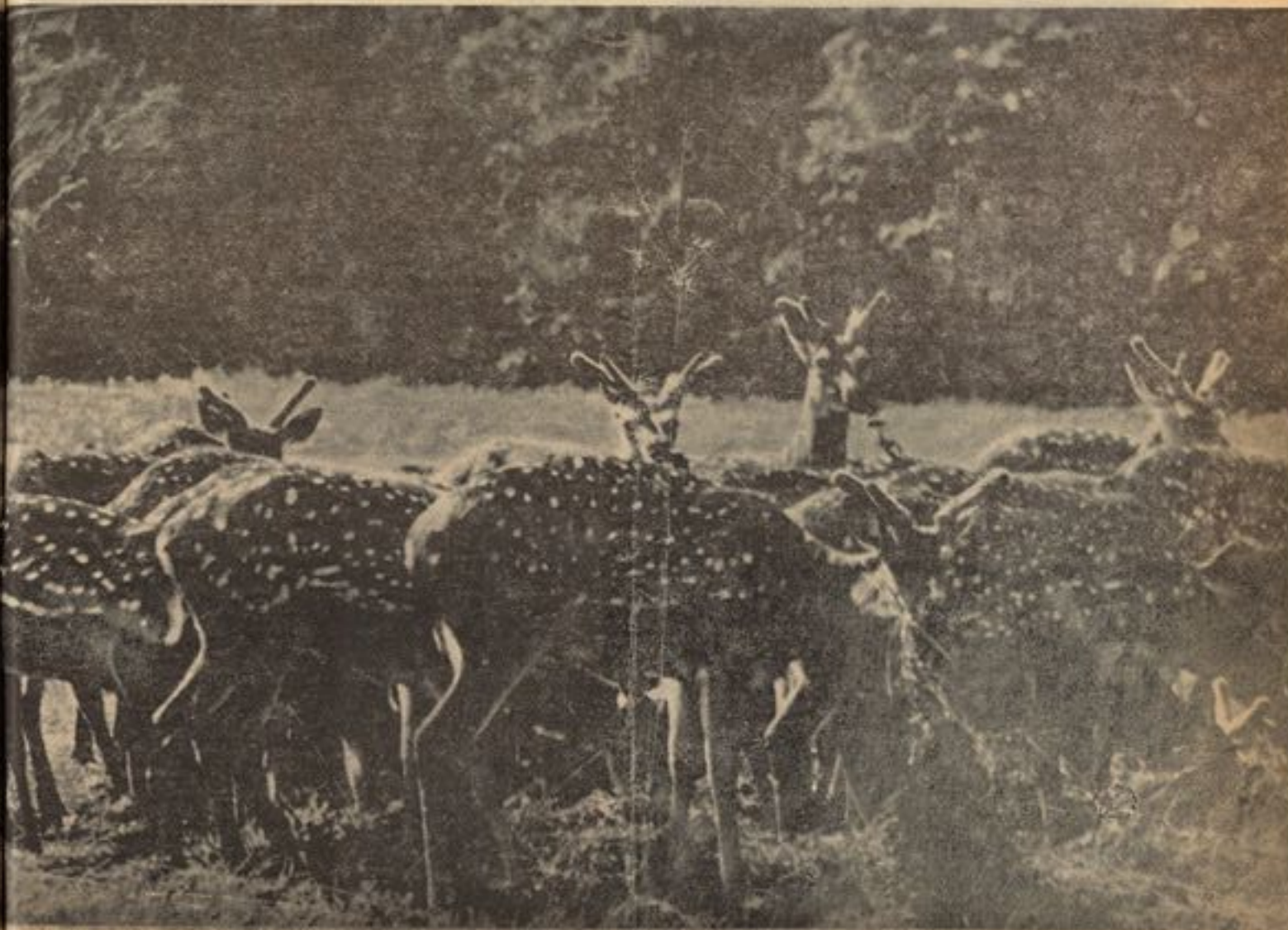
لظافورق بز نید

در طرف پائزده، بیست سال گذشته که علم و تکنیک به پیشرفت شایانی رسیده است، انسانها در کارهای حیاتی و روزمره خویش راجع یا مکانات آلات شدید استفاده از ذخایر طبیعی فکر نمی کنند. انسانها در جریان این صنعت آرزو نداشته راجع به سر نشوشت بيو سفیر فکر کنند. بيو سفیر عبارت از قشر خارجی سیاره زمین است که دران تمام آلات فعالیت های اقتصادی انسان منعکس گردیده است. آنها باین مفکوره بودند که ذخایر بيو لوژیکی بيو سفیر محدود نمی باشد. طوریکه می بینیم ازین تا ریح پیشرفت علم و تکنیک مدت زیادی صبری نگردیده است. مگر مناسبات انسان با پراپلسم محافظه محیط اطراف و دفاع از بيو سفیر بسیار تسخیر خورده است. موسسات بین المللی دولت های جهان، کمیته های اجتماعی و حتی هر یکی از ماوشما بصورت جدا گانه از پیشرفت

پیشرفت علم و تکنیک گوش میدهم. خوشبختانه فعلاً کدام حدی خطر ناک رخ نداده است. لیکن فعالیت های اقتصادی انسانها چنان ساحت و وسیع زیو لوژیکی را در بر گرفته و استحصال و پیشرفت تکنیک آن قدر رفته نموده است که در پیشرفت تاریخی جهان خطرات حقیقی تخریب دوران مواد بيو لوژیکی بروز کرده است.

پیشرفت تکنیک بالکل طرق جدید انتقال انرژی و مواد را به بیوسفیر

چه فکر می نمائید؟



چندر بسیار عالی و قبیله حیوانات از انسان نمی ترسند

ژوندون

کشتی کیمپانی خود را بصورت بسیار خوب دانسته و می تواند مکتلا کشتی مذکور را اداره و بصورت بسیار درست مقدار آب ذخیره شده هوا ، مواد سوخت ، غذا و خوراکه ها را مصرف کند . در بدنه کشتی کیمپانی تمام مواد مورد ضرورت حیاتی با اندازه لازم ذخیره شده است بصورت عمومی باید خاطر نشان بسازیم که تمام فعالیت های اجرا شده از طرف فضانوردان با امورات زمین رابطه مستقیم دارد . با یاد آور شویم که تمام متخصصین بیولوژی ، زمین شناسان ، هوا شناسی ، مترو لوژی و یک عده دانشمندان شقوق دیگر فوراً تمام امکانات تخنیک کیمپانی را برای حل يك عدد پرابلم مغلق زمینی قیمت گزازی کردند تخنیک کیمپانی در مدت بسیار کوتاه در ساحه فعالیت انسانها در امورات مربوط به محافظه طبیعت امکانات زیادی را میسر ساخته است . برای اینکه ما بتوانیم محیط طبیعت خویش را محافظه کنیم لازم است آنرا خوب بدانیم . قسمت مهم این مسایل را کنترل از پاك و صفا بودن اتمو سفر ، آبها ، دریاها ، ابحار ، اوقیانوس ها ، مطالعه تمام روئیدنی های زمین تشکیل میدهد . در پرواز کشتی کیمپانی « سایوز - ۱۲ » سر نشینان آن برای این مقصد مشاهدات دلچسپی را انجام داده ، آزمایشات گوناگون علمی را اجرا کردند . از همه اولتر آنها اتمو سفر را مطالعه نموده اند . از ارتفاعات کیمپانی بصورت بسیار خوب دیده میشود که هوا در کدام قسمت سطح زمین پاك است و در کدام قسمت پاك و صاف نیست . طو ریکه شما هم میدانید هوای بسیار صاف و پاك فقط در بالای کوهاست در تحقیقات این موضوع به بسیار وضاحت معلوم میگردد . این را هم باید متذکر شویم اتمو سفر سطح بر اعظم ها نسبت به هوای ابحار و اوقیانوس ها کثیف می باشد .

تخنیک کیمپانی اجازه میدهد که قابلیت شفاف بودن اتمو سفر را تعیین کرد . اگر در يك زمان از سطح سیاره زمین بو سیله قمر مصنوعی از طریق طبقه ضخیم اتمو سفر و هم از طیاره عکس برداری نماییم پس خواص شفاف بودن طبقه اتمو -

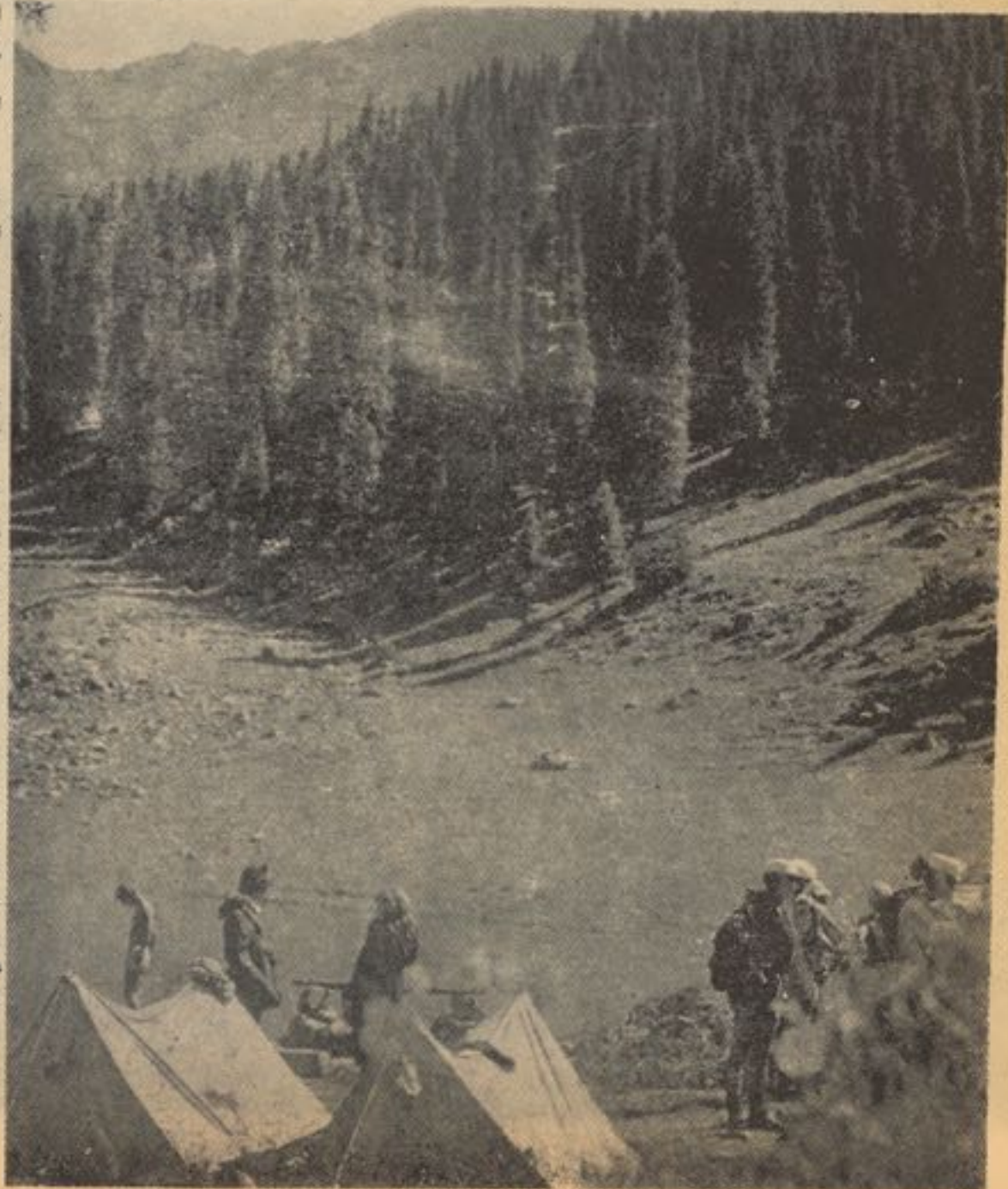
بقیه در صفحه ۶۰



از انسانها تقاضا هائی جدید می شود و البته برای اجرای آنها وسایط لازمه ساخته میشود . در قرن بیست فضا نوردی به میدان آمده و در پیش چشم ما وسایط کیمپانی بحیث مهمترین آلات حل کننده پرابلم محافظه طبیعت رشد کرده است .

برای اینکه از استفاده علمی و عملی اقمار مصنوعی زمین و کشتی های پیلوت دار برای مطالعه و محافظه طبیعت باخبر شویم ، معاوناتی چند که از کشتی کیمپانی پیلوت دار « سایوز » « ۱۲ » بدست آمده در دسترس خوانندگان قرار بدهیم .

کشتی کیمپانی « سایوز - ۱۲ » با عمل ایسک مکاروف و واسیلی لازیریف برای اجرای يك عده از آزمایشاتی در باره تحقیقات ذخایر طبیعی زمین و طیفه گرفته بود . پیلوت فضانورد ایسک مکاروف بهترین استراحت در جائیست که انسان با آب و جنگلات و کوه هادر تماس مستقیم باشد .



کوتاه. دلچسپ. خواندنی

از چوپانان امتحان اخذ میشود



چنانچه بعضی فکر میکنند نگهداری ۲۰۰ تا ۳۰۰ گوسفند کار آسانی نیست، آنهم در کشور های صنعتی مانند آلمان، فرانسه و غیره که گله ها مجبور بگذشتن از جاده های پر عبور و مرور یا تنگه ها هستند و فقط در محدوده مراتع مشخص اجازه چرا دارند، انجام وظایف شبانان دشوار تر است.

ازینرو شبانان و سگهای گله باید همه سناله امتحان دولتی بدهند. درین امتحانات از موانع و دشواری های مانند موتر های متوقف در جاده ها و یا جت های استفاده میشود در ارتفاع کم از روی سر گوسفند ها پرواز می کنند.

چراغ های خیلی روشن



چندی پیش در نیو جر سی واقع در امریکا، نور افکن های بسیاری ساخته شده که قوی تر از چراغهای است که تا امروز تهیه گردیده است. این نور افکن که از طرف موسسه

« ستریم لایت » تهیه گردیده بنام ستریم لایت یک میلیون یساده شده که فقط دو کیلو گرام وزن داشته و پنجاه مرتبه روشن تر از چراغ های جلو موتر هاست.

درین ستریم لایت « یک ماده روشنی که یک گاز قری است است استفاده بعمل آمده، تکنالوجی اساسی که در ساختن این چراغها بکار رفت از طرف موسسه ملی فضانوردان ایالات متحده امریکا توسعه داده شده است.

عکس جالب



اطلس قطب جنوب

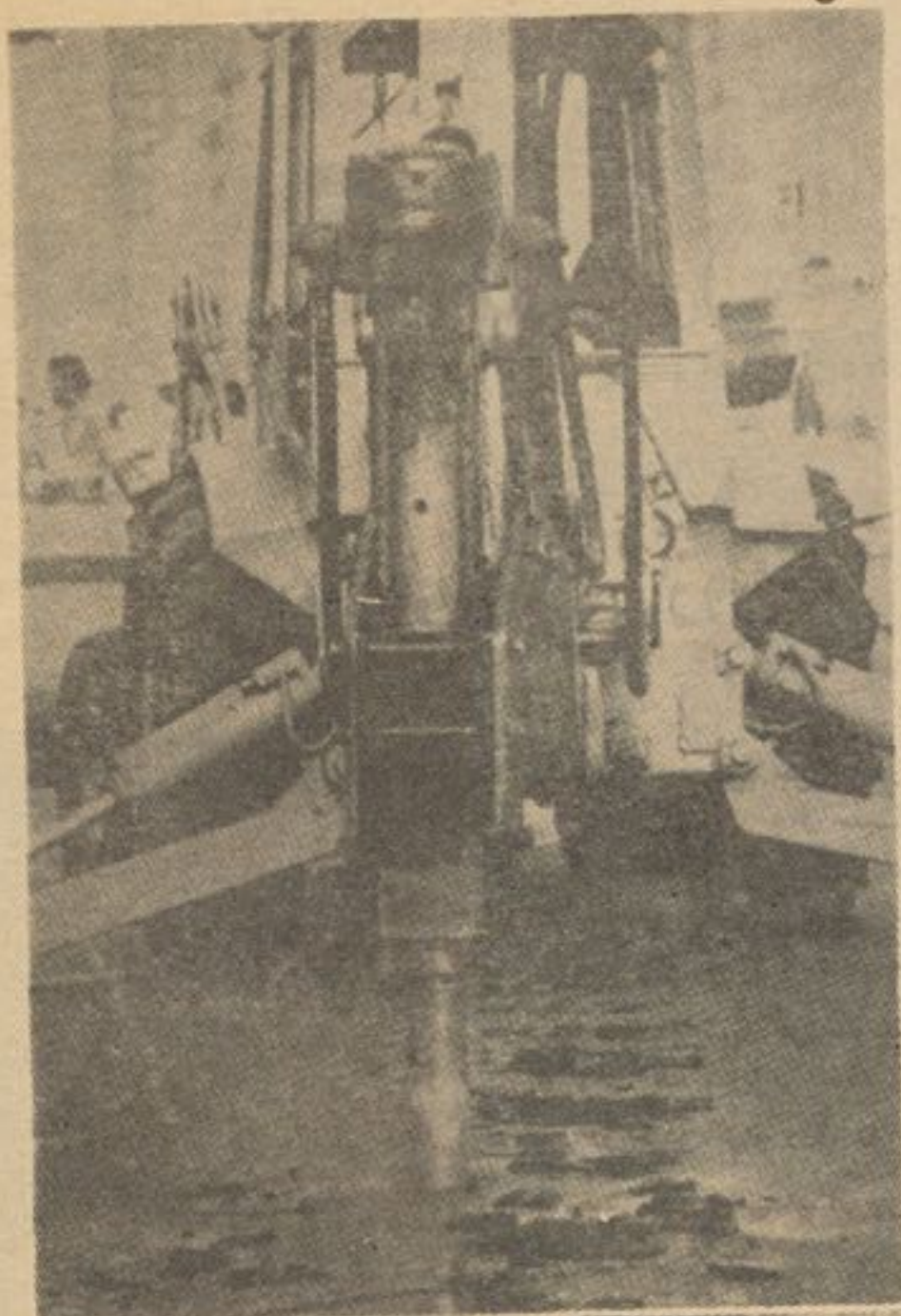
اطلس قطب جنوب، عنوان یک اثر علمی دو جلدیست که گروهی از محققان شوروی بخاطر تدوین آن موفق بدرفاقت جایزه سال ۱۹۷۱ دولتی گردیده اند.

این اثر یک دایرة المعارف مخصوصی است که در آن کلیه اطلاعات مربوط به قطب جنوب بکریه زمین گنجانیده شده است. در جریان تنظیم این اثر نتایج تحقیقات چندین ساله دانشمندان شوروی مورد استفاده قرار گرفته است.

جلد اول آن شامل پنجصد نقشه و دیاگرام مختلف می باشد و جلد دوم آن را مجموع مقالاتی درخصوص این قاره دور دست تشکیل میدهد.

يوه خطر نا که جگره دځمکي کره دانا

زمونږ اولاد تهديد وی



يوه خطر نا که جگره دځمکي کره دانا دی خواته بيایي ناوړه سرنوشت
زمونږ اولاد تهديد وی .

دنفوسو زیاتوالي ، داوبو او هواککړتیا اود غذایی مواد تسمم او
کهوالی هغه عوامل دی چه ددغی خطر ناکی جگرې عواقب را نژدی کوی .
همدا اوس اوس ددغی جهانسی تراژیدی نښی په ټوله نړی کښی په
تیره بیا په متمدنو او صنعتی هیوادو کښی را څرگندی شوی دی . آیا ممکنه
ده چه ددغی جگرې مخنیوی وشي ؟

که چاته وویل شي چه انسان
نژاد د سقوط شیبی ته روان دی او
ډیر لوی خطر تهديدوی ، بنیایي باور
وته کړی . مگر رښتیا خبره داده چه
همدغه خطر دانسان خواته نژدی
کیدونکی دی اوهغه اندیستی خواته
بیایي . خود نړی زیاتره خلک د علمی
واقعیاتو دنه پوهیدو له امله بی له
کومی اندیښنی څخه ژوند کوی او په
دی نه پوهیږی چه خومره ناوړه سر
نوشت ددوی نسیان تهديد وی .

ادغه لوی خطر په حقیقت کښی یوه
نالیده شوی جگره ده چه مونږ یی
نښی پوره نه وینو او یا یی لږی وینو
دغه نالیده شوی جگره له دریو
وحشتناکو عواملو څخه جوړه شویده
چه رادیو اکتیو او اتومی بمب خطر
ونه دهغی په وړاندی لږدی . دغه نړی
واړه عوامل دځمکي ټوله کره او ټول
موجودات یی چه پکښی ژوند کوی ،
ترتهديد لاندی نیولی دی . ددغی
جگرې لو مړی عامل دنفو سوزیات
والی دی .

بنیایي دغه نوم مو زیات اوریدلی
وی ، مگر داهمیت او ویری په فکر
کښی به بی لویدلی نه یاست . پوهان



دنړی دنفو سو په زیاتیدو سره به
خلک پاکي اوبو او ډوډیو ته اړ تیا
ولری خو له بده مرغه د کر نسی
او غذایی منابعو په له منځه
تلو سره به حتی او به او ډوډی هم
ددوی دپاره نایابه وی .

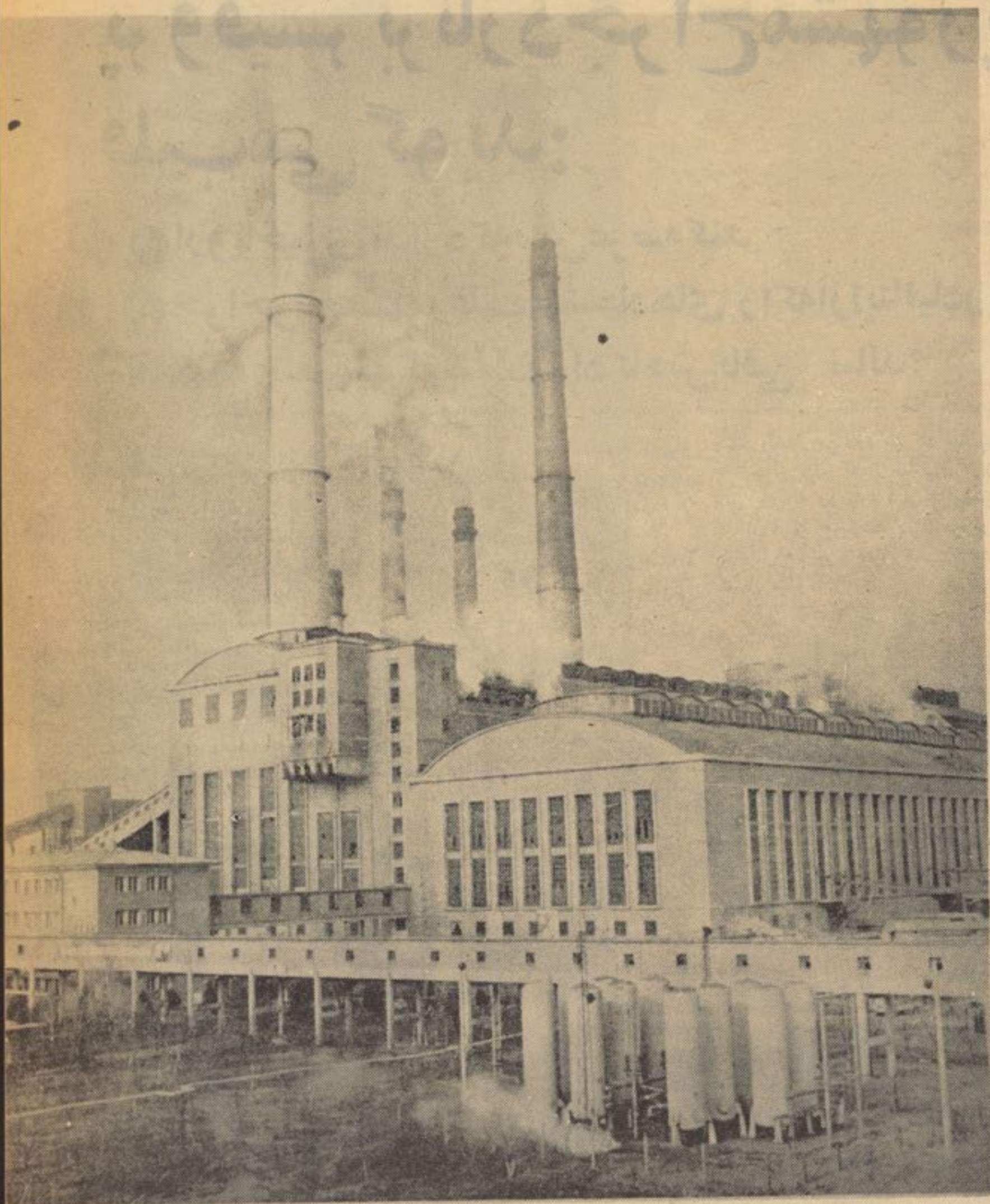


په تیرو لسو کلو کښی دنړی
دکیمیایو فابریکو شمیر په چټکی
سره زیات شوی دی ، له دغو فابریکو
څخه ککړی او سمی اوبه ویا لوته
تویږی چه له هغه ځایه په مستقیم
ډول په سیندونو کښی بهیږی .

ناروغیو لکه وبا ، طاعون او کویډ
پیدا کیدو وسیله کیږی . تمدن او
بشاری خدمتونه او ژوند په عمو می
توگه له منځه وړی ځکه چه دځمکي
کره دشلو ملیاردو څخه دزیاترو
نفوسو زغم نلری او ددغی متحر کی
بیږی نظر قیت چه په لایتناهی فضا
کښی خورنده نه دشلو ملیاردو
اوسیدونکو څخه ډکیږی او له هغه
وروسته هر خومره چه دځمکي
اوسیدونکو شمیر زیات شی دورانیږی
احتمال یی زیات دی .

ددغی ناکید لی شوی جگرې بل
خطر نا که عامل ، دهوا ککړ تیا ده
هغه هوا مونږ یی نن په لویو ښارونو
کښی تنفس کوو نه یوازی دهغی هوا

د نابودی خواته بیا یی یو ناوړه سر نوشت



په نسبت زیاته ککړه اوزهر لرونکی ده چه زمونږ لرونو یی تنفس کاوو، بلکه په عین حال کښی ډیر خله هغی هوا څخه هم ککړه ده چه مونږ یی دخوانی په دوره کښی تنفس کاوو همدغه زهر لرونکی هوا ککړتیا تر پنخوا را تلو نکو کلو نو پوری نن ورځی دککړتیا په نسبت دوه چنده کیږی . که په همدغه ډول وړاندی لارښو ، تر پنخوسو راتلو نکو کلو پوری به دځمکی دکری فضا له زهر لرونکو گا زونو څخه ډکه شی چه تنفس به یی په څو دقیقو کی دهر ژوندی مو جواد له منځه تلو سبب شی . پدی معنی چه دکوم اتو می یا کیمیاوی بمب له چا وړنی نه پرته به بشر دځمکی دکری زهر لرونکی فضا کښی چه په خپل لاس یی ورو ورو مسمو مه کړیده له منځه لاړشی .

دنالید لی شوی جگړی دژیم عامل داوبو او غذایي موادو ککړتیا ده . اوس اوس له ډیرو وختو راهیسی دسیندو نو ویالو جینو لښتیو او حتی ډیرو دسمندرونو اوبه خپل پخوانی سپیڅلتوب او ژوند بڼونکی ښیځنه نه لری . دکیمیاوی فابریکو په زیات یدو سره هر کال ، هره میاشت ، هره ورځ او حتی هره گړی اودقیقه په زر گونو تڼه زهر لرونکی ککړی اوبه چه له خطر ناکو او وژونکو زهر لرونکو کیمیاوی موادو څخه جوړه شویدی ، دویالو اولښتیو اوبو ته بهیږی ، ادغو ویالو اوبه له دغی ککړتیا سره گډشوی اودغه زهر لرونکی مواد سیندونو ته غورځوی . دویالو او لښتیو داوبو دزهر جن کیدو له امله ، اوس اوس نه یوازی هر کال دسیندونو او ویالو زر گونه شمیر کبان مری او هغو پي سیدلی مری داوبو دپاسه لیدل کیږی ، بلکه دسیندو نو زیاتره موجودات لکه سمندری مرغان ، خوند وړ کبان ، سمندری والینه او حتی نهنگان پخپل غټوالي سره ورو ورو زهرجن کیږی او مری یی داوبو پرسر راځی ، مونږ هم پي خبره اوبی پروا دغو منظرو ته گورو اوا چاری په هڅه کښی نه لویږو .

کله چه یو ی صنعتی فابریکی جوړی شوی . لو گی او زهر جن گازونه ورو ورو دځمکی دکری خواته ننوتل او همدا اوس دځمکی اتمو سفیر ددغه زهر جن گاز بوی مخزن جوړه شویدی .

په هوا او اوبو کښی دزهر جنو اوسیدو نکو یعنی ډوډی خوړو نکو سره لاس ورکړی اود بشر ژوندیو موادو په زیاتیدو سره ، خورا کی کښی ورځ په ورځ زیاتسوا لی راځی . داوبو ککړتیا د هوا ککړتیا غذایی موادو کموالی اود نفو مسو او ټولنو بیساری زیاتوالی یو بل ته درومی او په عوض یی دځمکی په

(پاتی په ۸۵ مخکی)

صفحه ۱۹

شماره ۱۰

پرو فیسر برنارد جراح مشهور ریوند قلب می گوید:

● اروپا چیزی ندارد که بمن عرضه کند

● چرا جراح مشهور قلب پیشنهاد های را که از ایتالیا دریافت داشته رد میکند و تصمیم گرفته: در زادگاهش باقی بماند؟

این کار وجود دارد که این دا کتر پنجاه ساله جنوب افریقا رادر کاپ شتاد نگاه میدارد. همسر او باربارا که اصلا از نزد آلمان میا شد و پدرش مامور گمرک بوده، متوطن کاپ شتاد است علاوه آنها ویلا و قشنگ شان واقع در نا حیـ

جهان بشمار می رود من کار میکنم. همکارانی دارم که از سالیان دراز بامن بوده اند و وجود شان برای من بسیار عزیز می باشد بـ مار یوس هم جزء همین همکاران بشمار میرود. از این گذشته علل دیگری هم برای

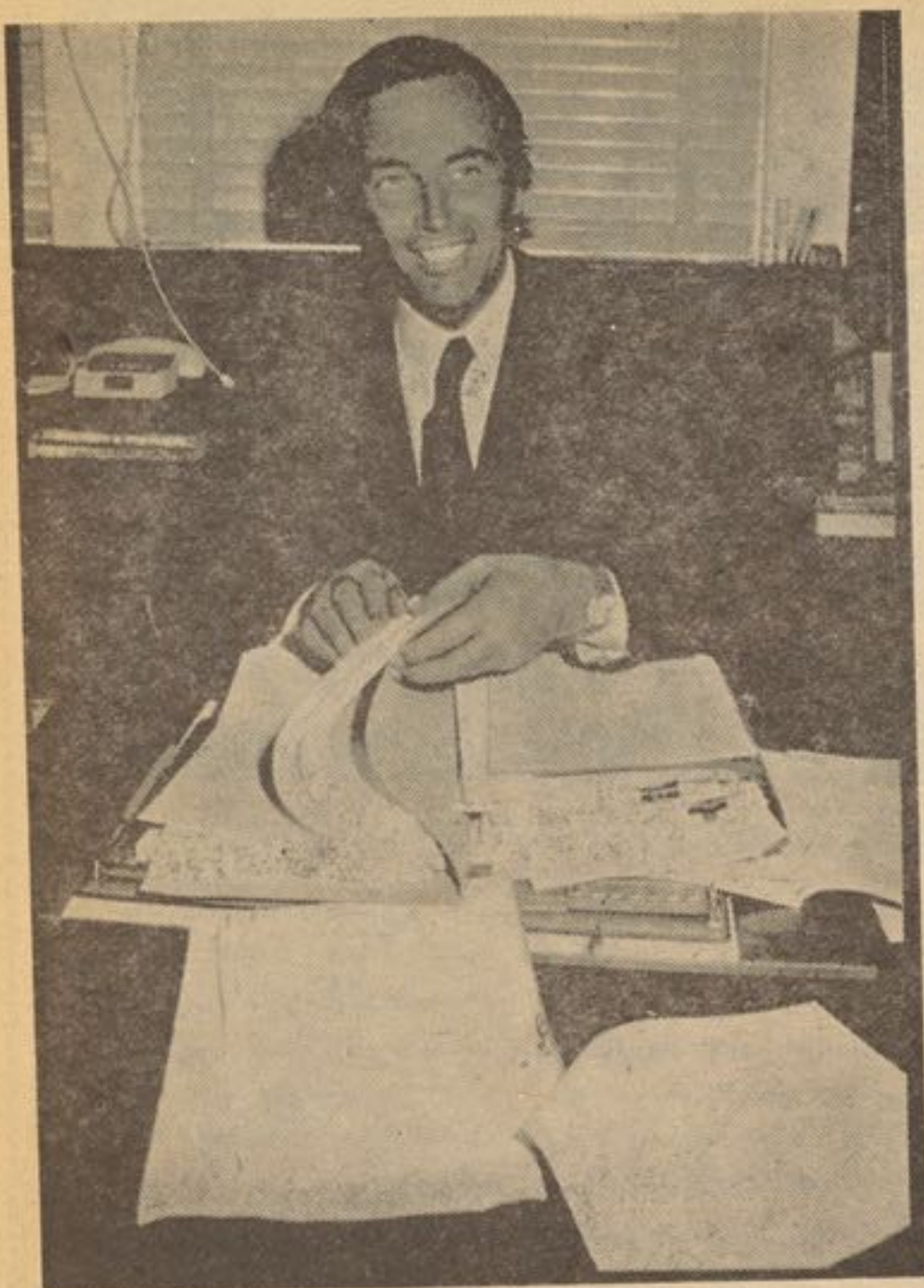
برنارد جراح معروف پیوند قلب از کاپ شتاد، میخواهد در جایی باقی بماند که همیشه در آنجا بوده و احساس خوب شبختی کرده است.

پرو فیسر برنارد می گوید: شما فکر کنید در کلینیک گرو که بهترین و مجهز ترین کا

افواهاش مشعر بر این بود که برنارد به ایتالیا خواهد رفت. علتی که بر او این تصمیم او می تراشیدن اینست که کریستیان برنارد میخواهد در آنجا کلینیک شخصی را اداره کند. اما این شایعات تماما غاری از حقیقت میباشد، پرو فیسر



سه نفری پشت میز نهار خوری: پرو فیسر کریستیان برنارد باربارا همسر آلمان اصل او و پسر دوساله اش بنام فریدریک. جوان ترین کودک برنارد موسوم به کریستیان هنوز در گهواره قرار دارد. این نوزاد در حدود دوماه پیش به دنیا آمده. کریستیان در کاپ شتاد در محلی که خانواده برنارد زندگی میکنند، چشم دنیا گشوده است. جراح مشهور جهان پرو فیسر برنارد خودش را در اینجا راحت تر از هر گوشه دنیا احساس می نماید.



پرو فیسر برنارد پشت میز تحریرش در کلینیک گروته شور

خوب درك ميكنند.
برنارد ميگويد: باربارا يگانه قطب آرام در زندگي اغلب رنج آور من بشمار مي رود.

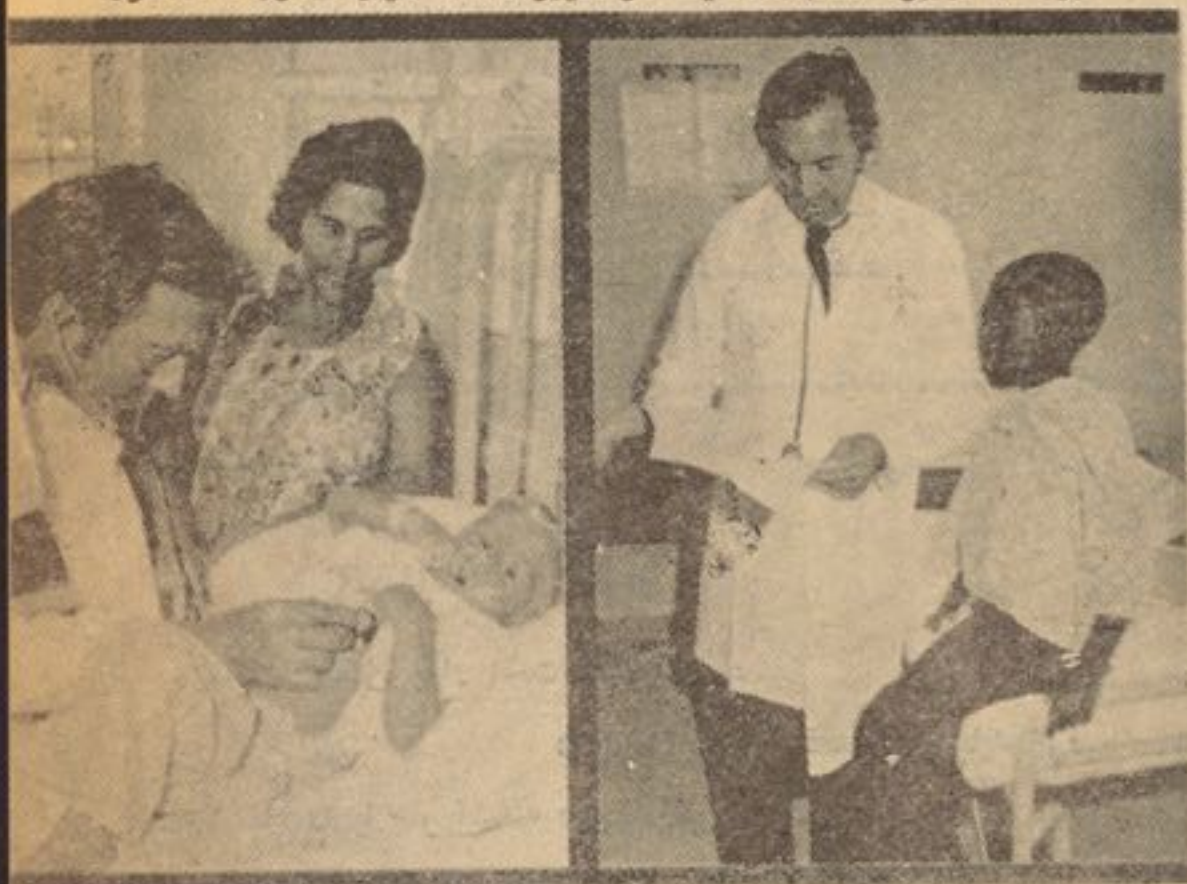
چون بار با را پس از عمل سزارين هنگام تولد كريستيان نميتوانستند بزودي از بستر برخيزد بنا بر اين برنارد يك دايي براي طفل شان استخدام كرده است. پدر مفرور ميگويد: كريستيان كوچك ماهمه را به بيبي رسانيده است. از طرف فروز مثل يك فرشته آرام ميخواهد و از طرف شب داد و فرياد و گريه اش بلند است. حتى قويترين اعصاب هم نميتواند تحمل نارامي كريستيان را آورد.

فريدريك برا در بزرگتر كريستيان، اکنون به تدريس به ما حول خود آشنا مي شود و دنياي اطراف خود را تازه كشف ميكنند. او بيستم سوال طرح ميكنند و با يديه همه اين سوال ها جواب داده شود. با و صف تمام و ظايف به صفت پدر خانواده كه آنها بسيار جدي ميگيرد، و على رغم مسؤوليت هاش به حيث يك جراح، بازم پرو فیسر داکتر برنارد جراح معروف قلب برای سرگرمی های خصوصی خود بقیه در صفحه ۵۸

كنستانثيا خانه رؤيا هاى شان قرار دارد و برنارد اين عمارت زيبا را در همين تازگي ها خريده است آنها نميخواهند تمام اين ارتباط ها را فراموش كنند و به جاي دگر بروند. برنارد ميگويد:

منزل سه اتاقى سابق ما بر اى زندگي چهار نفرى خردى ميكرد. باربارا برنارد همسر او كه ۲۷ سال از شوهرش جوانتر ميباشد در حدود دو ماه پيش مجدداً يك پسر بدنيا آورده كه اسم پدرش را روى او گذاشته اند و بنام كريستيان ياد مى شود. كلانترين پسر شان فريدريك اکنون دو ساله ميباشد. برنارد مى پرسد: آيا ممكنست اروپا بيشتر از آنچه من در اینجا دارم برايم عرضه كند؟

البته بمنظور بازديد و ملاقات ها طبعاً ما يلىست و قتا فوقتا در هر كجاي دنيا سفر كند و حتى بر اى انجام بعضى عمل هاى جراحى به برخى از كشورها برود. چنانچه بارها عملهاى جراحى را در روم انجام داده است. مسلك و حرفه اش بيشتر از هر چيزى براى برنارد اهميت دارد و بر حسب اتفاق در ازدواج دوم اين خوشبختى نصيبش شده كه همسرش در اين مورد او را



اطفال، عزيز ترين مر يضان پرو فیسر برنارد ميباشند. داکتر برنارد مى گويد:

اطفال عموماً ما نسبت به كلان سالان شجاعت تر هستند.

جراح بزرگ قلب به مر يضان خود دلدارى ميدهد و ميگويد:

«ترس خوب مى شوى»

او به همه اينطور تلقين ميكنند و سياه ها را مانند سفيد ها بدو تبويض و امتياز عمل ميكنند.



پرو فیسر برنارد با پسر دوش «كريستان جانر»

ازدوستان

از : عبدالوحید (فقیر زاده)

شاخه بشکسته

شاخه بشکسته ام از یاد یا رانم برید
نرگس افسرده ام از باغ و بستانم برید
داغها بر سینه دارم از جفای روزگار
لاله بی حیا صلم از دشت و داما نم برید
از خمار می جگر سوزم خدا را ساغری
برکفم بنهاده و غم باز بنیا دم برید
خون دل جوشد ز جور نا کسان در سینه ام
بود یار دلبرم حال پر یشا نم برید
نیستم پروانه کز افروزش هر مشعلی
بال و پر سوزم - بسر دیوان عنوانم برید
سجده بر حراب دیرو خا نقه خوا هم نمود
گوزمانی بر طواف کوی جا نانم برید
چشمه چشم «وحید» سیلا بگشت از انتظار
بر سلامت دوستانم زین موج طوفانم برید

فرستنده: سید اکبر فرهاد

قصه من

آمده ام که سر کنم باز به گوش غا فلت
قصه صد هزار درد جو هر صد فسانه را
آمده ام که گویمت ای به فریب آشنا
سوز حقیقت لم قصه بی بهانه را
آه دل فسرده ام زمزمه فغانها ست
طعنه خاموشی مزن مطرب با ترانه را
در چمن امید من تا گل وصل تو دمدم
آب دهم ز خون دل ریشه این جوانه را
مرغ غرور عشق من در طلب هوای تست
دو خوربال من مخواه تنگی آشیانه را
گرچه نگاه سرد تو از نگیم رهید نیست
ای بغدادی چشم توقصه من شنید نیست

رهروان مست

این چه شور است که در سینه سرایت دارد
این چه در دیست که رنجش همه راحت دارد
این چه راز است که بنهفتن آن رسوائیست
وہ چه رسوا که دوصد پرده حجابت دارد
این چه را هیست که هر رهرو آن مست و خراب
این چه مستیست که صد خانه شهامت دارد
رنک افسانه نکیرد چمن هستی من
زانکه در هر قدمش عشق عمارت دارد

از : غلام سخی (راهی)

مهر و مهر

من چیم خشکیده برگی در بهار افتاده ای
لاله ای در آشنائی داغدار افتاده ای
تکدرخت بی بر و باری افسرده در خزان
شاخه بشکسته ای در را هگنر افتاده ای
شبم لرزان فتاده در دل خاک سیه
شمع گریان بر مزاری اشکبار افتاده ای
گوهر نابی نهان در گوشه ویرانه ای
مهره مهر و ولی در کام مار افتاده ای
برق خندان خفته بر دامان ابرو بهار
اختر تابنده در شبهای تار افتاده ای
آمی سردی کز دل اندوهبار آید برون
اشکی گرمی از رخ زرد و توار افتاده ای
همجو مرغ بینوا آزده در چنگال باز
بسمل در خون طبعیده ببقرار افتاده ای
از دیار همنوا یان چون نسیم آواره ای
بر مزار بینوایان چون غبار افتاده ای
رشته الفت بریده «راهی» از مردم چوا شک
از کنار آشنا یان بر کنار افتاده ای

فرستنده : نریمان سن

بهار

دوستان و فصل بهار است صفا باید کرد
دامن عقل در این فصل رها باید کرد
عقل را با سر آشفته دلان سازش نیست
راستی پیروی از عقل چرا باید کرد ؟
وحش آسا بدل سبزه مکان باید جست
خویش را از ادب خشک جدا باید کرد
ناشود کام دلی حاصل از این چند صباح
آنچه از دست بر آید بخدا باید کرد

ابوریحان بیرونی

افتخار شرق

بیرونی برای نوشتن کتاب الصيدنه منابع زیادی را که دانشمندان حوزه آسیای مرکزی، افغانستان، ایران، هندوستان، ممالک عربی، آسیای صغیر، یونان، و دیگر ممالک بیادگار گذاشته بودند، بدقت از نظر گذرانده و از تجارب آنان مستفید شده است.

کتاب الصيدنه حاوی نام بیش از ۲۵۰ طبیب، دارو شناس، کیمیاگر، طبیعت شناس، مورخ، فیلسوف، سیاح، شاعر و غیره میباشند.

بیرونی در آغاز کتاب مقدمه ای طولانی در پنج باب میدهد و بعد از آن مواد طبی مختلفی را که از گیاهان، حیوانات و معادن بدست می آید، طور مفصل معرفی میکند و برای هر ماده فصل جداگانه ای تخصیص میدهد که مجموعاً به ۱۱۱۶ فصل به ترتیب الفبا بالغ میگردد. در کتاب نام انواع نباتات طبی بزبانهای عربی، دری، یونانی، هندی و سریانی داده میشود و مطالب کتاب با نقل اشعاری که به موضوع ارتباط میگیرد و نیز با ذکر قصص و حکایاتی جالب آراسته میشود که از جنبه خشک علمی آن میکاهد.

بیرونی بمثابة يك دانشمند مدقق هر يك از این نباتات را با ذکر خصوصیات های آنها تعریف میکند و محل پیدایش و شرایط زرع هر کدام را به تفصیل ذکر بنماید و موارد استفاده هر يك را نشان میدهد.

کتاب الصيدنه بیرونی یکی از آیده های فارمکو لوژی شرق در

قرون وسطی میباشند (۱۹).

بنابر آن بسی جهت نیست. «ساخته» او را بزرگترین عقل علمی دانش در سراسر تاریخ بدانند. مورخ بزرگ تاریخ علم در عصر کنونی «سارتن» با تجلیل و تمجید از او یاد کند: «چه درین دوره ای که بنام «دوره بیرونی» نامیده شده است، ابو ریحان اثر پشت اثر، در زمینه های علمی گوناگون بدنیای علم آن زمان هدیه میدارد و وصاف او را در میان سازندگان دستگها و تکمیل کنندگان آن، صاحب رتبه اول بشناسند (۲۰).

ابو ریحان بیرونی بحیث متفکر پیشا هنگ عصر خود، در رشد اندیشه های فلسفی و بخش جهان بینی علمی آن زمان نقش موثری داشته و راهگشای خلاق بوده است میتوان گفت که اندیشه های عمیق و مترقی او در عرصه فلسفه، اساس و پایه فعالیت های وی در تمام ساحات دیگر علم و فن میباشند. به طوریکه در بخش اول این مقاله گفتیم او با تمام پدیده ها برخورد ریالیستیک دایم و تجربه را اساس مطمئن پژوهش خود میداند، اما

(۱۹) در معرفی این کتاب از مقاله عبیدالله کریموف منتشره در شماره ۸ سال ۱۹۷۳ مجله دانش و زندگی چاپ تا شکند استفاده شد.

(۲۰) دکتور نجفی و دکتور خلیلی، دانشمند و انسان ابو ریحان بیرونی چاپ گهر ۱۳۵۲ ص ۱۵۰

در بینش های وی پیرامون کایفات و عموماً پیدایش جهان يك سلسله تضادها بمشاهده میرسد. حتی برخی از افکار او را نمیتوان از افکار کاملاً غیر ریالیستیک مجزاساخت. لیکن این نارسایی های اندیشه بی ناشی از شرایط اجتماعی عصر و نیز ناشی از درجه پائین تکامل دانش و فن در همان زمان میباشد. (۲۱)

از نظر بیرونی طبیعت دارای قانونمندی ثابت بوده و هیچگاه خطا نمیکند. حتی او ظهور موجودات شاد و ناخوش را مانع برخی باشتباه طبیعت تاویل نمیکند، بلکه آنرا ناشی از خروج ماده از حد اعتدال در کمیت میداند و بنا به همین اساس این حکایت را که در یکی از شهرهای یهود، آب در یوم السبت (روز شنبه) فرو میکشد و تا انقضای روز مذکور آسیابها از حرکت باز میمانند، رد میکند. (۲۲)

دست آورد های علمی ابو ریحان بیرونی هر يك در جای خود ارزش خاصی داشته و آنچه از دستبرد حوادث زمان سالم مانده و پمارسیده است، بار بار از طرف محققین شرق و غرب مورد تحقیق و بررسی های عمیق قرار گرفته و با لسنه زنده

(۲۱) واحد زاهدوف، متفکر... مجله دانش و زندگی شماره ۸ سال ۱۹۷۳ ص ۱۶.

(۲۲) ت.ج. دی بور، تاریخ الفلسفه فی الاسلام، ترجمه و تعلیق مجید عبدالهادی ابو ریده ص ۲۳۴

جهان تر جمه شده است. چنانچه ادوارد ساخا و دانشمند آلمانی مدت بیست سال زندگی خود را وقف تحقیق و مطالعه در اطراف اثر بزرگ او «تحقیق مالمیستند...» ساخت و سرانجام متن انتقادی عربی آنرا با ترجمه انگلیسی آن در لندن به نشر رسانید. نشر این کتاب و تحقیقات ساخا و موجب گردید تا خدمات بیرونی در ساحات مختلف علم و فن توجه شرق شناسان اروپا و تاریخ نگاران علم را بسوی خود بکشد و گامهای اساسی در راه بیرونی شناسی برداشته شود (۲۳).

شخصیت علمی، بیطرفی اکادمیک و نودوستی کم نظیر علامه بزرگ شرق ابو ریحان بیرونی مورد تمجید و سایش دانش پژوهان دوستان قرار دارد. مثلاً جواهر لال نهرو صدراعظم فقید خدمات ارزنده او را در معرفی کلتور سرزمین هند چنین میستاید. «حتی در مواقعی هم که ابرتیره خود خواهی و نفرت بر هر دو طرف سایه افکنده بود، بیرونی بحیث يك شخص بیگانه کوشید تا زندگی مردم این سرزمین را آنچنانکه هست معرفی کند.»

(پایان)

(۲۳) انور شریفوت، بیرونی شناسان جهان، مجله دانش و زندگی شماره ۸ سال ۱۹۷۳ ص ۳۶.

افزایش نفوس، جوانان



از آنجاییکه اساس جامعه را، خانواده تشکیل میدهد و این خانواده ها بصورت دسته جمعی، شهرها، کشورها و بالاخره جهان را ساخته اند، لازم است تا از نگاه علمی همیشه بررسی شده و برای جلوگیری از وضع بحرانی آینده جهان، برای درستی رهنمونی شوند.

از طرف دیگر رشد سرسام آور نفوس جهان اگر بدون اتخاذ تدابیر اساسی دوام میکند، کره زمین به افلاق نفوس دچار شده و کمبود غذا و مسکن باعث تباهی عالم می شود.

برای این منظور در اکثر ممالک جهان مؤسساتی تاسیس گردیده که رهنمایی خانواده ها و تنظیم رشد نفوس را، به عهده دارند.

انجمن رهنمای خانواده در افغانستان برای بهبود وضع فامیلی کشور بنیان گذاری شده و فعالیت خود را در زمینه بین المللی پلانگذاری خانواده (آی. پی. اف) را نیز دارد.

برای معلومات بیشتر پیرامون رشد نفوس در جهان، وضع خانواده ها و فعالیت های این مؤسسات، گفتگویی دارم با دکتر میسر غلام حیدر سکرتر جنرال انجمن رهنمای خانواده.

وی نخستین سوالم را پیرامون معضله رشد نفوس اینطور پاسخ میدهد:

« معضله نفوس در جهان امروز پرابلمی است که توجه اکثر دانشمندان را بخود جلب کرده است. مطابق احصاییه های علمی بین المللی سالانه بالغ بر هشتاد میلیون نفر، به نفوس جهان افزوده میشود.

یکی از اثرات این امر، یونسکو رشد نفوس را در هشتاد سالانه ۲۵۰ فیصد، مکزیکو ۳۵۰ فیصد، نایجیریا ۲۵۰ فیصد، پاکستان ۳۵۰ فیصد،

عجوم مردم از دهات به شهرها پراکنده شده است.

است.

اتحاد شوروی ۱۸۰ فیصد، ایالات متحده امریکا ۱۸۰ فیصد و ژاپن ۳۶۰ فیصد و نمود کرده

دکتر ماهر میگوید:

« مطابق بررسی اخیر مؤسسه ملل متحد نفوس افغانستان را هشتاد و هشت میلیون و نیم دانسته اند و پیش از این در کشور سالانه ۲۵۰ فیصد

به این ترتیب ۲۹ سال بعد، نفوس افغانستان دوچند گردیده و به ۳۶ میلیون نفر میرسد.

همچنان یکی از نشریه های ملل متحد نفوس جهان را در سال ۲۰۰۰ عیسوی هفت بلو و نفرین بینی کرده است.

چونچند بی سابقه در انکشاف فامیلی پلاننگ و تعریف انکشاف نفوس به سفر و همچنان جهت ازدیاد حاصلات مواد خوراکی، تربیه نسل حیوانات، بهبود وضع حیاتی، تربیوی، صحت، اقتصادی و اجتماعی جهان جریان دارد.

سکرتر جنرال انجمن رهنمای خانواده متکرمه نشریه های علمی ادامه میدهد:

« همین حالا با وجود همه تلاش ها ۶۴ فیصد نفوس ممالک روبرو انکشاف از عدم تارسانی های اقتصادی عدم پیدایش کار، عدم توان قدرت خرید و استهلاک، عدم موجودیت غذای کافی، از فقر و فقدان غذایی رنج میبرند.

اگر نفوس جهان به همین پیمانه رشد کند و ۲۷ سال بعد و چند و یا بعدتر سه چند گردد

مشکل بشر نیز پیچیده تر و غیر قابل علاج میگردد.

لذا مؤسسات ملی، بین المللی و رضاکار ممالک، خورده بزرگ، انکشاف یافته و روبرو انکشاف، دست با ابتکار های تازه ای زده و میگویند: تا جایی که از این پرابلم بزرگ نجات بخشند.

می پرسیم:

حل این معضله چگونه امکان پذیر است؟ دکتر ماهر میگوید:

« توقف تعداد اطفال يك فامیل به دو تا سه طفل و ایجاد فاصله بین وضع حمل مادران، از راه های حل این مشکل میباشد.

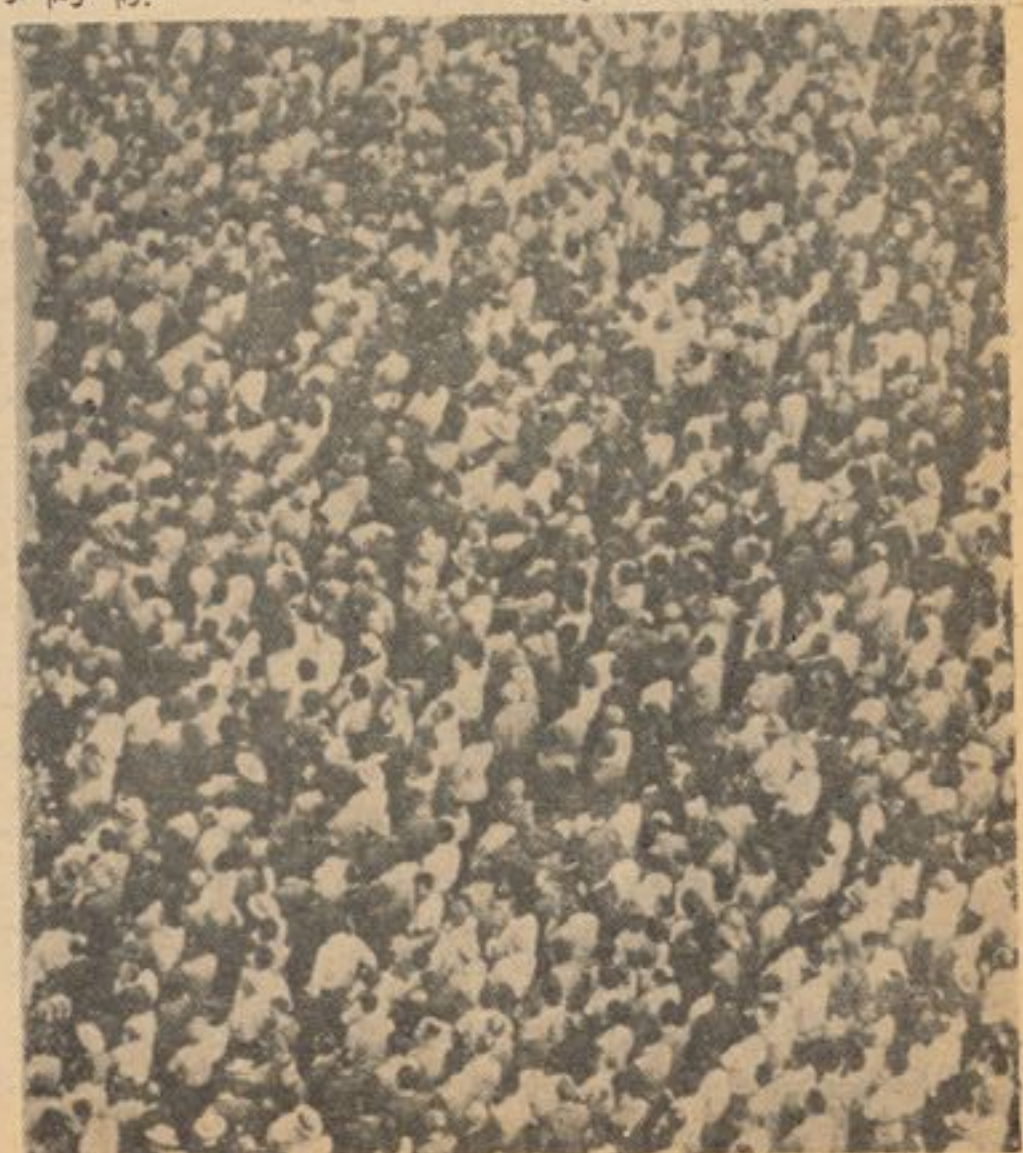
امسال برای تبلیغ بیشتر این موضوع و آگاهی بشر از این پرابلم، امسال از طرف مؤسسه ملل متحد بنام سال جهانی نفوس تعیین گردیده است. از دکتر ماهر سکرتر جنرال انجمن رهنمای خانواده می خواهم تا پیرامون فعالیت های بین المللی که در این ساحه صورت گرفته روشنی اندازد.

وی میگوید:

« در سال های ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹ مؤسسه ملل متحد تدریجاً پروگرام تنظیم خانواده و رهنمایی خانواده را مدنظر گرفت. در سال ۱۹۶۵ شورای عالی اقتصادی ملل متحد از سرمشی آن تقاضا کرد، تا متخصصین نفوس را به ممالک زمیلاقه بفرستد. در سال ۱۹۶۶ مجمع عمومی ملل متحد لزوم اجرای پلان امور نفوس را تأیید نمود.

در حال حاضر در دوازده منطقه جهان نمایندگان مؤسسه ملل متحد در مسائل نفوس و جمعیت به کشورهای مربوط کمک می کنند.

وی نتایج همکاری و بررسی بعضی مؤسسات جهانی را که در سال ۱۹۶۸ مؤلف گردیده بودند، اینطور توضیح داد:



زراعت را تهدید میکند

رشد سرسام آور نفوس
جهان اگر بدون اتخاذ تدابیر
اساسی ادامه یابد، کمبود
غذا و مسکن بشر را تهدید میکند.

سالانه هشتاد میلیون نفر به نفوس
جهان افزوده می شود.

موسسه بین المللی کارموظف شده که
نتایج افزایش جمعیت را، روی مسئله کار
بررسی نماید، موسسه مذکور توصیه نمود
که واحد های طبی که وابسته به رفاه اجتماعی
هستند، پلان های رهنمائی خانواده را تنظیم
نمایند.
وقتی از موسسه مواد غذایی و زراعت جهان
خواسته شد که مسئله افزایش نفوس را، با

توجه به غذا و زراعت مورد بررسی قرار دهد،
این موسسه را پور داد که:

ممالك در حال رشد نفوس خود را تحت
کنترل قرار دهند تا بتوانند محصولات زراعتی
خود را، افزایش دهند.

متخصصین یونسکو در جلسه ای که در پاریس
دایر کردند، توصیه نمودند که مسائلی
مربوط به نفوس در پلان و پروگرام های
تدریس علوم اجتماعی شامل گردد.

دکتر ماهر علاوه میکند:

موسسه صحنه جهان در سال ۱۹۶۸ توصیه
اعزام متخصصین رهنمائی خانواده را به
بعضی ممالك نمود.

یونسف در سال ۱۹۶۶ ۳۴۰۰۰۰۰۰ دلار را
برای هندوستان تخصیص داد.

ایکافی تاکنون دو کنفرانس برای بعضی کشور
های آسیایی تشکیل داده و توصیه کرده است
که پروگرام رهنمائی خانواده را اجرا نمایند.

از سکرتر جنرال انجمن رهنمائی خانواده میروسم:
کدام ممالك حوزه شرق دارای موسسات
رهنمائی قایل و خانواده میباشند؟

اوفیگوید:

به اساس نشریه سالگرد موسسه

آی. پی. یو. اف و فدراسیون بین المللی پلان
گذاری خانواده (ممالك شرق میانه و شمال
شرق افریقا) از مراکش تا افغانستان به سه
دسته تقسیم گردیده اند.

عصر، ایران، مراکش و تونس، رهنمائی
خانواده را بصورت ملی براه انداخته اند،
تا هر چه سریعتر ازدیاد نفوس را، جلوگیری
کنند.

ممالك گروپ دوم را افغانستان، قبرس،
عراق، اردن، لبنان و سوریه تشکیل میدهد،
که دارای انجمن های رهنمائی خانواده رضاکار
میباشند.

گروپ سوم را الجزایر، لیبیا، سوریه و
بعضی ممالك جزیره نمائی عرب تشکیل
داده اند، که این ممالك بعضا بصورت امتحانی

پروگرام های رهنمائی خانواده را روی دست
گرفته اند.

در شماره آینده راپوری پیرامون فعالیت
های انجمن رهنمائی خانواده در افغانستان به
نشر میرسانیم.

بقیه در صفحه ۵۷





از مجله «سندی تایمز»

ترجمه «روز»

دزدان تکزاس

و به نام «گفت و شنود با مرده» در آمریکا چاپ شده است. عکاسیهای این کتاب به دست «دانی لایون» صورت گرفته و لاین در باره نبشته های این زندانی میگوید «وجود او برای من شگفتی و معماست و آواز او از ابدیت بر می آید».

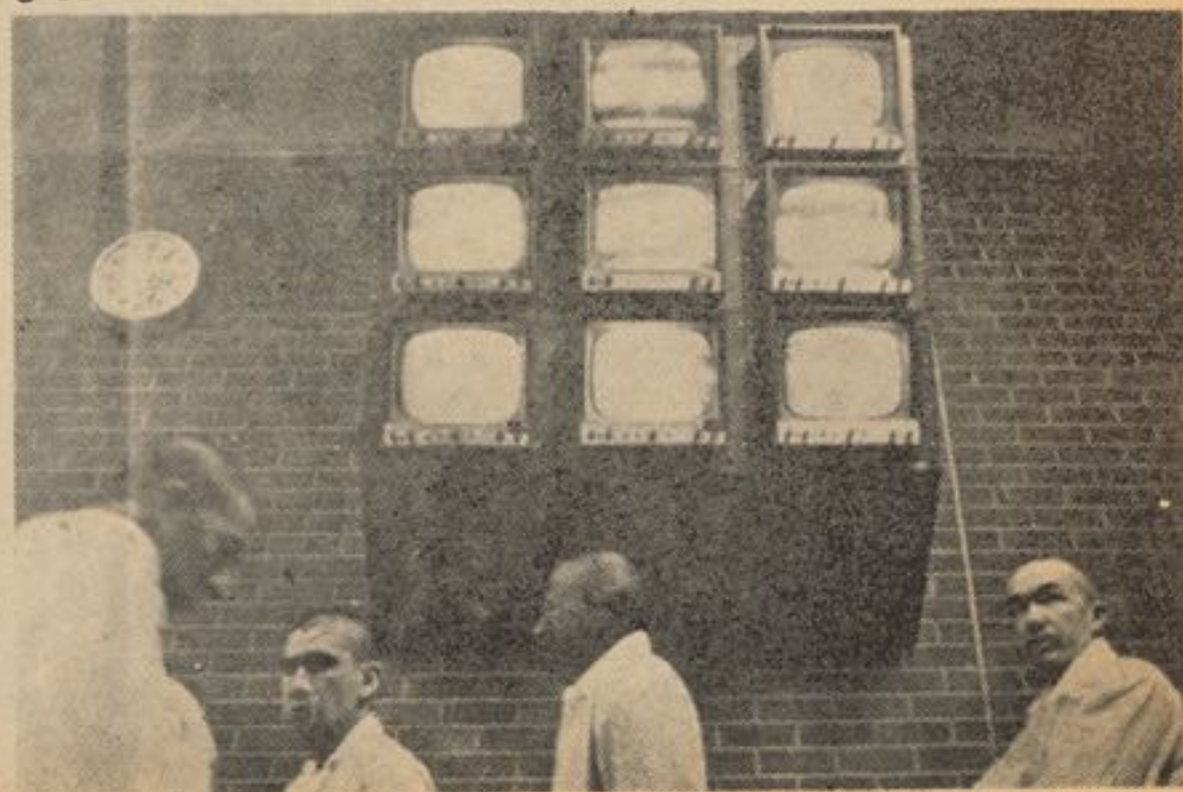
سرگردانی

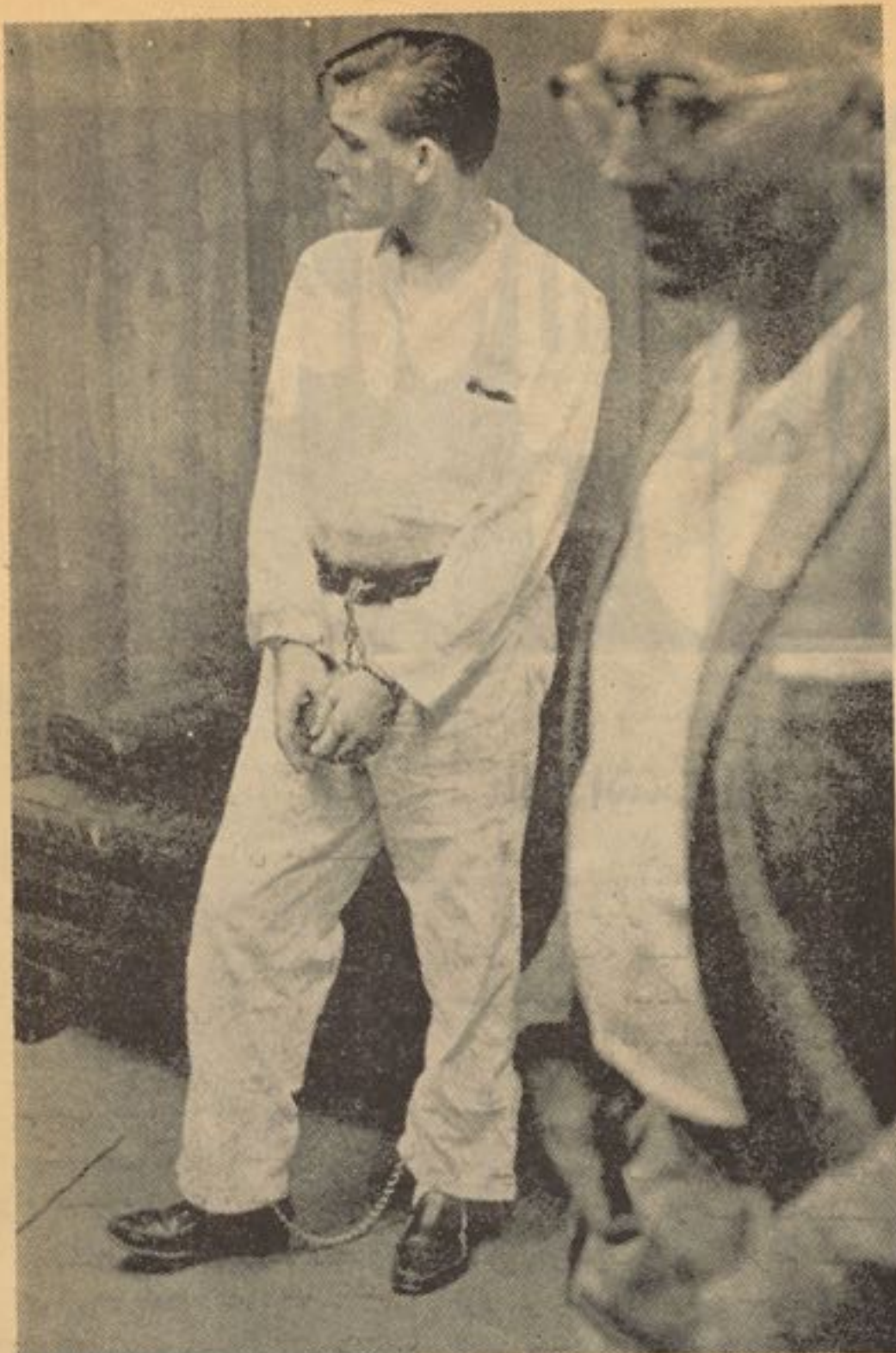
روز هشتم می، سال ۱۹۲۸، خانم «لودی کن سید مک کیون» همسر تو ماس پیری مک کیون» پسری به جهان آورد. درین نوازد هیچگونه نقص جسمانی نمودار نبود، نو زادرا «بیلی جیورج مک کیون» نام نهادند «بیلی جیورج» دو مین فرزند این زن و شوهر بود، فرزند نخستین شان «والاس گری مک کیون» نام داشت که در سن چارده سالگی در گذشت. «بیلی جیورج مک کیون» خودش درین باره از سلول زندان مینویسد:

«خارج گردید، دو بار به خاطر مست بودن سرو کارش با پولیس افتاد. باری ناگزیر شد از فرط مفلسی دست به دزدی بزند. و یک شب هم برای نخستین بار جرم مهمی در زندگیش مرتکب شد: روزنامه ها با خشم و سرو صدا این حادثه را «یک تجاوز و حشیانه» بریک زن معصوم خواندند. در نتیجه «بیلی جیورج مک کیون» به مرگ محکوم گشت».

او در سلول زندان خودش را برای همیشه از مردی محکوم کرد. بعدتر، چگونگی جرم او و خصوصیت های قریباً نیش همچنان مهم باقی ماند. حتی شواهدی به دست آمده اصلاً واقع شدن چنین تعرضی را رد میکرد. سرانجام حکم اعدام به حبس ابد مبدل شد. نبشته ها و نقاشیهای این زندانی در کتابی گردآوری شده

«بیلی جیورج مک کیون» در سن بیست و یک سالگی بیکار بود و پولی هم در دست نداشت. وی در مدرسه آموزش دید که مخصوص کودکان بود که از نگاه ذهنی نا توانی داشتند او توسط قاضی بدین مدرسه فرستاده شد که هرگز با «بیلی جیورج» سخنی نگفته بود. «بیلی» بعدتر ها، به خاطر کارهای احمقانه، از نیروی در یابی





دارم که قاضی رادیدم، او نیز مرادید و دریافت که من همان کسی هستم که باید محکوم شوم. آنگاه لبخندی زد، و لی چیزی نگفت:

در مورد دریافت حقیقت هیچگونه تجربه و آزمونش روانی صورت نگرفت تا توانایی آموزشی من فهمیده شود. هیچکسی هم از خودم نپرسید که درین باره چه نظر دارم. تنها به یاد دارم که زنی به نام خانم «اسنیر» مرا با موتر «آسینن» برد. ازین زن خواسته شده بود تا نخست مرا به يك مغازه بی که لباسهای ارزان قیمت داشته باشد، ببرد و پوشا که هایی با جنسیت بسیار نازل برایم بخرد. پیش ازین برای خودم چند دست لباس و چند جوره بوت خریده بودم.

فکر میکنم که باری موتر را متوقف ساخت و برای من يك بوتل سودا خرید. ولی زیاد درین باره مطمئن نیستم.

سر انجام مرا به دفتر مد رسة دولتی آسینن رهنمایی کردند.

در آنجا خانم اسنیر پنج دقیقه باطبییب مدرسه صحبت کرد. طیبیب میدانست که من کنار دیوار ایستاده ام، مگر هیچکدام آنان تو جبهی به من نکردند.

هزده ساله شدم

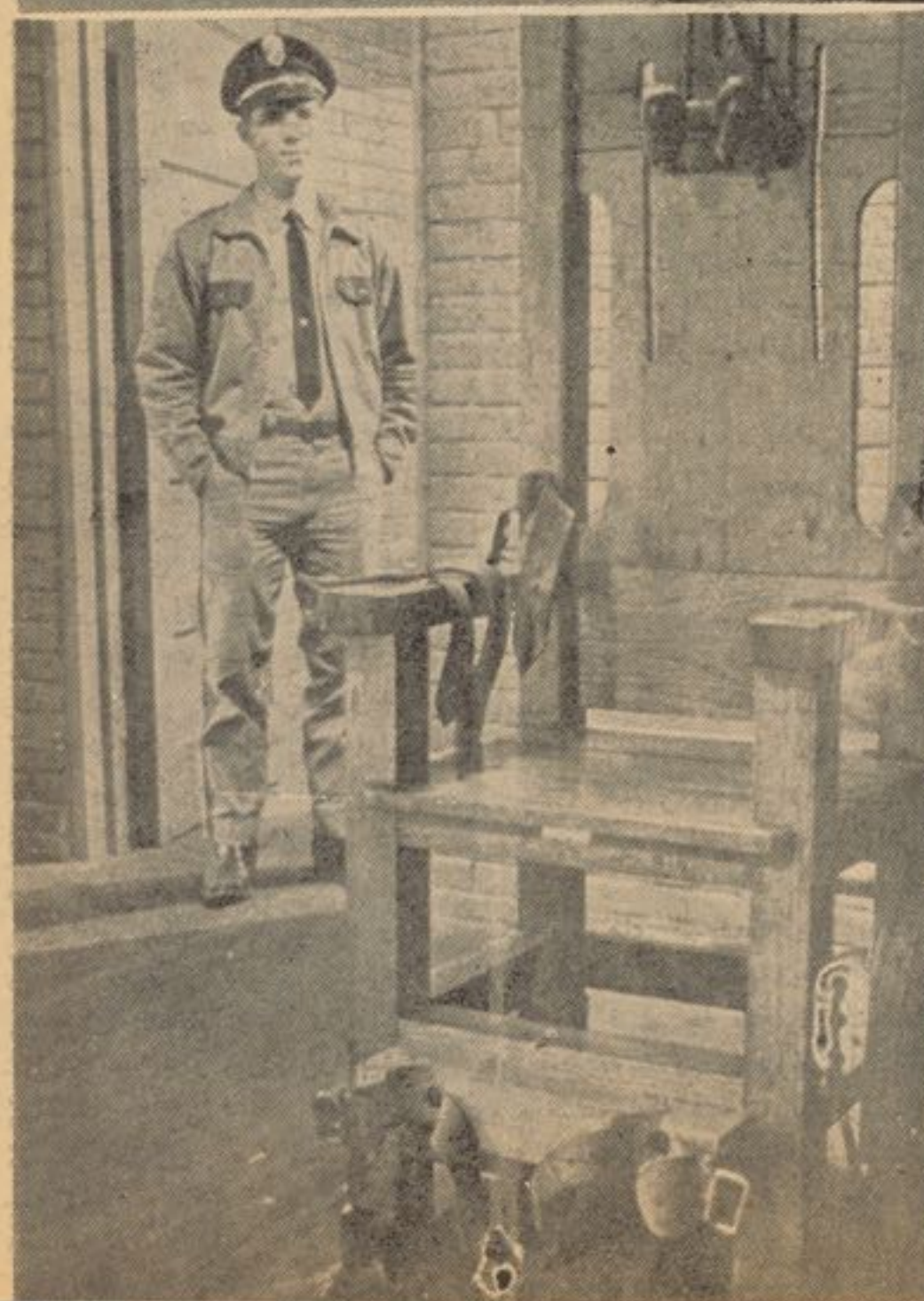
در سال ۱۹۴۶ هزده ساله شدم.

فکر میکنم در همین زمان بود که به مدرسه دو لئی مکسیا منتقل گشتم. تمام شاگردان صنفهای بلند مدرسه آسینن را بدینجا میفرستادند.

باید تذکر بدهم در میان ماکسانی بودند که شعور شان اصلا کار نمیکرد. لازم بود کسی برایشان غذا بدهد و شست و شویشان کند. آنان خود شان را کثیف میکردند. بسیاری از آنان حتی يك جمله صحبت نمیتوانستند کرد و سوال ساده‌ی را پاسخ نمیتوانستند گفت ولی با اینهمه، من حدس میزنم که عده زیادی از چنین آدمها در خیابانها گشت و گذار میکنند و کسی با آنها کاری ندارد.

هزده یا نزده ساله بودم که به نیروی دریایی پیوستم. در سال ۱۹۴۸ هنگامی که بیست سال داشتم، عازم چین شدم درین زمان ما درم در مو سسه «وول ورث» در

بقیه در صفحه ۵۶



محیط زندان بر زندانی اثری عمیق بر جای میگذارد. زندانی که محکوم به نشستن بر «چوکی برقی» است، خوابهای پریشان می بیند.

آن روز من و والاس به يـسـک مؤسسه مذهبی میرفتیم تا در مراسم مذهبی قرصهای نان را یگان به دست آریم. ما در «الم استریت» کنار مغازه یی ایستا دیم تا از پشت شیشه کتابهای خنده آور را تماشا کنیم. والاس ناگهان و بدون آنکه مرا خبر کند، خواست با دو ش عرض جاده را عبور کند.

لختی بعد، شنیدم که در پشت سرم سرو صدایی بر پا شد. برگشتم و دیدم که والاس در کنارم نیست. او با موتری که تو سبط پسری هفده یا هزده ساله را ندیده میشد، تصادف کرده، روی سر ک افتاده بود.

خوب پیاد دارم که آنروز با ران میبارید و من فکر میکردم که آسمان به خاطر مرگ برادرم میگردد. من به خودم پشت سرم میگفتم:

— او مرده است! او مرده است! ولی مردی که کنارم ایستاده بود گفت:

— نی پسرم، او خوب خواهد شد.

برادرم تا رسیدن به بیمارستان مرد. (سال ها بعد، درم نیز تارسیدن به بیمارستان مرد. وی از مراسم مذهبی بر میگشت و با مو تر تصادم کرد.)

در سال ۱۹۴۴، هنگامی که شانزده سال داشتم، مرا به مدرسه دو لئی «آستین» که مخصوص پسران از نظر ذهنی عقب مانده بود، فرستادند. این مدرسه در واقع برای پسران ناقص العقل بود.

هیچگونه قرینه‌ی وجود نداشت که دال بر عقب ماندگی ذهنی من باشد و هیچ کسی هم در صدد برنیامد ثابت کند که قدر تدماعی من از حد اوسط پایین تر است. از نرو، در مدرسه «آستین» از طرف من هیچگونه اشکالی به وجود نمی آمد.

درین مدرسه سه مضمون تدریس میشد: قرائت را دو شیزه «بیتی جوواکر» تدریس میکرد، هجاء را دو شیزه «هارمن» در می میداد و حساب تو سبط زن سی ساله یی که نامش را به یاد ندارم، تدریس میشد. این زن از نظر جنسی جاذبه‌ی نداشت ولی دو شیزه «بیتی جوواکر» ازین نظر جذاب بود.

قاضی که محکومیت مرا به رفتن به مدرسه «آستین» امضاء کرد کلمه یی بامن صحبت نکرد. به یاد

روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

تنها یم بگذارد .

در این پنج روز و پنج شب آرام و قرار از من بریده است و صدای معصوم و کبود کانه و پر از عقده سیما هر لحظه در گوشم زنگ میزند : «بتو گفت هر جایی ...»

این صدا جا و دانه در گوشم صدا میکند و من احساس میکنم تا وقتی زنده هستم ، این صفت «هر جایی» را خواهم شنید ، صفتی که بدون شک برآزنده من و امسال من است .

مگر غیر از این هم میتواند باشد؟ من نسبت به زنان و دختران دیگری که چون من سیلی بدبختی و نا مرادی بصورت شان خورده و تن فروشی را هر فیه و پیشه خود ساخته اند ، چه امتیاز و برتری دارم ؟

مگر کار من غیر از کار آنهاست نه ! من با هیچ یلقا از آنها فرقی ندارم . تنها من در انحصار یک یا دو نفر درآمده ام و آنان زنجیر این انحصار را شکسته اند و با هر کس که خواسته باشند و با هر کس بهای بیشتری بپردازد مهربان تر و صمیمی تراند . دیگران اگر به من بگویند «هرجایی» حق دارند . اما ، عمه نه ! او نباید این حرف را بزند ، نباید در حق من چنین بی حرمتی بی بکند ، در «هرجایی» شدن من او نقش بسزیا دارد ، در واقع میشود گفت نقش اول را دارد . او بود که محسن خان را به سراغ من فرستاد او بود که زمینه چید که تا این حد سقوط کنم و به فحشاء کشانده شوم . مگر او نبود که مرا بخانه محسن خان برد و همانجا رهایم کرد و رفت و آن حادثه پیش آمد ؟ مگر او نبود که جواد را دوباره باین خانه کشاند ؟ و ... حالا او چرا ... او چرا بمن میگوید «هرجایی» ؟ یاد این حوادث سرتاپایم را به آتش می کشد و یکباره تصمیم میگیرم خودم را برای همیشه از این درد ، از این رنج و بدبختی و سیه روزی برهانم ، و بارها به چنین تصمیمی رسیده ام اما هر بار سیما با آن قیافه پاک و کودکانه اش جلوم سبز میشود و مرا از اینکار باز میدارد ترسم از این است که سیما اگر تنها و بی سرپرست بماند چون من نشود ، چون من در سیاه چال بدنامی و سیاه کاری سقوط نکنم .

ژوندون

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

عمه را از لای انگشتانم بیرون بکشد و هیكل نیمه از حال رفته او را از چنگ من نجات بخشد . همان وقت است که متوجه وضع و حال خودم نیز میشوم ، یخن پیرهنم از بالا به پائین دریده است ، چند جای صورتم میسوزد و سستی و بیحالی کم کم در وجودم راه می یابد .

وقتی محسن خان عمه را بکناری می کشد و با خشونت مرا روی تخت می اندازد ، احساس میکنم سقف دور سرم می چرخد و دیوارهای سفید اطاق ، به سیاهی و تاریکی می گراید و من در همان سیاهی و تاریکی مژه هایم را رویهم میگذارم و دیگر چیزی نمی بینم و دیگر چیزی احساس نمیکنم .

پنج روز از حادثه آن شب میگذرد و سه روز است که عمه کارهای سابق خود را از سر گرفته است ، بخت ویز و شست و شو و رفت و روب اطاق ها . یکدستش هنوز بگردنش آویزان است و وانمود میکند ضرب دیدگی دستش هنوز خوب نشده و هنوز از در دآن رنج می کشد . شاید هم واقعا رنج میکشد .

اما هر وقت من او را میبینم آرزو میکنم ، کاش آتش میتوانستم اورا از قید نفس کشیدن آزاد کنم و دیگر هیكل منحوس او را نبینم . درین پنج روز حتی برای یک لحظه از خانه بیرون نرفته ام و در واقع خودم ، خودم را زندانی کرده ام . محسن خان هر روز ، دوبار بدیدنم میآید و هر بار از من میخواهد حادثه آن شب را فراموش کنم و زندگی را مثل گذشته از سر بگیرم . اما هر بار بهانه بی میاورم و از او میخواهم

خوب ، دیگر چه گفت ؟ پیش از اینکه سیما حرفی بزند ، عمه دهن باز میکند : من دیگر نمیتوانم باشما زندگی کنم ...

باتو و با خواهرت ... میخواهد باز هم حرف بزند ، اما وقتی می بیند از سیما فاصله میگیرم و بطرف او برمیگردم لب فرو می بندد و گوشه چادرش که روی سینه اش آویزان شده است دور گلویش می پیچد و همانجا نزدیک در ایستاده می ماند .

سیما ترسیده از من دور میشود ، مثل اینکه از همه چیز وحشت دارد ، از در و دیوار و از عمه و حتی از من . وقتی درست رو بروی عمه قرار میگیرم ، شمرده و آرام میپرسم : پس تو دیگر نمیتوانی با ما زندگی

هائ ؟ با من و خواهرم ... با من که هر جایی هستم ؟ سر تا پایم می لرزد و از شدت خشم آتش گرفته ام .

عمه بخوبی در یافته است که حال عادی نیست . نرم ، نرم خودش را بطرف در اطاق می کشاند ، شاید میخواهد از اطاق بیرون برود ، اما من ، منی که سر تا پایم از خشم شعله ور شده است ، مجالش نمیدهم ، و خشیانه بطرفش حمله میکنم و موهای کم پشت و تکیده اش را در چنگ میگیرم و پس از آن دیگر نمی فهمم چه میکنم ، فقط وقتی متوجه خودم و متوجه دور و برم میشوم که عمه تقریباً از حال رفته است ، سیما جیغ میکشد و محسن خان سعی میکند ، موهای

«سیما» همچنان حق میزند و من او را بطرف اطاق خودم میبرم . محسن خان وارد سالن میشود و خودش را روی «بلی می اندازد . دست سیما هنوز در دستم است و وقتی در اطاق رومی بندم ، شتابزده از او میپرسم :

«خوب سیما ، بگو چه شده ؟ او چشمانش را که اشک روی آنها پرده کشیده است ، بمن میدوزد و بعد بریده و شر مزده میگوید : من دیگر نمیخواهم تنها باشم ، نمیخواهم دیگر مرا با عمه بگذاری و بروی ...»

چرا ؟! مگر عمه چیزی بتو گفته ؟ سرش را پائین می اندازد و سکوت میکند .

من دو باره سوالم را تکرار میکنم و میگویم : «سیما جان ! بگو ، عمه چیزی بتو گفت ؟»

از فرط ناراحتی ، می لرزد ، نگاهش را به نگاهم میدوزد ، بعد در حالیکه از شدت گریه می لرزد ، با صدایی که من بسختی میشنوم ، میگوید : «بمن چیزی نگفته ، اما بتو گفت ، سرش را روی سینه ام فشار میدهم و هم چنانکه موهایش را نوازش میکنم ، به آرامی میپرسم : دوباره من چه گفته ؟»

حق میزند و میگوید : «بتو گفت «هرجایی» ، بتو گفت یک شب در بغل ...»

در اطاق ناگهانی باز میشود و عمه قدم بدرون میگذارد .

صدای در اطاق سیما را از حرف زدن باز میدارد و خودش را بیشتر در آغوش من می فشارد .

من اعتنایی به عمه نمیکنم و از سیما میپرسم :

وسراسر عمرش رابه تباهی نگذراند.
غروب روز پنجم است و من دست
بگریبان افکار درهم و برهم خودم
هستم که صدای قدمهای از راهرو
شنیده میشود و متعاقب آن چند
ضربه به در میخورد. پیش از اینکه
من چیزی بگویم، در به آرامی باز
میشود و محسن خان قدم بداخل
اتاق میگذارد. مثل همیشه لبخندی
بر لب دارد وقتی بمن میرسد،
دستهایم را میبوسند و میگوید:
لیلا! زود لباس بپوش، امشب

باید جایی برویم.
باخسونت میگویم:
- من حوصله ندارم. از آن گذشته
هیچ دلم نمیخواهد جایی بروم.
پیشا نیش چین میخورد:
- باید حوصله داشته باشی و باید
بروی!
- باید؟
- بلی باید.
بعد خنده میکند و میگوید:
- لیلا نمیخواهم مثل چند روز
گذشته کله شخی کنی و دعوت مرا

نپذیری، چون امشب با شب های
دیگر فرق میکند.
پوز خندی میزنم:
- چه فرقی میکند؟
- سعادت من بسته با این است
که تو امشب بامن باشی.
- من هم میتوانم میخواهم کسی را
خوشبخت کنم؟
- البته، در صورتیکه بابیرون
رفتن مخالف نباشی.

میپرسم:
کجا باید برویم؟
باشاد مائی می خندد:
- بعداً میفهمی. يك چیز دیگر
لیلا!
- چه؟
دلم میخواهد امشب بهتری—
و عالیترین لباسهایت را بپوشی.
وقتی محسن خان این حرف را میزند،
چشمانش از خوشحالی میدرخشد.
ناتمام





اعلانی برای خانمها



در یکی از مجلات خارجی اعلانی را برای خانمها مطالعه کردم و خواستم آنرا از نظر شما نیز بگذرانم: خانمها و دختران نباید در زندگی بایک جواهر فروش از دواج کنند، زیرا جواهراتی را که از خانه پدرشان آورده باشند و در دعوت‌ها و مجالس اگر بخواهند از آن استفاده کنند، همه خواهند گفت: چون شوهرش جواهر فروش است، همگی را از مقارنه شوهرش به عاریت گرفته تا اینجا بیش ما خود نمایی کرده و کم نیاید.

دیدار بریژیت باردو از فرانسه



وقتی بریژیت باردو ستاره معروف و دوست داشتنی که لقب «گربه وحشی» را بدست آورده، از آمریکا به فرانسه سفر کرد، هزاران نفر غرض دیدار او بمیدان هوایی جمع شده بودند. میگویند از دحام بحدی بود که پنج نفر از تماشاچیان وقتی تلاش میکردند خود شانرا به بریژیت نزدیک بسازند، در زیر پای دیگران سخت مجروح شدند.

شاهد ازدواج

شارل بوآیه یکی از هنرمندان قدیمی فرانسه می پرسد:

آیا میدانید که چرا معمولا برای

ازدواج دو نفر شاهد لازم است؟ سپس جواب سوالش را خود او چنین میدهد:

همچنان که در هنگام يك حادثه جنگ و یا تصادم دو موتر در جاده

شاهدی لازم است، در مورد ازدواج

نیز به شاهد ضرورت احساس میشود.



بی بندوباری ریچارد برتون

میگویند درین اواخر ریچارد برتون هنرمند معروف سینمای غرب، در بین دوستانش به «مرد بی بندوبار» شهرت یافت، زیرا برتون همچنان که در گذشته‌ها به بازی اش در فیلمها و به زندگی خصوصی اش علاقمند بود، نیست، او کمتر حاضر میشود، قرار داد فیلمی را



امضاء کند و شب و روزش در شرابخوری و هرزه گردی سپری میشود. برتون اکنون به زن و فرزندانش نیز چندان تمایلی ندارد و حتی ماه‌ها از پسرانش خبر نمیگیرد. حتی کارگردانان معروف سینما هم کمتر بار ریچارد برتون عقد قرار داد می‌کنند، زیرا میگویند: که برتون اخلاق سینمایی اش را از دست داده است.

بهار آورد

درخت غنچه بر آورد و بلبدان مستند

زیر نظر : ر - د

از: ناصر طه‌پوری

شعر آفرین

من ، ترا بهر دل خود، این چنین می‌خواستم ! این چنین است ، ای بت شعر آفرین ! می‌خواستم
تو، زداغ عشق خود ، در آتشم می‌خواستی من ترا با عشق داغ و آتشین می‌خواستم
دیدی آخر، چند روزت، تاب بی مبری نبود قلب سنگت را به بی‌تابی ، قرین می‌خواستم
خوب شد کز معنی سوز و گداز آگه شدی آگهت، از کیف غم، ای نازنین ! می‌خواستم
دلشین شعر مرا می‌خواستی در وصف خود من، چو شعر خود، ترا هم، دلشین می‌خواستم
وای من، گر حلقه دیگری، در انگشتت افتد ! - چون ترا بر حلقه عشقم ، نگین می‌خواستم
این تو بودی، کاندلین دریای غم، افکندی ات ! کی ز عشق خود، ترا یکدم غمین می‌خواستم ؟
جاودان اندر بهشت بر صفای قلب خود : - خانه ات، ای خوبتر از حور عین ! می‌خواستم
خوب شد ای دلشکین اکاندر سرمهر آمدی
بر «طه‌پوری» ، مهربانت، بیش ازین می‌خواستم

نیایش

خداوند ! زبان شعر من را
ز لطف خود بیان آتشین ده
فروزان آتشی بخشا به قلبم
به احساسم تور نگین راستین ده
خداوند ! بیخشا از ره لطف
گلی خوشبو گلستان پیانم
بی‌غور و آتشی در سینه من
ز عشق خود ، که سوزد استخوانم
خداوند ! بیخشا رنگ و بوئی
گل شاداب شعر من ز مستی
بیخشا ساغری پراز می عشق
که پنهان گشته اندر عشق همی
خداوند ! مرا پیروز گردان
در این راهی که آتزا من گذردیم
بده سوزی و سازی در پیانم
که رنگ راستی در شعر دینم

شاه‌امیر ، فروغ

نامه بی آدرس

گلی جان یاد آن صبح بهاری
که روی تپه‌هاک تنها نشستی
بدست ساغر گل ناز کردی
سر گیسو گرفتگی به دست

بمن گفتی گل‌بجان یگانه
که آرام دل دیوانه گردی
شبانگه دامن پر زین بگری
بدور اشک من پروانه گردی

گل‌بجان گوشه زلف تو شیدا
بروی بالش ن می‌کشد خار
درون سینه من می‌زند سر
دل‌مرا می‌کند از خواب بیدار

درین شبهای وحشت زلال‌بجان
نمی آیی به پیرسان غم من
میان خنده هایت گریه گرم
نمی خندی چو بر ماتم من ؟

گلی بشنو که در شب خواب دینم
تو می‌خواهی مرا تنها گذاری
بسوی شهر دیگر پریگری
مرا در گوی حسرت و اگداوری

بجان ناز نیست تا سحر که
میان اشک حسرت آب گشتم
ز بس رنگم پرینویسم ، سوخت
گلی در سینه مهتاب گشتم

گل‌بجان نامه شوریده ات را
بنام قلب تو می‌دم روان من
اگر از حسرت من یاد کردی
به اشکی گوشه آتزا نشان کن

نمیدانم گلی جان پاکت خود
به عنوان کدامین کس نویسی
هوا خواه تو چون جایی ندارد
چسان برنامه ات آدرس نویسی ؟

از : «عارف پژمان»

از : سلیمان «راوش»

از: ع - پ

گریز

آن لحظه ها گذشت که تو در سکوت شب
بیگانه از همه
تنها و نیمه هست
سردرگاز سینه من می‌گذاشتی
تا گونه هات را

در چشمه گاه بوسه خود شستو دهم
...

آن لحظه ها گذشت که گفتم به صد امید
ای کاش باتو در شب آرام و بی‌هراس
بوسم لبان گرم لریای بخت خویش
و زدر بهار سبز تمنای زندگی
بندم به سیر گلشن آینده رخت خویش

آن لحظه ها گذشت

آن لحظه های خوب
آن لحظه ها که قصه ما ناتمام بود
آن لحظه های رفته ز آغوش روزها
آن لحظه ها گذشت
آن لحظه های خوب

آن لحظه ها که قصه ما ناتمام نبود
آن لحظه های رفته ز آغوش روزها

آن لحظه ها گذشت
آن لحظه های خوب
آن لحظه ها که قصه ما ناتمام بود
...

آن لحظه ها گذشت
آن لحظه ها که چشم تو از من جدا نبود
رنگ ریا به دیده ما آشنا نبود
در پیچ و تاب دره تنهای عشق ما
گل‌های ناشناخته را راه پا نبود

آن لحظه ها که باتو به دهان ناله ها
سوی دیار خواهش دل می‌گریختم
باقی و آتشی

پنهان و ترسناک
لب های ما ترانه خاموش بوسه را
دزدانه می‌سرود

گل‌ها به شاد بوسی ما خنده می‌نمود
آن لحظه ها گذشت
آن لحظه ها که گریخت
...

رسوا...

آمدیم تا آرزوی دیده را
سرمه چشم فسونکارت کنم
دیده و دل را بیخشانم بخاک
زیر پای شوق دیدار رت کنم

آمدیم تا در میان ، وچ گل
عطر گیسوی ترا پیدا کنم
از بر پروانه افروزم چراغ
نیمشب کوی ترا پیدا کنم

آمدیم تا آسمان اشک را
سایه پرداز گلستانم کنم
برسرت گریه حجاب ارغوان
در خیال غنچه پنهانت کنم

آمدیم تا آبشار لاله را
شعله افروز تماشايت کنم
سینه ات عریان نمایم در چمن
در بساط باغ رسوایت کنم

قره تاش

رویا بی زندگی اش نقش میگشت و درینوقت تبسم و غالباً هم آه سرد و خم بالا شدن ابرو هایش در سیمای بی نمک و لاغریش شرحگوی افسانه های حیات او که حالا جز رویا های تلخ و شیرین نبودند بود و غالب اوقاتی که او تا دو گوش در اندیشه های بی سرویا غرق میشد سرفه هاباتهام هست و بوده سرفهش میرسید و تسلسل الکارش را می گسست و گاهی هم به غرض لثاب دهن و اخلاط خون غلیظ و ساه رنگ لژی تف میکرد و صدای سرفه های پیهم سبب میشد تا پرندگان دور و پیش پا وارخطایی ببرند و خرگوشها باجست و خیز پنهان شوند .

ترمساخت و در اخیر بابی حوصله می زیادی دلش را قوت میداد و غفلتا تبسم دروغین میکرد و وقتی هم دامن خیالات ذهنش در مورد فراختر میگشت و در عالم رویا و خیال با خود می اندیشید که . . . او باری جسم بیرونی بش نخواهد بود . . . ولی باز هم این تفکر را کمتر موقع بود . چهره معصومانه و حق بجانبی به خود میگرفت و در بحر اندیشه هاباعواطف درونی بی خویش به مجادله میرداخت چطور ممکن است . . . آخر همه زنده باشند؟ خانم، اطفال بدون پدر، آتشیاب کجا بروند و چه بخورند؟ آخر متاب بدرخشد . آسمان همانطور پرستاره باشد . و ستاره ها مثل همیشه شبانه چشمک بزنند . این دریاها و این

دیگری را بدست نامنظم تر میساخت . درست مانند يك زن حقه باز و لعنتی تا آنکه شوهرش از جابر خاست روی پسر کوچکش را که هنوز در جایش خواب بود بوسید . آرام و بی صدا تناب خورچینش را به شانه انداخت اندکی با سیمای عجز آمیز به خانمش که همانطور با الفاظ و جملات غلیظ بازی میکرد خیره، خیره تگریست و آنوقت سرفه هارایکی به تعقیب دیگری تکلفانه سرداد و از خانه برآمد . اما خانمش خاموش نشد که نشد و در حالیکه او هنوز چند قدم از خانه دور زنده بود که با فریاد های دلخراشی از عقبش صدا کرد و گفت :

- ای مردك بی غیرت . . . خدایم تهمردك بی گرده و بی ننگه ای سرم دورش کنه خشونت آهنگ فریاد های مفتد خانمش دو جندان گشت . نفرت و انزجارش طغیان گرفت . لکام الفاظ و جملاتش گسسته تر شد و از آن آهنگهای با مفاصم بیباک و بی شرم یکی به تعقیب دیگر در آن صبح گاهیکه باد تشد و کمی هم سرد برگهای سبزرنگ جنگل لوخین را شورك، شورك میداد بطرف او میدویدند . . . و درست هم مانند لحظات پیش به یادش مانده که آهنگهای فریاد های آخرین خانمش که نسبت بعد فاصله کمتر تشخیص میشد میرساند :

- مردك بی بته ته خاکت کنم . تنانه خه ناخش نیسی . بته بده بلانمی زنه بچه مردنی ته پیش داکتر می بردی . منو کوسرمه دگورستان تقی کده پرتافتی نعره های خشم آگین خانمش هنوز پایان نگرفته بود که راه وسط جنگل به ساحل دریای پرسرو صدایی پائین شد و حالا از آن صبحگاه تقریباً سه روز و اندکی گذشته و هنوز هم تا نزدیکترین شهر فاصله زیاد است .

او از سالها به اینسو مریض نبود و خودش هم خوبتر از دیگران اینرا میدانست با وجود آن درین اواخر مریضش زیاده از سابق تن و روحش را سوهان میکرد . اغلباً نفسش را تنگی میگرفت . قفسه یی سینه و شانه هایش دردمیکرد . تب گرم و شدید دور از انصاف از پیشش میگرفت . تمام فواصل بدنش یکنواخت سیخ میزدند . رنگش روزه روز زرد و زرد تر شده میرفت . تا آنکه درین نزدیکیها سرفه های یکنواخت شدیدتر از گذشته شیره تنش را به باد فتمیداد و رنگ زرد وجودش کمی به سیاهی متمایل شده بود و پوست تمام وجودش خشك و لکه دار می نمود و این تکلیف سخت لاغریش ساخته بود با وجود همه ای اینشابه این سادگی دلش نمیخواست بمیرد میخواست زنده باشد .

وقتی سرفه های ممتد تن گرم و تب دارش را به يك سوزش می آورد و قوت تن و روحش را به تجزیه میگرفت و در نتیجه زود، زود از پا در می آمد و در می میرد و میشد کمر آرام بگیرد . درینوقت باری روح افسرده و مریض مسئله را به ذهنش به شکل دیگری خیر میداد یعنی وهم مرگ را بداش می آورد . ولی ذهنش که در مورد کمتر می شنید اوقاتش را تلخ

روزها گذشت ، شبها بی هم زد شدند و وقتی باز ذرات درخشان آفتاب از شرقهای دور، از قله های بلند پر برف سر گمیدند و به دشتها و جنگل ها و مرغزار های تنگی دویدند او هم مثل دیگران از ذرات پر انرژی متاثر گشت ، کمی جنبید . چشمانش را دوسه بار به رسم آزمایش باز بسته کرد . دیگر خوابش پریده بود . چندین سرفه پیهم را به آغوش فضا سپرد . اندکی ساکت ماند . غفلتا از جا بلند شد . با کشیدن خمیازه بی طرانی کسالت خواشیش را دور ساخت باز هم و باز هم سرفه کرد . در آخر خلقتش را تنگی گرفت . جار اطراف چشم جرائی کرده

چیزهایی را با خود زمزمه نمود و آنوقت سریعتر از گذشته کلاه گل دوزی بی مستعملش را به سر گذاشت . لنگی بی زولیده اش را در قیانه دوران بیچید . بالا پوش نیم تنه بی اش را پوشید . اسباب و اثاثه خورچینش را یکایک و رانداز کرد . با استفاده از محتویات قطری نیصواش دهنش را تلخ ساخت با کشیدن نفس عمیقی تناب خورچینش را به شانه زد چین کپنه و چرکیده دوما گواش را بی تفاوت به شانه راستش حواله کرد و کشال ، کشال درست مثل چندین روز گذشته راه سفرش را در پیش گرفت .

سفرش طولانی بنظر میرسید و هیچ معلوم نبود که راه باریک بین جنگل را پایدانی باشد و خیلی هم خسته کننده . در طول راه او از چندین دشت گذشت ، بارها دریاچه های خورد و بزرگ زیادی را پشت سر گذاشت و به مستگلاخها رسید و از آنپس نیم روز گذشته را تا حالا در جنگل بود . جنگلی مهلواز درختهای سنجید و حشی و دلدل زارها ، دریاها و دریاچه های نیلی رنگ با فرش سنگل و سنگریزه ها .

اکثراً هوایمه آفتابی می بود . ابر های سفید و خاکستری رنگ کمتر می باراند و آنهم نم ، نم و قطره ، قطره . ولی فقط باد های تند و غیر منظم موسمی بی کرانه های آموزمین آزارش میداد و غالباً هم احساس این تکلیف وقتی زیاد میشد که او در قسمت انبوه تر جنگل میبود و خارها و نی ها زیاد تر خم و پیچ می خوردند و حتماً جراحت خورد و خورتر تازه ای در قبال داشتند .

وقتی او از قریه اش به صوب نزدیکترین شهر بدون مقدمه و تصمیم قبلی حرکت میکرد خانمش بابی حوصلگی بی زیادی در حالیکه اسباب و لوازم ساده ای فرمایشی یی او را مرتب میساخت کم ، کم شروع به نق نق کرد تا آنکه از خونشردی بی او زیاده تراز همیشه استفاده نموده موضوع را به طعنه و طعنه بازی کشاند . از خنکی به خانه و از خانه به خنکی زود زود میرفت . دستك، دستك میزد . ناسزا میگفت چادرش را زود، زود مرتب میساخت با نیهای گرفته و غضبناك مسلسل تغیر قیافه میداد ابرو هایش را بی تو تیپ بالا و پایین میکرد سیل پوچ و فحش و ایه آغوش بادمی فرستاد اشیا و لوازم مخرقخانه را بی تفاوت به بازی میگرفت یکی را پایا میزد



اکثراً در اندیشه ها و تخیلاتش به گذشته ها میرفت . به گذشته های دور و دورتر ، وقتی او جوان بود . جوان قوی و ضخمند . سالها بیکه قیغه شیخ جلد ترین اسپر را به او میدادند و او با غرور و اعتماد با قدرت و توان بازویش با خنده بی تمسخر آمیزی گره دستمال کمرش را محکمتر می زد و بابه رکاب می نهاد و با همه له و شادمانی یکنواخت آشنایان و تماشایان یکجا وارد نبرد بزرگش می شد و هنوز تبصره های دوتفری و سه نفری جار اطراف تماشاچیان در مورد او تمام نمیشد که او دیگر در حالیکه گوساله زاسخت بایکدست در قسمت قاش زین محکم گرفته و يك بغله بادست دیگر مسلسل فمچین میزد، دیگران

پرنده ها و حتی این جنگل بی سرو پا نه ، نه ایدامکن نیست . . . من يك انسان مریض نیستم و شاید هم صحتمند ترین مرد دنیا دفعه اخلاقتش را تنگی میگرفت ، سیمایش خشن میشد و با یکجهان تسلیست جبری و قهر آمیز توام با صرف قدرت و انرژی

بی که ممکن است از جا بلند میشد و بدون اینکه کمترین توجهی به سرفه ها و یاتن تب آلودش کرده باشد خورچینش را به شانه میزد و باز هم با همان تبسم ربایی به طرف هدفش حرکت میکرد مانند ای اش را زود، زود می کشید و آرام و ساکت راهش را گوتاه میساخت مثل همیشه و قتی که اندکی آرام میگرفت در افکار و ذهنش تخیلات قسم ماقسم گذشته ها و آینده

دهنش را باالعب خشمیده دهنش یکجابه معده از چندین قریه و ولسوالی جوپه، جوپه بابای پیازه و سواره آمده بودند و هنوز هم آدمها و اطلال از هر طرف کشان، کشان خود را با شتاب و عجله به تماشا میروانند.

شیرین پهلوان قبل از شروع جریان اسبش را از قوره عقطاران کشید، قمچین معکمی به ساق راستش گوید و کمی دور از اجتماع برعیت فاصله گرفت و دورتر آنجا در قسمت شرق میدان ایستاد و از اسبش پیاده شد تنگ اسبش را دوباره از نو محکمتر بست. زین، لکام، تسمه های رکاب ... همه را یکبار از نظر گذراند و در حالیکه قمچین را در دهنش محکم گرفته بود دستمال کهرش را باز و نوازش گنان سابقا، پاهای، گردن و پیشانی بی اسبش را که لکه ها و زخمهای بی شماری به آنها نقش بود و هر یک آن از ماجراهای حوادث دور و نزدیکی حکایه میکرد یک کرد. دستمال کهرش را از نو محکم بست و آستین های قافله اش را دقیقانه قات کرد.

وقتی او با اسب خود مصروف بود و صداها و نعره های جب اندازان و حکم میدان را از دور می شنید. دلفنا خطوط پیشانی اش اندکی تبارز کرد و باتسم قهرمانانه با خود گفت: ... اجب مردمی!! اینامی خاین مه و قره تاشکه ریشتن کنن، نهی دایم اینایمه چی می خاین؟ آخر اینانی دانه که مه دینه نه وو چونداز قدیمی نیسم ...؟ آخر مه خو دینه پیرویدم، میام صاف تاسیدس واسپکم ایمه بتر ...

وقتی دید که دیگر کاری نیست که انجام بدهد با همان تبسم قهرمانانه ولی اینبار با سیمای آلوده به خشم به گردن اسبش نزدیکتر شد و در گوشش با کلمات کنده، کنده گفت: - قره تاش!! اندیوال خر تو کیم!! ...

اینومی دایم که تو عیوخت گیای متوبه زمین نه می برتاوی، مه اینوبیرگی می دایم. مگر اینوام بایدس بیرگل بقی ...

شیرین رویش را به طرف انبوه مردم گشتاند اندکی ساکت شد و بعد آهسته تر از گذشته در گوش مخاطبش ادامه داد:

- ای مردم، ای اسبها و چوندازای پلوان، پلوان ... ای خر تر گامان ای سبیلینا ... همه اینابه خاطری نه ایجای جایای دور، دور آمدن ناخدا ناکده حال زار و پریشان مه و تره تماشاکنن و وختیکه شوبه خانه شان برن دباری نه وودیدگیای روزینه شان خنده ... کنن.

و درین وقت شیرین در حالیکه خاموشانه گردن اسبش را نوازش میداد دهنش را به گوش قره تاش نزدیکتر ساخت و با لحن جدی ولی آرام قاطعانه گفت:

- مگر مه اینومی خایم که تنای دایم ام بری بار آخر، آخر مثل دای دینه آخر، الا که خانه بیرم و به بی احمقایشام بتم که شیرینک ای که بخایه ارجی ای وشتی بورس ... و دینه می فامی چی می کتم؟

قره تاش که در مقابل سوال مهمی قرار گرفته بود، گوشه پایش را راست نمود و گردنش را به رسم توافق دوسه بار بالا و پایین کرد با دست راستش چندین بار پیسم زمین را خاراند و شنبه کوتاهی کشید تا آنکه آرام گرفت و شیرین با سیمای اضطراب آلود و بی قراری با ادای جملات و کلمات کوتاهی منظورش را چنین در گوشش افاده کرد:

- و دینه خیش و خیشوخت خات میشدیم و دینه هیجوخت تره قمچین فطی مجبور به رفتن دقوره استیاق مردای پلوان چونداز نه خات کدم ...

اینرا گفت: نصواریش را انداخت و با گفتن دعای خیر یکجابه رکاب زد و سپس با گوبیدن بقیه در صفحه ۵۷

شرق به حرکت بودند. با دملایم و گاهی هم تند با حاجت و شتاب بدون داشتن خط السیر منظم میوزید. و هنوز چاشت روزبه شمسار میرات که شیرین زیر درختان انبوه سنجسد وحشی ایستاد و برای چندمین بار خواست دهنش را راست کند. او اینکار را کرد و جای مرطوب و نیمه آفتابی ایراکه در چند قدمی آن دریاچه کم عرضی جریان داشت انتخاب و

خورچینش را به زمین گذاشت. هنوز تصمیم فاطمی در مورد نداشت که اشتبایش او را واداشت تا سری به خورچینش بزند و اندکی بعد یک تکه نان چندین روزه را از دستمال بین آن برداشت. باقیمانده را پس گره زد



و یک کلوته کمی بزرگتر پیاز را نیز انتخاب و به سوی دریاچه رفت. دقایقی بعد پایش را یکی دوبار رسید و بعد از آنکه چندین بار سرفه های پرسرو صدا و پیسم کرد از کنار دریاچه برخاست و بجای اصلی اش بازگشت. چار اطراف خود را دقیقانه از نظر گذراند. غفلتا

درد شدید قفسه های سینه، شانه ها حتی تمام ساختمان وجودش که اکثرا فقط و فقط لغظاتی رهایش میکرد سخت تکانش داد. درست مثل مارتیر خورده بیم پیچید. از سیمای بی خون و خشم آگیزش شعله های نفرت زبانه کشید و به خورچینش تکیه زد. باز و باز هم سرفه کرد. و در آخر خون غلیظ و سیاه رنگ به زمین انداخت. بقایای خون تف شده

اسبهایشان یا سواری بی سوارکار ماعری چون شیرین شمشیر بانهای خاص و عام خورد. درست مثل اینبار اغلبا تسلسل اندیشه عایش را سرفه هایم میزاین سرفه های لعنتی و نه ماندنی ورنج آور.

هنوز راه زیادی تا شیر بود. قرص زمین آفتاب چندین نیزه بالا رفته و اشعه های طلایی بی آن مردم لحظه به لحظه گرم و گرمتر میشد، بهار گذشته بود و هنوز از تابستان تموز خبری نبود. دشتها و جنگل ها و تپه ها و درختها و تزارها اکثر اجماع سبزه تن داشتند. آب های سفید و نازک با جامه های آبرنگ خفیف در آن بلندیا بر روی آسمان نیلی کمک، کمک از جانب کرانه های آمو به طرف کوه های دور

غوره لنډې

ستا دچارگل په پرو غوغ شوم
وړوکی لوی شوم جوړې نه شوم پرهارونه

ستا دچارگل په پرو غوغ شوم
سړی سړی دینمی ځی له پرهارونه

...

ستا دوصال باران که نه وای
ستا دیلتون لمبو به سوی رای گلونه
ستا دوصال په تمه پایم
که له بیلگونه دی غبر شوم مېرمنه

.....

دوطن میرمنی ته

ورور دی خواری او مزدوری گور له پلاره سره
تا به مستی کښی ایل و شکاره له یاره سره
مور دی میچنی گرزوی خوړی منگی ډکوی
ته سور پیزوان غواپی دسرو زرو له هاره سره
ده غریبی خواره خواری کور کښی څه نه دی پاتی
مه کوه لوبی له دریم اوه دیناره سره
هله دښخو په سر خاوری ددناز میرمنی
ستا سروکاری تمام عصر سینگارو مېره
عشو و عسرت دومره ډیر پرېږده دوطن میرمنی

میته پیدا کړه دخپل کور له کسب وکاره سره
پوږه په لاس کښی ونیسه نور زړه نه خوروه
مناسب نه دی داخو یوه له دلداره سره
په سر اومال چه دوطن خدمت نه دی تیار
مه گوره هېڅ دهغو څنگو له ریاړه سره
ورسره مه خنده چه ندی په خوارانو باندی
دناز خندا کړه دوطن له خدمتکاره سره

.....

وصیت

په راتلونکو ورځو کښی
چه زما دقبر شناختی
په جگو وښو کښی پتی شی
که نری وال زما په ښو او بدو
فضاوت وکړی، زه به چوپ یم

...

زه به دگېڅ آسمان ونه ویتم
اودشې دباد سوړ اسویلی به وانه ورم
زه به داسی موندی یم
لکه نور چه پس له ژونده وی

...

خواوس چه ژوندی یم
زده می کړی، چه څوگ
هغه وخت وواپی
چدی سړی دهنر دپاره
قلم په لاس کښی نیولی وه
نه دشبوت او شپرت دپاره

آیا به څوگ نشته چه دانشه زده کړی؟
خیر نو پرېږده چه زما یاد محو شی
«سینین دوسن»



د زلفوزولنی

تشنه لېږه آجام کله راځی
دوصال هغه ماښام کله راځی
هغه مستهگل اندام کله راځی
هغه مېر او اکرام کله راځی
خوشحالی به د انجام کله راځی
دسحر هغه پیغام کله راځی
دخوبانو په چا پام کله راځی
ماله ستا هغه مقام کله راځی
خلاصی ماله نه دی دام کله راځی
بی لمدی نه دی بل نام کله راځی
«گرامت شاه فولاد»

بی آدم لره آدم کله راځی
کله ورځ شی کله شپه شی عمر تیر شی
که د هرڅه اطمینان مړ وړله ورکړو
خلق وایی په امید دنیا خوړی شی
ابتداڅو دهر درد دپاسه درد دی
چه شپه تیره شی نوسم سحر پیداشی
چه پری اور بلیری هغه څکه تاوکه
په هر شی چه می نظر شی وایم ته یی
زولنی دتورو زلفووی زحمت دی
روح او ساه یی د فولاد هېڅ نه پوهېږم

وصال

غمجن زړه به می روښان لکه ماهتاب شی
کله خاندی کله پېر کله په عتاب شی
کله بیاراته وحشی زما په باب شی
کله سړی په وړانه کښیږدی په خواب شی
کله مخ راځی پټ کا په حجاب شی
«ملیع الله»

که ښکاره راته دلېر لکه آفتاب شی
دواړه زلفی بلو سوی زما په شونډو
کله سړی شونډی چیچی راته په غاښو
کله سړی شونډی چیچی راته په غاښو
کله گوری راته خیر په هغه خاندی



ترانه

برون شپه ، دماښام وړمو زموږ له مغونو
سره لوبی کولی او د نوبو غوړیدلو غوړیو
وړمه موسیږمونه راوساوه
کوچنی مرغان چه خوړو آواز ونوبی فضا ډکه
گرږوه ، په درانده خوب کښی تللرو
مگر سپرستا دپیغلنوب په اندازه ښکلانه
درلوده او هومره غلر پکښی نهؤ
ځلانده ستورو ستا دسترگو په اندازه وړ-ا
نه خبرو له او زړونو ته یی ډیوه نه وروښنله.
زه ډیر ورو غږیدلم ، ځکه چه هغه شپه
ډیره با ارزښته وه او زما روح غوښته چه
خپلی ډیره ښکلی ترانی له زړه سه
وباسی .

کله چه می په هغه شپه کښی آسمان
ډېر آرام او شین ولید اوه هغه سره می پسه
هغی شپه کښی آسمان ډیر آرام او شین ولید
اوله هغه سره می ستا ښکلا مقایسه کړه ، نومی
له ستورو سره وویل چه : ای ستورو زما په
محبوب باندی رڼا څیره کړی ؟
نو کله چه ستا په سترگو کښی ډوب شوم ،
ومی وایه :

ای زما محبوبی ! زړه می له خپلی مینې
خغه روښانه کړه !

«ایکتور هوگو»

د بیدیا گل

تنهایی کښی دایدا یم تنهاییم
له چمن اوله باغونه آ آستانیم
غمزیک دلیو نو اوخوانیمرگو
تل ډیره په هدیره اویه بیدیا یم
دلایل باغچې خیال راسره ښته
زه یو گل دلیونیو دنیا یم
دچمن دگلونازدی په ملیار وی
زه خود رویه یی نیازه یی پروا یم
هیڅ صحبت می دچمن دگلو نشی
روحی په شان دیره په وچ صحرا یم
کله کله دشبم په اوښکو زیست کړم
کله کله بیا دزړه په وینو پایم
هرسپامی سترگی ډکی وی له اوښکو
خبر نه یم په ارمان دکیم سپام
لفطرت راگړل ډیر دالمونه په ځیرک کښی
دبهار تازه موسم کښی په ژړایم
پریشانی می بهار نفاذی خورتگو کښی
خودسره کفن له رویه تل رسوایم
نمی خای شته په وړل نه په شملو کښی
دسیرو بادو په مخ کښی په شمایم
که تازه یه که مراوی که ژړیم
خه چه وخت را باندی گاندی زه سلایم
په زړه سل رنگه داغونه په څوله خانم
دوسته ! پوهزه دژوندون په تفاضایم
«دوست»



مترجم: نیرو مند

نوشته از: ام ایلیس

چشم دیدن از کجاشد

گرفته ام...

بامرتکب شده است بزرگترین سپو ۱ و اینست که کلمه (جدا از هم) را از لحاظ املا صحیح نوشته حتی بسیاری از مردم که تحصیلات متوسط دارند هنگام نوشتن کلمه (زه باره) الف و سغلی را نمی نویسند یا درعوض الف با-ری می نویسند.

علاو تا متن نامه از لحاظ سبک نگارش بیختگی و محکمگی کافی دارد که نوشتن آن بدین اسلوب از اشخاص بیسواد ساخته نیست. البته خوش خط نمی باشد زیرا نویسنده درنامه از حروف کلان استفاده کرده است و مخصوصا سعی نموده هنگام نوشتن میلان چپ نویسی را رعایت کند. حال آنکه در شرایط عادی طور دیگری حروف را پیروی هم میگذارد گزیده ازین دستکش های رابری بدست داشته است...

هوبارد فریاد زد: (چه گفتید؟ بشیطان لعنت این مطلب را از کجا دانستید...؟) اینجا را ببینید شما می توانید، لکته پینسل را در گوشه چپ کاغذ ملاحظه کنید. مانند نشان انگشت معلوم میشود اما اصلا نشان انگشت نیست بلکه چاب یک دستکش را بری می باشد معمولا یکتو دستکش های رابری را در بازار عرضه میکنند که در حوضه نوک انگشتها اثرهای نازکی دارن تا دستکش در اتالی گرفتار درست کار بدهد.

وینلی برای تغییر دادن موضوع دست درجیب برده قوئی سگرتش را بیرون آورد و چو شامو بارد با سرعت عمل سگرت لایتر طلایی را که در سربز قرار داشت برای روشن کردن سگرت او پیش آورد و تبلی به حرفهایش ادا داد: وبعد این لکه های کوچک بروی کاغذ که ما نشد و اثرمارک معلوم میشود. من از دیدن آن به این عقیده هستم که آنها چاپ قطرات عرقی می باشد که از سرو صورت شخص تمیده کننده بروی کاغذ ریخته است. دسترس موقع نوشتن نامه دانه های عرق از پیشانی و روی او به صفحه کاغذ ریخته است.

نویسنده نامه از نوع آدم های عصبی باید باشد حالت عصبانیت نویسنده حتی از طرز نوشتن حروف و کلمات نیز پیدا است، زیرا به تدریج از طرف چپ بطرف راست میلان خطوط نوشته واضح دیده میشود. هوبارد پس از شنیدن توضیحات و تبلی گفت: (همه گفته های شما خوب است اما نتیجه تشریحات شما چه باید باشد؟) میکل ناتش پاسخ داد: (اگر همه نگوییم که حدس میزنیم لکه ها از قطرات عرق باشد، از روی آن می توان دلایل اتوار حتی گروه خون نویسنده نامه را تثبیت کرد.

حتی از لعاب دهانی که تکت پستی چپانیده شده میشود گروه خون را تثبیت نمود. وینلی ادامه داد: علاوه تا میتوان بخوبی

تصور میکنم یکی از مستخدمین این نامه را بمن ارسال کرده است یا غالبا در سابق به چنین مامورینی اشتغال داشته ام. گرچه این طرز تغییر بسیار از عقل بدورمی آید ولی بهر حال از امکان بعید نیست. میکل ناتش به صورت هوبارد خیره شد شما چگونه به این فکر افتادید؟

برای اینکه در منزل مرا چی - اچ می نامند از جانب دیگر مستخدمین و خدمتکاران امیدانند که من تواسه ام جتیفر رادوست میدارم. آری مانند دیوانه ها به او علاقه مند اما به هیچوجه حاضر نیستم یکصد هزار دالر به تپدید کنندگان بپردازم. زیرا اگر امروز یکصد هزار دالر بدهم فردا آنها دو صد هزار مطالبه خواهند کرد و لهذا بهتر خواهد بود که جتیفر کو چک تحت مرا قبضت محافظین قرار داشته باشد.

سیر و عروس شما با این نظر شما موافقت دارند؟ هوبارد مثل آنکه ذهنش در آن لحظه بجای دیگری بند باشد پاسخ داد: چه فرمودید؟ آوه. آری البته هر چه من تجویز بکنم آنها بدون چون و چرا از آن متابعت می نمایند.

وینلی و میکل ناتش نگاههای معنی داری بینشان ردوبدل کردند. سپس وینلی با لحن بی اعتنائی اظهار داشت: مامکتوب و پاکت آنها با خود می بریم تا دلاپور اتود بدقت مورد تحلیل قرار گیرد.

هوبارد با لحن نارامی فریاد زد: اما بجائنا نمیتوانید بهن چیز ی بگویید منظورم اینست که چنین اتفاق ها برای شما یک موضوع عادی و روز مره میباشد.

وینلی پاسخ داد: طبعاً بعضی حقایق از روی مکتوب بهن مشکوف شده است. هوبارد به اندو چو کی هایی را که مقابل میز کارش قرار داشت نشان داده گفت: بفرمایید بنشینید. من به شنیدن حرفهای شما حاضریم.

وینلی به مکتوب و پاکت آن به روی میز نگاهی انداخته گفت: دیشب در ساعت ۱۰ این نامه پست شده است. آدرس پست پاکت با پینسل نیم سخت نوشته شده غالبا متن نامه هم با پینسل قلم پشمنسل تحریر یافته است کاغذ و پاکت آن از جنس ارزان بوده در هر دو کان پیدا می شود. هوبارد لبخندی زد: متهم متوجه عین مطلب شده ام و از جانب دیگر نویسنده نامه دارای حد اقل سواد میباشد زیرا از شیوه نگارش به این مطلب نیز بی خبر ده ام...

وینلی پاسخ داد: من کاملاً خلاف نظر شما هستم تصور میکنم نویسنده نامه بهترین سواد را دارد طبعاً او کوشیده است سو تفاهم را با نوشتن خود بار بیاورد اما چندان اشتباه

میکل نا تشارچو شا هوبارد پرسید: شما چه تصور میکنید ممکنست چه کسی این نامه را برایتان فرستاده باشد؟

هوبارد سرش را تکانداده جواب گفت: من نسبت به هیچ کسی بدگمان نیستم... طبعاً دشمنان فراوان دارم. اما آنها از آن قماش نیستند که چنین نامه های تهدید آمیزی بنویسند.

وینلی مکتوب را به طرف کلکین اتاق گرفته نزد دیگر دفتر و در دو شنسی آنها مرور نمود. سپس از دهن کلکین برگشته مکتوب را در کنار پاکت آن گذاشت و گفت: میکل؟

مامور زیر دستش به روی نامه خم شد متن نامه ازینقرار بود:

(جی اچ)

(اگر شما خواهان سلامت نوا سه جدا از هم تان هستید در آن صورت ما به مبلغ یکصد هزار دالر به تو تهای مستعمل از ۲۰ تا ۵۰ دالری احتیاج داریم تمام پول هارادر خریطه پستی انداخته امروز شام درست سر ساعت ۱۱ در گوشه کلاسن ۶۰ دالر راستریت بگذارید. پولیس را خبر نکنید. شما زیر مرا قبت شدید هستید اگر مطابق هدایت مامعل نکنید بانواسه تان جی کو چک رفتار نا جوری خواهیم کرد پولیس نیاید؟ خبر شود.) میکل ناتش زیر لب غمغم کردن پرسید جی کوچک کیست آقای هوبارد.

بنواسه گم است نام مکملش جتیفر میباشد هوبارد با انگشت لرزان به یک قطعه عکس که در جویا تچر می بر وی میز کارش اشاره نمود. در تصویر خانم هوبارد دیده میشود همچنان یک پسر جوان باموهای سیاه و یک خانم سیوه رنگ در تصویری سر وجود داشتند.

این پسر جوان پسر هوبارد و آنخانم جوان عروس هوبارد بودند در پهلوی آنها یک چهره خندان دختر کوچکی بنام جتیفر هوبارد مشا هده میشد که پیش از ۱۰ سال عمر نداشت.

وینلی اظهار داشت یک خانوادۀ قشنگ پسر شما میداند که...؟

پس از دریافت این نامه لعنتی فوداو رانزد خون فرا خواندم او در حال پایین منتظر است و متوجه شده که جتیفر امروز صبح به مکتب نرفته است ضمناً دو تن از کارگران فابریکه خود را پسر است منزل گذاشته ام البته این دو نفر تا وقتی که لازم باشد به پاسپانی و مرا قبت از منزل ادامه بخوانند.

وینلی باز هم سوال کرد: خوب دیگر چه اقدامی کرده اید؟

یکهقدار تابلیت گرفته ام تا فشارم را در حد اعتدال نگاه دارم. پس از آن به شما تیلفون کرده جریان رایبه اطلاع تان رسانم. شما به تهدید کننده را توسط پوسه

آمر شعبه تعقیب اداره مرکزی لیو یارک آقای دان وینلی قیافه گرفته اظهار داشت شما می او قات راستی به این عقیده می آیم که بهتر میبود بصورت مجرد زندگی میکردم. دان وینلی درموتس خودنمشسته و از پشت سر میکل نا تئیس راننده اینطور حرف میزد.

موتور که از مامورین زیر دستش بود تبسمی کرده اظهار داشت: شماوت... "تارولین پنج ماه میشود که با هم ازدواج کرده اید... گذشته ازین من یک دوست حقوقدان دارم که در معاملات طلاق تخصص دارد و من نمیر تیلفون تانرا برای او میدهم تا با شما تماس بگیرد.

وینلی از پشت شیشه عینک استخوانی بزرگس خیره بطرف راننده دید و گفت: چه گفتی؟

تو میخواهی به علت یک بر خورد کوچک خانوادگی بنیانازوا چ مرا در عیس بریزی؟

میکل ناتش در پاسخ اظهار کرد: آلمان میخواستم صرف به شما کمک کرده باشم. در حالیکه صورت میکل نا تشار شدت ترس مثل مرده سفید شده بود. پرسید: قربان به کجا می رویم؟

وینلی به صورت راننده اش زل زد. به هوبارد الکترو نیک برو. جوسا هوبارد مالک این دستگاه آ نروز صبح نامه تهدید آمیزی یکنفر نا شناس دریافت داشته بود.

شروع هوبارد الکترونیک دو یک عمارت بزرگ واقع بود این عمارت بصورت عموم از شیشه های گرد رو چو کات های تکی ساخته شده بود. دو نفر انسپکتر تعقیب از مو تر شان فرود آمده داخل عمارت رفتند.

چند لحظه بعد تر آنها در یکد فتر بزرگ در بلند ترین طبقه عمارت وارد شدند.

جوسا هوبارد از پشت یک میز بزرگ شیشه ای بر خاسته به آنها خوش آمدید گفت و اظهار داشت: خوب باشد که تشریف آوردید.

رئیس کمپنی هوبارد مرد قد کوتاه با حرکات تند بود صورتش در چند حصه داغ داشت و در همین لحظه چشمها یکتس قدری ناراحت مینمود چو شا هوبارد در حالیکه به سوی میز کارش اشاره مینمود گفت: مکتوب تهدید آمیزی که از آن بشما نوشته ام آنجا به روی میز کارم افتیده است.

وینلی یکس دستی اش را بر وی یک جوی گذاشته سر آنرا باز کرد یک پینس را از آن بیرون آورده به کمک آن مکتوب را گرفت. یکورق کاغذ ارزان بیع مخصوصه تاب یا یک پینسل و حروف درشت جایی نوشته بود.

رقص و آواز در دامان

ترجمه از مجله بلغاری - بلغاریا

مترجم: سید عبدالله - عنبری
در کشور باستانی بلغاریا و در دامان سر سبز و شاداب کوه های پیرین مناظر زیبای طبیعی که از هر حیث دوست داشتنی و درخشان تو صیف است وجود دارد. کوه های مشهور و معروف این کشور عبارت اند از سلسله کوه های ریلاندو و پیرین که در زمره کوه های مذکور پیرین از نقطه نظر داشتن منابع طبیعی از قبیل چشمه های آب صاف و معدنی و اشجار مثمر و غیر مثمر، فیاض ترین آنها بشمار میرود این کوه با عظمت و زیبا که همیشه قله آن از برف پوشیده بنظر میرسد مادامی که حصص وسطی این صرف سال دوماه زمستان است و پس ولی در طول ده ماه در یکسال همواره سر سبز و شاداب میباشد باین معنی سالانه ده ماه درینجا فصل زیبای بهار جلوه گری دارد و رنگ زردی خزان در آن بمشاهده نمیرسد. در دامان و نشیب های این کوه معروف تقریباً به تعداد ده ها قصبهات و صد ها قریه جات خورد و بزرگ جا دارد و تعداد زیاد مردم مسکونه آن بوده و در آنجا امرار حیات دارند. باشند -

کان این کوه باشکوه و با عظمت اعم از زن و مرد پسران و دختران که همه از نعم صحت و سلامت جسمی و روحی بر خور دارند با نشاط و خوش و خندان بنظر میرسد. درعین حال اکثر باشندگان آن خاصاً دختران و پسران خیلی کار کن و زحمت کش میباشد و اکثر زراعت پیشه بوده و بما لداوری اشتغال دارند اوقات فراغت شان از کار به آواز خوانی و سرود و رقص میگذرد تخمین بیشتر جوانان شان از مزایای هنر و رقص و موسیقی به اندازه کافی بهره ور بوده و وقتاً فوقتاً بصورت دسته جمعی انسامل رقص و سرود برپا میکنند و در دامان کوه پیرین، به آواز خوانی و رقص و سرود میپردازند و باین ترتیب اوقات فراغت را به خوشی و سرور و شور و شغف میگذرانند. مزید بر آن روز هائی خاصی دارند که میله میکنند و آنروز ها را تجلیل مینمایند روزی خاصی که دارند بنام، انسامل جوانان، یاد میشود

که این روز را با مراسم خاص و خارق العاده تجلیل و تجسید میکنند و بیاس موجودیت آنهمه منابع سرشار طبیعی که دست پرفیض طبیعت بر ایشان ارزانی داشته است جشن میگیرند و از آن با گرمجوشی و سرور استقبال مینمایند.

میکویند آرت و هنر این انسامل زاده تماشای مناظر طبیعی و دلغریب این کوه است که توام با خیالات و تصورات شاعرانه یکجا گردیده و به جود آمده است. چنینیکه



کوه‌های پیرین



هنر مردان گوش فرامیدهد و یا بیننده رقص و پایکوبی دختران و پسران جوان این سرزمین کوهستانی را بچشم سر می بینند، طوری می پندارند که گویی به رگهای وجود این کوه روح زنده دمیده همه چیز در جنبش و همه چیز حرف میزند. هنر نمائی و رقص و سرود جوانان این کوه تنها منحصر به دامان نبوده بلکه پا از آن فراتر گذاشته و هنر نمائی های خویش اخراج از کوه پیرین به دیگر جاها هم به معرض نمایش قرار داده اند. دسته هنر مردان رقص و موسیقی این کوه نمایشات جالبی که معرف رسم و رواج و ثقافت کوهستانی شان میباشد، چندین نمایشات هنری در اکثر ممالك جهان به صحنه نمایش آورده اند چنانچه دسته مذکور در هند - اتحاد شوروی پولیند، چوسلا واکیا، هنگری و یوگو سلاوی نمایشات هنری دلچسپ و برازنده اجراء نموده اند که مورد تحسین و تمجید تماشاگران و بیننده گان قرار گرفته و جوایز گونا گونی بدست آورده اند. خوانندگان ایشان همه مسحور کننده و دلکش، رقص ایشان همه دلفریب و مهیج است.



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

در جواب یک دوست

النجومی صحیح، بدو معنی کاذب و صادق است زیرا مقصود از نجوم اگر هیأت باشد احکام آن مبنای علمی دارد و اگر احکام نجوم باشد قضیه واهی است زیرا مبنای علم احکام نجوم اوهم مردم است و درین اصول ثابت میکند که کواکب اصلا در افعال انسان تاثیرات غیرطبیعی ندارد.

۲- در مورد نشر مرتب و مسلسل فرهنگ اصطلاحات نجومی قبلا در یکی از شماره های مجله وجه اعتذار نویسنده آن منتشر شده است که چون قرار است بصورت کتاب نشر شود و محتاج مرور ثانوی میباشد، عجله قسمتها بی بدون ترتیب از آن در مجله درج میگردد (در همین شماره نیز قسمتی از آن درج شده است).

۳- اسطرلاب ظاهراً از مخترعات یونانیان باستانی بوده یعنی قبل از ظهور دین مقدس اسلام، اسطرلاب در میان ریاضی دانان وجود داشته است اما نخستین دانشمند مسلمانی که اسطرلاب ساخته است، ابواسحق ابراهیم بن حبیب بن سلیمان فزاری از منجمان عصر منصور عباسی بوده که ذو کتاب نیز درباره طرز استفاده از اسطرلاب نوشته بوده یکی بنام کتاب العمل بالا- اسطرلاب المسطح و دیگری بنام کتاب العمل بالا اسطرلاب وهو ذات الحلق و باید دانست که کتاب اولی از طرز استفاده از اسطرلاب مسطح که نوعی از اسطرلاب است و در آن تصویر کره سماوی با خطوط و دایره نقش میشود، بحث مینماید و کتاب دومی راجع به طرز استفاده از اسطرلاب ذات الحلق است که از هفت حلقه فلزی سوار شده بر یکدیگر تشکیل میشود.

استعمال نمایم و هرگز البیرونی نگوییم و نویسیم تا غلطی که از تقلید مستشرقان سر چشمه گرفته و رایج شده است، بیشتر از این دوام نماند.

خوب اکنون به اصل مطلب باز گردیم:

کتاب مایصح و مالا یصح من احکام النجوم، بنابر تحقیقاتی که استاد فقید بدیع الزمان فروزا نفر نموده و عین عبارات وی در صفحه ۹۰۶ لغت نامه دهخدا نقل شده است: «رساله ایست که (فارابی) آنرا بخواهش ابراهیم بن عبد الله بغدادی که از فضیلتی قرن چهارم و ریاضیین بوده است و با ابونصر در باب صحت احکام نجوم بحثها داشته تالیف کرده است و در ساله را همین ابراهیم بن عبد الله روایت کرده است.

درین رساله ابونصر سی اصل وضع کرده و بآخر بطلان احکام نجوم را نتیجه گرفته است و این اصول بحسب ظاهر با یکدیگر پیوسته و مربوط نیست لیکن پس از وقت معلوم میشود که ارتباط منطقی آنها از نظر ابونصر محو نشده و قضایا را با اختصار یکدیگر مربوط کرده است مثل اینکه از اولین مسائله که ظاهراً با اصل سوال هیچ رابطه نداشته ابونصر قوانین مرتب را تا نتیجه دیده و بدین جهت اصل اول را وضع کرده است، نتیجه این اصول اینست که قضیه «الحکم

اینک پاسخ پرسنده محترم:

۱- عده زیادی از دانشمندان در ابطال احکام نجومی سخن گفته یا کتابی تالیف کرده اند و من در اینجا یکی از آنان را نام میبرم که یقین دارم شما نیز برای وی احترام فراوان قائل هستید و او معلم ثانی ابونصر فارابی است که کتابی بنام «مایصح و مالا یصح من احکام النجوم» نوشته است ولی اجازه بدهید قبل از آنکه راجع به کتاب مزبور بحث کنیم، یک نکته قابل ملاحظه و در خورا عتناً را باطلاع شما برسانم و آن اینست که نسبت دانشمند بزرگ وطن ابوریحان را باید بیرونی خواند و نوشت، نه البیرونی، زیرا این الف و لامی که بر سر کلمه بیرونی افزوده اند، تقلید بی موجهی از بعضی مستشرقان است که شرح حال ابوریحان را از منابع عربی گرفته اند بهمان صورت در نوشته های خود نقل نموده اند، ورنه هر کسی میداند که ابوریحان دانشمندی از خراسان بوده است نه عرب تا در نسبت او الف و لامی افزوده شود.

ماو شما همانطور که بخود حق نمیدهیم که نام دیگر بزرگان وطن را مثلاً عنصری یا فرخی یا اسفزاری یا جامی را بصورت العنصری، الفرخی، الاسفزاری و الجامی یاد کنیم در مورد بیرونی هم لازم است که این کلمه را بشکل صحیح آن که بدون تردید فاقد الف و لام میباشد

اگر چه حق آن بود که دنباله بحث دو باره شاعران ستاره شناس خراسان که از دوسه شماره پیش آغاز یافته است درین صفحه نیز تعقیب میشد ولی وصول یک نامه لطف آمیز از دوستی ناشناس بنام محمد محسن فقیر از ولسوالی آقچه که بامهربانی و تواضعی که خاصه اهل فضل است، نویسنده این مسطور را تشویق نموده اند سبب شد که عجله رشته آن بحث را قطع کرده قبلاً به پاسخ و توضیح درپاره بعضی مطالب مسطور در شماره های گذشته که نظر دقت ایشان را بخود جلب نموده است بپردازم زیرا بناغلی فقیر خواسته اند تا جواب سوالات ذیل را بنویسیم و اینست خلاصه سوالات ایشان:

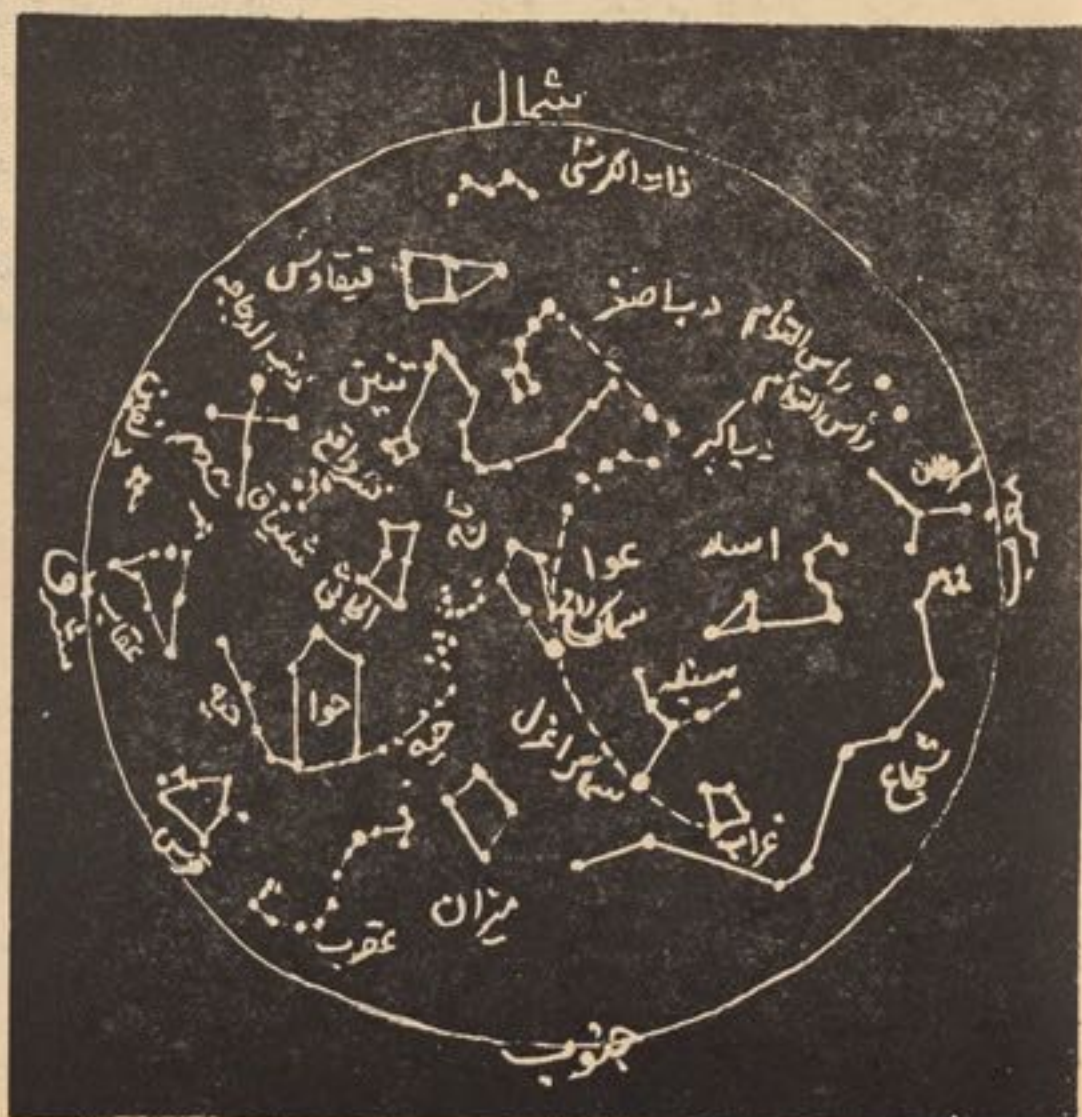
۱- شما که اصرار دارید بی اساس بودن احکام نجومی را اعلان کنید، آیا بجز ابوریحان البیرونی دانشمند شهیر وطن که گاهی کلمات او را در باب بطلان احکام نجومی نقل کرده اید دانشمندی بزرگ دیگری را هم می توانید نشان بدهید که با احکام نجومی مخالف باشد و یا چیزی در ابطال آن نوشته باشد؟

۲- چرا فرهنگ اصطلاحات نجومی را که مطالب آموزنده دارد بصورت مسلسل نشر نمیکنید؟

۳- آیا راست است که اسطرلاب از اختراعات اعراب است؟

فرہنگ اصطلاحات نجومی

درین رواق دوم کائینی پدید آورد که نقش خامه او هست حلیه دیوان



این کلیشه را در حالی که روی شما بطرف شمال باشد طوری بالای سر بگیرید که طرف نوشته در آن بسمت زمین باشد، باین نقشه وضع و محل ستارگان در اوایل شهری ماه جوزا در آسمان دیده میشود.

داستان دردک

سناریواز : شرف رشیدوف

سوزه از : ابوالمعانی پیدل

و . ویتکو ویچ

ترجمه از : ع.ح. اونگوت

تا اینجا داستان

مودن جوان زیبایی هنر مند بادیدن تصویر کامدی - رقاصه زیبای سرای، عاشق پیقرار او میگرد و دور دست نا شناخته را در پیش میگیرد و پس از عبور از مرز یخ - سر زمین ارباب انواع ، به پایتخت فرمانروا هند میرسد و در حضور فرمانروا و مهمانانی که از هفت اقلیم دعوت شده اند با تنبور سحر آمیز مسیر آید .

فرمانروا مودن را بجرم اینکه گلو بند گرانبهای او را در پای رقاصه می افکند ، از مزر مملکت بیرون میراند و دستور میدهد تا تنبور را بشکنند و در خاکش مدفون سازند . با شکستن تنبور سحر آمیز خوشی نشاط از جهان رخت می بندد و از هیچ سازی صدا بر نمیخیزد .

مودن روز گاران زیادی در پای درخت اسرار آمیز میگذراند و بیاد کامدی مینالد . مرغان درخت و آهوان صحرا با وی هماواز میشوند ، تا اینکه گروهی از نقاشان و نوازندگان یکمکشی میستابند .

فرمانروا از اندوه و تأثر زیاده ستوه می آید و به کامدی امر می کند تا در صدای طبل برقصد ، مگر او از رقصیدن خودداری می ورزد و نمیخواهد از عشق خود نسبت به مودن صرف نظر کند . فرمانروا خشمگین میشود و دستور میدهد او را در خرمن آتش بیفکنند . جلادان کامدی را روی تختی بلند قرار داده در اطرافش آتش می افروزند ، اما پسرک میخواهد بیاری تنبور سحر آمیز که بر میم شده است او را نجات بخشد .

هستی . آری به چشم و گوش او... ناگهان چشمش به دو سیارنده آشنا افتاده سراسیمه میشود و گفتار خود را تعدیل میکند :

« آنطور نگفتم ، بهر حال چنین گفتم ... در باره تقاره حرف زدم . مغرورانه به اطراف خود نظر می افکند و از مودن می پرسد ، حالا از من چه می خواهید ؟ مودن شانه هارا بالا انداخته میگوید :

« هیچ .

« های مودن ! شاعر او را مخاطب ساخته شعر میخواند :

« نور لطف از نگاه تو چون تافت »
« پیکرم ز ند گانی نو یافت »

هنگام غروب است . نقاشان اسبها را برای چریدن رها ساخته و خود در کنار آتش مصروف استراحت اند . این محل ، کنار دریا ، همان جایی است که کامدی و مودن با هم وداع نموده بودند . مودن زیر یک درخت نشسته و بر آب چشم دوخته است . او چشمان خود را می بندد و احساس میکند که صدای کامدی را از دور میشنود .

از که یابم خبر که بادل من

بکجا برد عشق محمل من

صدای های گوناگونی بگوش می رسند . دوتن از نقاشان محمد محسن فانی بخشی را از محلی تا ریک بیرون میکشند و نزدیک آتش می آورند . شاعر مانده و افسرده است و در نتیجه رنج و عذابی که کشیده تحمل و توان خویش را باخته است . او زیر پا می افتد :

« بمن رحم کنید ، بمن رحم کنید !

یکی از نقاشان میگوید :

« ما او را از میان درختان خشک پیدا کردیم . او بادیدن ما پا به گریز نهاد .

شاعر سرای گریه کنان میگوید :

« بمن رحم کنید !..

« سلام علیکم جناب محمد محسن فانی بخشی !

شاعر تکان میخورد ، اما همینکه چشمش به مودن می افتد ، آرامشی خود را باز یافته ، با شادمانی میگوید :

« مودن !؟ مودن محترم ! آیا خبر دارید که فرمانروا مرا بخاطر شما به اعدام محکوم ساخت . من سخنان شما را به وی تکرار کردم . به وی گفتم که تو طبل میان تپی

آتوپ چتر بر میگرد و بسرعت از اسب فرود آمده با صدایی گرفته و نفس بریده بزحمت حرف میزند :

« مصیبت ...

مودن بسرعت از جا می جهد . آتوپ چتر لبهای خشکیده خود را میبوسد و بسختی خود دوام میدهد :

« کامدی مرد . مسئولیت این کار بر دوش من است و نمی توانم ازین مسئولیت خود را برائت دهم . من کامدی را بخاطر یک آزمون ، بدیار مرگ فرستادم . مودن ، حالا بیا و مرا بکش !..

مودن گیج میشود و با هر دو دست قلب خود را گرفته ، مد هوش روی زمین می افتد .

سرای فرمانروا ، در پای دیوار مسجد مروارید ، قبر کنده اند . پیکرهای بیحرکت کامدی و مودن روی فرش خوابیده اند و مردم پیرامون آنها حلقه بسته اند . آتوپ چتر صحبت میکند :

« مودن نتوانست سرود ز بیا

و دوست داشتنی خویش را تکمیل کند . او موفق نشد رقص کامدی را بیا یان رسانده . روی زمین گلهای سیاه روئیدند . تمام مسئولیت بدوش من است ! من که دوست آنها بودم ، به جلاد خون آشامی مبدل شدم . من رشته حیات هر دو برنای تو خاسته را با شمشیر آزمون بدیدم لذا باید در قبر با آنها یکجا بخوابم .

برای کشتن خود ، خنجر را از نیام میکشد ، اما بها بانی دستش را میگیرد . نواسه بهو ناد جی ، گل معطر بدست ، از میان مردم فریاد میکشد ، بتمام قوت فریاد میکشد :

بقیه در صفحه ۵۸

خو سړی پدی نه پو هیڅده ولی په هغه وخت کې داسپایی ورته راروان دی. سړی چه بیادسپایی خیری ته وکتل نوپه ژور سوچ کې ډوب شو. هغه له خانه سره دافکر کاوه چه دا سپایی یی یوچیری لیدلې دی. خونه پوهیده چه چیری ؟ سترگو ته یی درڼو اوښکو په شان یوه پرانه ورکوزه شوی وه. ورورو یی مخی ته پریمانه بوتلونه اود دارو ښیښی راغلی، اوبیا یی یوه سپینه چینو سترگو ته ژوندی شوه، دهغه ډاکتر چیته ؟

اورپاد شول چه دا سپایی ، یی هغه ورځ سهار به یوه طبی لابراتوار کښی لیدلې و. دسپایی رنگ ژپ و. داسی ښکاریده چه سخت ناروغ وی خیره یی په نری رنځ اخته ناروغانوته ورته وه. کرکه یی ترینه راغله. مخ یی ترینه واړوه .

خو له پسخانی څخه لاهما غسی د غله دښو څښهاری راته. سړی په

په جگه غاړه باندی یو غټ تورخال ښکاریده . ښځی سړی یاقو تی رڼکه شونوی در لودی او سترگی یی تکی توری ویی.

سړی هر څه هیر کړی و ، او په رډو رډو سترگو یی دغه صحنه څارله . د ښځی غونډلی او اوږدی متی ډیری ښکلی وی . د نری او سپین کوټ له شان هی خان ښکاریده سپینو او یی وزمی ورنو یی سره له غټو او تاندو یتو د سړی زړه لاس هم ورسپړ دا وه . سړی بیا هم هغی ته وکتل .

هغه شیبه یی زړه غو ښتل چه ښځه دهغوی وی او دومره ورسره ولو بیړی چه ژوند یی پای ته ورسپړی . ښځی دا وخت هڅه کوله چه لاس هم خان پر ښم کاندی ، غوښتل یی چه سپین اونری کوټ سر خانه وکاږی او د خپل خان ټولی ښکلا وی د سړی په سترگو ووهی . سړی هڅه وکړه چه خان وښوروی او هغی ته یی

څخه نشی خو خیدلی ، سر یی وښوراه ، ورویی د ضنډل ، داسی چه په نیمه تیاره فضا کی یی یو سړ سپین غاښونه وخلیدل ، اوورو دپسخانی په خواروان شو . ښایی هغه شیبه دغله سړی ته زړه خوږیدلی و ، یعنی پدی یی خوال شنه شوی وه چه سړی ډیر کمزوری دی او هیڅ هم نشی کولی . او دا وخت سړی داسی احساس کړه چه په حویلی یی دی. هلته یو پرېدیوال و او ددیوال په منځ کی یسوه زړه دروازه . غوښتل یی چه دروازه خلاصه کړی او تیر شی غل ونیسی خو همدا چه خان یی وخو څاده نو یی احساس کړه چه لاسونه یی سړلی دی او هیڅ نشی کولی . زړه یی لاس هم په رسیدو شو.

د سړی په زړه کی ویری خپی وهلی. هغه دغله دپخو څښهاری اوریده چه د کوټی په پسخانه کی یی کال ستول. ښایی ښه او نوی کالی د پاسه خوشی کړی وی . د ښځی

سړی په یوه نیمه تیاره کوټه کی د کټ د پاسه پروت و . د کوټی فضا داسی وه لکه چه نوی سپار شوی وی خو لا تیاره پکښی خبره وی . لږ څه وخوړید او پیا په کین اړخ شو . خو همدا چه په کین اړخ شو نو یی ولیدل چه د کوټی نه بهر او د حویلی په مخکی د چار ورو ورو گامونو غږ اوریدل کپړی . وچار شو او زړه یی ورید . هسی خو ډیر زړه ورو خو خدا زده چه ولی هغه شیبه د هغه په زړه کی ویری خاله وکړه. خو واره یی له خان سره دا نیت وکړ چه له خایه پورته شی و خپل یوولس ډزی ، راواخلی او له کوټی نه ووځی خو بیا هم په خای کی پاته شو . داسی ورته رسید چه چا یی لاسونه کلک سړلی وی . خو میشی نوری هم غوږ ونیسو له کوټی نه بهر د حویلی په منځ باندی

امین افغانپور

هغه ماشومان په چاکوورل !! ؟

عجیبه ویره کی لاس وښی وهلی. بیایی هغه ناروغ سپایی ته وکتل. هغه چه ولیدل سړی ترینه کرکه لری یی لدی چه ښه وواپی ورته ویی کتل اوترینه روان شو. د کوټی له بل ورته هاخوا پوری وت. هاخوا چه یو غټ کټ له ارغوانی رنگه بستری سره پکښی ایښودل شوی و. سړی په نرمی سره د بلی کوټی په خوا اود ارغوانی رنگه پالنگ خواته وکتل. خواریان وچه ولی نه هغه خارجی ښځه شته او نه هم سپایی چه نوی هغی خواته ور خوځیدلی و.

دا وخت غل بیرته له پسخا نی څخه ووت خو هیڅ یی هم له لاس کی نه ټوپک اونه دغلا کالی. عجیبه وه سړی غوښتل چه پورته شی اوغل ونیسی خو ویی لیدل چه لاسونه یی کلک تړل شویدی . تعجب یی کاوه چه ولی دغل ښکاری اونه دغلا کالی پاتی په ٦١ مخ کی

ورسړی . خو په لټو کی یی زور نه و او داسی یی احساس کړه چه لاسونه یی کلک تړل شویدی له بلی خوا یی په تعجب سره ولیدل چه ښځه یی نشته . او لوری هم نه ښکاری .

اړچه سترگی یی وغړولی نو یی د کوټی په نیمه تیاره فضا کی ولیدل چه ښځه یی په بل کټ کی سره له ماشومی لور ویده ده . له پسخا نی څخه د غله د ښو د څښهاری غږ راته . له تندی څخه یی همدا سړی خولی بهیدلی . غوښتل یی چه دا سره خوله له خپل سندی څخه وسوږی خو ناڅاپه یی پام شو چه لاسونه یی کلک سړل شویدی او نشی کولی شی چه دا کار وکړی په همدی سوچ کی و چه څنگه دا سره خوله وسوږی ، ناڅاپه یی یسو سپایی ولید چه د کرکی نه حصاخوا په کوڅه کی روان دی . هغه هم سوکه د ده د کور په خوا راځی

یی غونډول چه له خانه سره یی یوسی .

په همدی وخت کی کړی شو او د سړی ښځه کوټی ته راغله . ماشوم یی هم په غیږی کی و د سړی زړه لږ څه راپور ته شو . غوښتل یی چه خپلی ښځی ته وواپی چه گاونډیان د غله په راتګ خبر کاندی خو ناڅاپه یی پام د کوټی له دیوانه ها خوا شو . هلته ددیوال په منځ کی یوه شنه ارته اورسې وه چه ډیری کرکی او رڼی ښیښلی یی درلودلی د کرکیو شاته په بله کوټه کی یو لوی کټ ایښودل شوی ؤ .

د کټ د پاسه ښکلی او پسلی بستری ارغوانی رنگ درلود . هلته د کټ د پاسه چه د ناوی د پالنگ که شان و یوه رنگه او ښکلی خارجی ښځه ناسته وه . د خوب سپین او نری کوټ یی په خان کی و . خپلی طلاپی رنگه څښی یی د سرو زروو آبشار په خیر دخیلو سپینو لیڅو

بیا هم د چار گامونو غږ و . او داسی ښکاریده چه له کوټی نه بهر په حویلی کی څوک وی . خو هغه له خایه نشو خوځیدلی داسی و لکه چه چایی لاسونه کلک ستړلی وی . بیا یی هم ور ورو غږونه او گونګو سی و اوریدل . لاپسی یی هم زړه په زبردیدو شو او په همدی فکر کی ډوب و چه ناڅاپه یی کوټی سړلی ور خلاص شو. د کوټی په نیمه تیار فضا کی یی یوه جگه ونه ولیدله . سړی غټه لونګی وهلی وه . غټ غټ بریت یی در لودل . تور مخ یی و او غټ غټ لاسونه یی له وښتنانو څخه ډک و. داسی یی تر نظره راتلل چه دغله په لاس کی ټوپک وی ، خو داسی نه وه . غل تش لاسی ؤ .

غله خو شیبی سړی ته په خیر خیر سره وکتل خو همدا چه وی لیدل د هغه لاسونه سپلی دی او له کټ

بگوئید که چه کنم

تازنگ‌های تیلیفون خاموش شود؟

وقت دست از سر آدم بر نمی دارند از بس این گونه مزاحمت‌ها زیاد شده، رهنمائی آن هم مشکل است.

شما میتوانید برای نجات خود از این کار با بر خورد خوب و معقول با طرف گپ بزنید و بگوئید که دوباره مزاحم شما نشود، اگر این کار نشود، میتوانید با تماس به پولیس این معضله را حل کنید.

بامید نجات شما از این مزاحمت‌ها

...

دوست عزیز شهناز عادل، الیاس از لیسه زرغونه:

نامه های تشویق کننده شما پشت هم برای ما میرسد، نامه تا ترا که عنوانی روز مادر فرستاده اید برای ما رسید. اشعار دل انگیز و صاف مادر انتخاب کرده اید. البته که قافیه و وصف است. انشاء الله به چاپ میرسد.

به امید همکاری بیشترتان

...

پرسش کننده عزیز فوزیه مسعودی! اگر میخواهید موهای تان پر پشت و نیرومند گردد جدا از آب حمام و گرمی آن بیزاری جوئیده و در هر پانزده روز یکمرتبه موهای تان را بامقداری سیبوس، زرد تخم شستشو دهید.

الله یار تان

دختر جوانی هستم که تقریباً یکنیم سال قبل نا مزد شده ام تا حد تصور تا مزدم را دو ست دارم واد همچنان مرا. اما مشکل من اینجاست که از دو ماه قبل بدین طرف مزاحمی برایم پیدا شده که از راه تیلیفون بوده و سبب نا را حتی دیگران است این مرد نمی دانم که جوان است یا پیر هر شب ساعت ده ونیم به وقت معین تیلیفون میکند، اگر کسی دیگر گوش تیلیفون را بگیرد طرف مقابل اسم من را گرفته میخواهد تا با او گپ بزنم.

نمی دانم که این مزاحم کی است و نام من را از کجا دانسته است. هر چند گوشی را دو باره سر جایش میگذارم باز صدای گوشخراش زنگ تیلیفون بلند شده و قتی گوشی را میگیرم می بینم باز همان مزاحم است.

از بس تیلیفون میکند آنهم به وقت معین پدر و مادر و برادرهایم بکلی بالایم مشکوک شده اند. نمی دانم که از گیر این زنگ ها به کجا پناه ببرم و چه چاره کنم دستم بدامن تان لطفاً بگوئید که چه کنم.

با احترام مهرش از شهرنو

خواهر عزیز!

خدا نجات بدهد هم شما را، هم مارا، چون این مزاحم ها با مزاحمت های تیلیفونی خود هیچ



تهیه و ترتیب از : مریم محبوب

ما درها متوجه باشند

اگر میخواهید که طفل شما صحت مند باشد

تهیه غذا و طرز دادن آن برای کودک یگانه برابلی برای مادر است البته وجود دارند، يك تعداد زیادی از مادران که بایی اعتنائی وتوجه نکردن به حال طفل از این مسئو لیت شانه خالی کرده و بطور باید وشاید بز رسی از احوال کودک خویش را نمی نمایند. به این احساس

بقیه در صفحه ۵۷

صفحه ۴۲



مزاحمت‌های تیلیفونی

خانمی برای ما می‌نویسد:

من نرس یکی از شفا خانه های شهری ام. از چند وقت قبل نظربه شکلاتی که در دفتر کار و منزل برایم پیش شده بود و هر آن لحظه میتوانستم از حال کود کان خورد و ریزه ام باخبر باشم. ناگزیرم شدم مصارف هنگفت تیلیفون را قبول کرده و یک پایه تیلیفون به منزل بیا و رم بون اطفال لم خیلی کو چك هستند روزها آن ها را با خد متکار به بوی بزرگ مانده و خودم به طرف وظیفه رهسپار میشدم و کاری من قدر پر جنجال و پر مستو لیت است که بعضی اوقات حتی شبها ای پر ستاری مریضان مجبور هستم بمانم.

شوهرم را خدا مغفرت کند چند سال قبل فوت کرد و من ماندم و این طفل صغیر و بی سر پرست. من مجبورم که اقلا روز د و یا سه



رتبه از حال کو د کانم با خبر باشم بدین اساس تیلیفون به منزل آوردم. محترم متصدی صفحه!

اوای اگر بگویم که این تیلیفون برایم چقدر مشکلات خلق کرده شاید قبول کنید. شب از صدای تیلیفون و زنگ های بی در پی آن خواب نداریم وقتی یکی از این زنگ ها جواب میدهم، فوری زنگ دیگری آمده که من فلان فلان را کار دارم. و یا اینکه جواب تیلیفون میکند من را عوض ر فیه اش برفته با چنان زبان چرب و نرم گپ میزند که نگو و نپرس.

ده ها مرتبه این گو نه زنگ های می آید و خاموش میشود. بعضی اوقات هر چند بلی... بلی... میگویم طرف مقابل مثل این که گنگ باشد

مثلا گپ نمی زند و نه خودم خوابم و نه اطفالم.

اگر شوهرم زنده میبود و یا کدام سر جوانی میداشتم پناه بر خدا که به روزی از دست این مزاحم های تلفونی بالا می آمد. اکنون از شما بخواهم تا راهنمایی ام کنید که از دست این مزاحم های تیلیفونی چه

کنم کجا بروم.

میر من ح.م از جمال مینه

شماره ۱۰

شما خودتان قضاوت کنید.

بیرو بار نمی بود طبعاً خدا میداند که زن با طفلش چندین مرتبه بهرو میخورد و یا این که به عقب می افتاد. از طرف دیگر در یکی از چوکی ها دختر جوان و شیک پوشی با آخرین مد در حالیکه یکی از مجلات خارجی را ورق میزدنشسته بود در کنار دستش زنی چادری دار دیگری دیده میشد. دختر جوان بی اعتنا به زن بیچاره که طفل در آغوشش بود رق رق این طرف و آنطرف را میدید و اصلاً حرکتی نمیکرد.

خوب خواننده های عزیز!

به نظر شما اگر دختر بر خاسته جای خود را به زن طفل دار تعارف میکرد خوب نبود...

بشتر است که اینگونه دختران آداب معاشرت را بدانند در این گونه مورد تکالیفی را که امثال این نوع زنان حس میکنند درک کنند و به آنان کمکی نمایند. کمک اجتماعی، اخلاقی ممنوعی و بالاخره نجات بخشیدن یک عده زنان پیر و ناتوان و یا طفل دار در این گونه موارد که ایستادن در سروی باوضع بدی آن بسیار مشکل و طاقت فرسا است.

بقیه در صفحه ۵۷

صبح روز چهارشنبه هفته گذشته طبق معمول به طرف ایستگاه سرویس های شهر رفتم و بالاخره بعد از انتظار طولانی و خسته کننده سرویس رسید بیرو بار در میان سرویس زیاد بود ما مورین، کارگران شاگردان مکتب از بس که جا برای شان تنگ و ذیق شده بود خود را از دروازه های سرویس بیرون آویزان کرده بودند. به هر ترتیب و مشکلاتی که بود از میان مردم گذشته و خود را در یک قسمت سرویس جای دادیم. چوکی ها پر بود مرد ها بی اعتنا به دختران به همان چار سیتی که مطلق بزنان است لم داده و دپ کرده بودند در وسط سرویس زنی چادری دار در حالیکه طفل کو چکی در آغوش داشت نظرم را به خود جلب کرد اگر شما خواننده های عزیز حال آن زن بیچاره را به پیش خود مجسم بسازید و بدانید که به چه وضعی بدی قرار گرفته بود. بهتر خواهد بود هر آن زمان که در بیرو سرویس بیرون میگرفت زن بیچاره زمانی به پشت و گاهی به پیش رو خم می شد که دستش از دستگیر جدا میگردد، اگر سرویس

مد و فیشن

زیبایی تان را در شادابی صورت و غلبه بودن موهای تان جستجو کنید.

اگر میخواهید موهای تان همیشه زیبا و مطابق میل تان باشد میتوانید حد اقل هفته دو مرتبه اگر چرب است آنرا بشوئید. اما اگر خشک است هفته یک مرتبه آنرا توسط گل سر شو بشوئید. و برای خشک شدن آن از شعاع آفتاب کار نگیرید چون شعاع آفتاب کشتنده جلا موی شماست کو شش کنید که حد اقل از چرب کردن موی خشک بکا هید، چون گرد و خاک و غبار بالای آن قرار گرفت فوراً موهای شما با امراض گوناگون مبتلا میشود. و بزودی امکان برگشت موی تان به حالت اولی غیر ممکن است.



روانشناسی

تربیه جوانان بر جسته



از لحاظ اصول تدريس تر بيه جوانان بر جسته نسبت به اشخاص عادى سخت تر است زيرا آنها هميشه در صنف به اقليت واقع اند و معلم مجبور است سويه ديگر شاگردان را مدنظر گرفته درس را بسويه اكثريت كه متعلمين او سبط را تشكيل ميدهد پيش ببرد و بنا بر آن احتياجات شاگردان ذكي را رفع كرده نميتواند. از اين لحاظ در سويه مذاق آنها برابر نبوده از مكتب و معلم شاكي ميشوند بعضى اوقات سر كشي و انتقادات شان باعث عصبانيت معلم و اشخاص ادارى مي گردد ولى اكثر معلمين از لياقت سرشار شان استفاده كرده مشكلات درسى خود را توسط آنها حل مي نمايند. بر علاوه در باره رياضيات ولسان براى اين قبيل شاگردان كار خانگى بيشتر داده ميشود تا آنها را مصروف نگهدارد و موقع براى انتقاد وغيره به ايشان داده نشود.

معلومات براى جوانان

طريق در مان و معالجه امروز در كشور ها تنها مربوط و منوط به تجويز ادويه نگرديده بلكه طرق مختلف نيز براى تداوى مرضى از اين مرض وجود دارد. و نتيجه كه از اين تداوى بدست آمده خيلى مو فقا نه و سود مند ثابت شده است. مخصوصا اين نوع معالجه براى مرضى نروژى، عصبى و غيره مفيد واقع شده است.

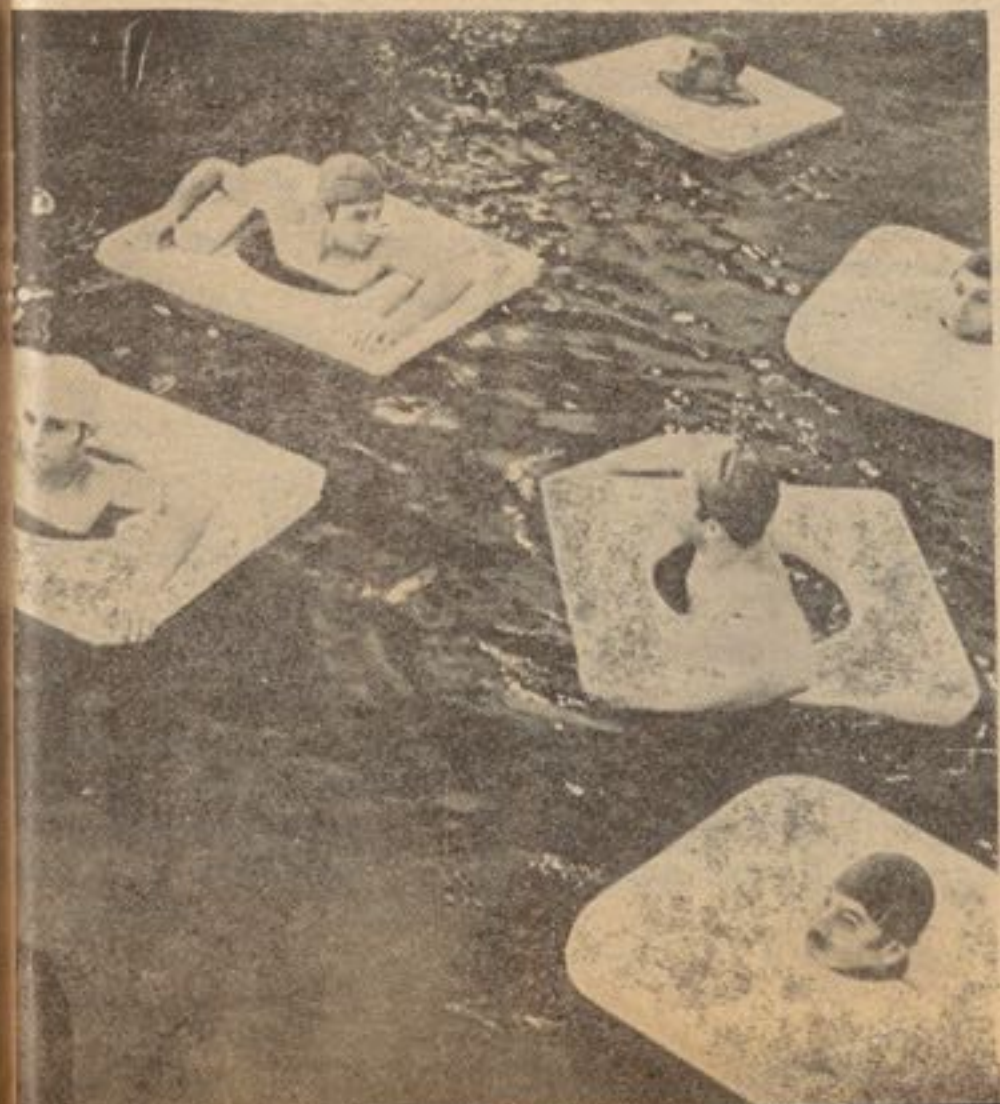
چنانچه اين نوع معالجه و تداوى در اتحاد شوروى نتيجه مثبت داده است.

در عكس شما يك عده مرضى را مى بينيد كه توسط يك موسسه كمك هاى اوليه در مان ميشوند و براى معالجه شان از آب بازى و استراحت در ميان آب استفاده شده است و نتيجه كه از آن بدست آمده چنين سود مند بوده است.

اگر میخواهید که زیاد چاق نشوید

داشتن صحت سالم آرزو هر جوان است و این آرزو را میتوان با بکار بردن چند تمرین ورزشی گرفتن رژیم غذاى خوش بدست بیاوریم.

(بقیه در صفحه ۵۷)



یک ناز چنده نام

اندروز

در جوانی و پیری چه کار بهتر است.

در جوانی دانش آموختن و در پیری بکار بردن.

از دوست نا شایسته چگو نه باید برید.

سه چیز: به دیدنش رفتن، حالش نپرسیدن و از او آرزو خواستن.

— جوا ناز چه چیز بهتر و پیرانرا چه نکوتر؟

از جوانان شرم و آهستگی و پیران دانش و آهستگی.

سخنی ترین کس کیست؟ آنکه چون به بخشد شاد شود.

— بر مردم چه چیز عزیز تر از جان است.

سه چیز: که جان بدان پرورند، دین و دانش و کین خواستن و رستن از سختی.

— کدام چیز است که همه آنرا جویند و کسی بچمبگی در نیابند.

چهار چیز: تندرستی، راستی، شادی و دوست مخلص.

— نیکی کردن بهتر یا از بدی دور بودن؟

از بدی دور بودن سر همه نیکوتری هاست.

— چه چیز است که دانش را بیآراید.

راستی.

— چه چیز نشان دلیری است.

عفو کردن، در قدرت.

— کدام تخمست که یکجا بکار روند و دو جا بدروند.

نیکی کردن در حق مردم که هم درین جهان از ایشان پا داش بینند و هم در آن جهان از خدای تعالی ثواب یابند.

— بهتر از زندگانی چیست؟ فراغت و امن.

— بدتر از مرگ چیست؟ در ویشی و بیم.

— عاقبت راجه بهتر.

خشنودی حق تعالی.

— چه چیز است که مروت را تباه میکند.

چهار چیز: بزرگان را بخیلی، دانشمندان را عجب، زنان را بیشمری و مران را دروغ.

فرستاده: سید محمد ها شم «فقری»

جوانان و روابط خانوادگی

چرا جوانها از خانه بیزازند؟



متصدی صفحه جوانان مجله ژوند و ن سلام مرا پذیرید. می خواستم بدون مقدمه از پدر ها و مادر ها و برادران و خواهران انتقاد کنم و این که چرا جوان ها از خانه و خانواده بیزازند شاید دلیلی داشته باشند از جوانان توقع زیاده از حد دارند و چیز های از پدر و مادر و خواهران و برادران بزرگتر خود می خواهند که در حد آنها نیست و یا آنها باور دارند که پدر داختن به آن کار ضرر دارد.

با اعتقاد من واقعا بعضی از پسران و مادران و کلانکار های خانه بیش از حد افراط می کنند مثلاً وقتی دختری یا پسری از مکتب به خانه می آیند، خسته هستند، حالا هر قدر هم که آنها بدرس علاقه داشته باشند باز هم پنج، شش ساعت در صنف نشستن خسته شان میکند بنابراین وقتی به خانه می آیند، انتظار دارند لبخند گرم پدر و دیگر اعضاء فامیل را ببینند و یا اینکه سوال کنند درس ها به کجا رسیده؟ استاد ها چه رقم درس می دهند؟ نه اینکه دختر یا پسر هنوز لباسش را نکشیده شروع کنند به انتقاد کردن حاجت نیا شد.

به سر چیز های جزئی دعوا راه انداختن و محیط خانه را در نظر ا و

سرد و خفقان آور جلوه دهند بطور مثال خانه ای که در آن داریم بیست و هشت نفر و یک جنگ و ستیز است برای یک دختر و پسر جوان واقعا درد آور است و این یکی از دلایل فرار پسران و دختر ها از محیط خانه است.

یکی دیگر از دلایل بی زاری جوانان، بی اعتنائی اعضاء فامیلش است. مثلاً اگر کمی دختر شان دیر بیايد غالمقال را به راه می اندازند که بیا و ببین! این اجازه را به فرزندان شان نمی دهند که با دوست های شان معاشرت کنند.

بلی این چیز هاست که با عشت میشود دختر ها و بچه ها با یک نگاه مهربان و لبخند گرم جواب بدهند و یک عمر بد بختی برای خود و فامیل خود بار بیاورند.

گوش نکردن به حرف های جوانان و انتقاد زیاد از حد، جوانان را به عصیان و سرکشی بر میانگیزد. البته من نمی گویم که فامیل ها زیاده از حد به فرزندان شان آزادی بدهند و لی فکر نمی کنم دادن آزادی داخل چو کات بد باشد.

خوب از شما خواهش می کنم تا نوشته های مرا بچاپ برسانید تا فامیل ما بدانند که فرزندان شان چه مشکلات دارند اگر ما به آنها چیزی بگوییم در جواب می گویند «چون چند صنف خواندی

در جستجوی دوست

میخواهم با اشخاصی که به موسیقی علاقه و آشنایی داشته باشند مکاتبه نمایم.

آدرس: گل افغان حبیبی متعلم صنف دهم و او لیسه تخنیک ثانوی.

چون می خواهم از راه مکاتبه و مبادله پسته در تمام اکناف و طن عزیز خود دوستانی پیدا کنم تا بدین وسیله هم کلکسیون پسته خود را تکمیل کنم و هم بتوانم به علاقمندان پسته کمک بنمایم.

آدرس: لیسه نجات، عبدالهادی متعلم صنف دوازدهم.

اینجانب محمد نبیل متعلم صنف هشت لیسه نجات میخواهم با کسانیکه در قسمت موسیقی علاقه و معلومات داشته باشند مکاتبه نمایم. لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند:

— لیسه نجات، محمد نبیل متعلم صنف هشت.

آرزوی مکاتبه را با کسانیکه در قسمت پرورش گل و تربیه آنها معلومات داشته باشند دارم لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند:

آدرس: لیسه ذراعت، متعلم صنف اول شعبه گل.

من به شعر و ادبیات علاقه فوق العاده دارم و از اشعار استاد خلیلی خوشم می آید کسانیکه به شعر و ادبیات علاقه داشته باشند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند.

آدرس: لیسه ملالی - نجیبه متعلم صنف یازدهم.

اینجا نب میخواهم برای معلومات خود در قسمت آرت و صنعت مجسمه سازی مکاتبه نمایم.

آدرس: محمد فرید از لیسه صنایع کابل.

میخواهی ما را در درس بدهی بنشین بچه جان حالا زود است که تو این کپ ها را بزنی، من نمی فهمم کی ما واقعا بزرگ می شویم و میتوانیم حرف خود را بزنیم و آنرا بکرسی بشانیم.

با احترام
ج - ت محصله فاکولته ادبیات

در سینما

دو پسر برای اولین بار به سینما رفتند. وقتی وارد سالن شدند. فیلم صحنه ای را نشان میداد که هنر پیشه زن و مرد پس از مدت‌ها دوری همدیگر را دیدند و شروع به بوسه های عاشقانه کردند... آن دو بچه از دیدن این صحنه به حیرت فرورفتند. بالاخره آن یکی که کوچکتر بود، از دیگری پرسید:

اینجا چه می‌کنند؟

پسر بزرگتر، سرش را خاراند و گفت:

به نظرم، این مرد میخواهد، چاکلیت آن دختر را از دهنش بزور بیرون کند!

زبان بازی

جهانگردی از قریه‌ای می‌گذشت، ناگهان متوجه شد که در سایه درختی پیر مرد صد ساله بی‌نشته و گریه می‌کند. جهانگرد وقتی به پیرمرد نزدیک شد، پرسید:

پدر چرا گریه می‌کنی؟

پیر مرد جوابداد:

پدرم مرا زده است!

جهانگرد با دیدن چنین پیرمردی که پدر هم دارد در تعجب فرو رفته پرسید:

چرا پدرت ترا زده است؟

پیرمرد که گریه اش شدید تر شده بود گفت:

برای اینکه با پدر کلانم گفتگو کرده بودم.



مرد خوشبختم که شمارا درین جا ملاقات میکنم؟

بیمار زن دار

دو پرستار باهم گفتگو می‌کردند. یکی از آنها او دیگری کرد و پرسید:

راستی، تو از کجا فهمیدی که مریض اتاق ۶۱ خانم دارد؟

پرستار دومی جواب داد:

از آنجا که هر وقت میخواهد بکس پولش را از جیب بیرون کند، پشتش را طرف من می‌کند.



تشکر که مرا تشویق بسحر خیزی میکنی!

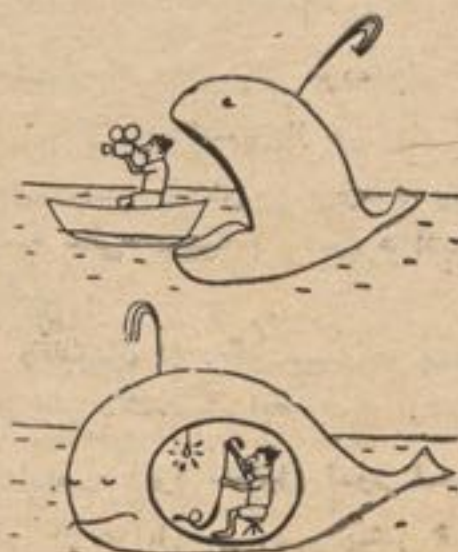
تجویز خوب

داکتر وقتی از معاینه دقیق خانمی فارغ شد روبه او کرده گفت:

خانم، شما هیچ مریضی ندارید، فقط باید مدتی را استراحت کنید. خانم گفت:

مطمئن هستید آقای داکتر... لطفاً زبان مرا هم یکبار نگاه کنید! داکتر زبان خانم را هم بدقت نگاه کرد و گفت:

حق با شماست خانم... زبان شما هم باید مدتی استراحت کند!



بدون شرح



بدون شرح

مجبوریت

در محکمه خازنوال رویک نفر اسکاتلندی که در محل متهمین ایستاده بود، کرد وبا عصبانیت گفت:

تو خجالت نمیکشی که میگذاری زنت مزدوری کند تا پول بدست آورد و بتواند شکمترا سیر کند و کرایه منزلت را پردازد؟

اسکاتلندی با خو نسر دی جوابداد:

چرا خجالت نمی‌کشم. ولی مجبورم، چون زنت تحصیل کرده نیست که بتواند کار بهتر از مزدوری پیدا کند!

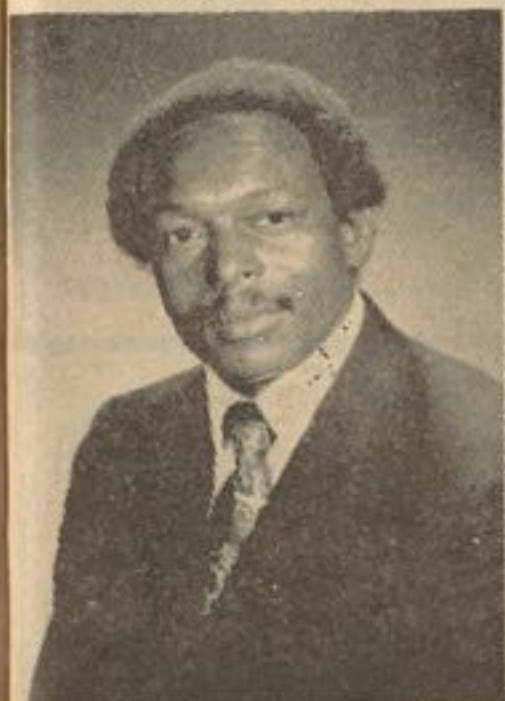


بدون شرح



مسابقات ورزشی در لیسه عالی حبیبیه جریان دارد

«تکواندو» یکی از ورزش‌ها است که تقریباً در همه کشورهای آسیای جنوب شرقی، حیثیت سپورت بین‌المللی را داشته و علاقمندان زیادی را از هر طبقه بخود جلب کرده است اما در افغانستان حتی نام آن برای مردم ما بیگانه است و در پاره آن معلومات کافی ندارند، تشکیل کورس این ورزش در پوهنتون کابل اولین قدم است در راه ترویج این ورزش در افغانستان که تقریباً شش ماه قبل از طرف ریاست پوهنتون کابل، بر داشته شده است، کورس مذکور را بنیاد غلی



بنیاد غلی فیل کنیکم

«فیل کنیکم» امریکائی یکی از متخصصان این ورزش، رهبری میکند، که اینک با «فیل کنیکم» هم معلم و مربی این کورس صاحب خبرنگار ورزشی مجله را میخوانید:

— لطفاً بگوئید که تا چه اندازه از شاگردان افغانی خود را می‌پسندید؟

— من قبل از اینکه وارد افغانستان شوم، درباره اینک مردم افغانستان با ورزش علاقمند هستند بسیار چیزها شنیده بودم و هنگامیکه وارد این کشور شدم، واقعاً مردم افغانستان را ورزش دوست و علاقمند ورزش یافتیم، اما متأسفانه که مردمان این کشور بصورت درست تحت تربیه گرفته نشده اند، یعنی از

تیم مختلف (شرکت کردند و شاگردان تیم اول صنوف دوازدهم برنده شناخته شده است، که طی مراسم خاص کپتان تیم مذکور و اعضا کپ و هدایای اداره لیسه را تسلیم شدند.

وی اضافه کرد: در مسابقات لیسه حبیبیه که همه روزه جریان دارد تا اخیر سال به استثنای روزهای امتحان و چند روز قبل از آن که متعلمین برای امتحان آماده می‌گردد، همه روزه جریان داشته و حتی المقدور کوشیده می‌شود که به این شکل ساحه ورزش را درین لیسه توسعه دهیم.

نوت:

ما تشکیل تو رنمنت های داخلی لیسه عالی حبیبیه را فال نیک گرفته و آینده درخشان ورزش را در آن لیسه پیش بینی کرده می‌افزایم که امید است باز هم مشعل های روشن ورزش را ورزشکاران لیسه عالی حبیبیه بدست داشته باشند.

و همچنان از دیگر لیسه ها با در نظر داشت شرایط چنین توقع داریم، زیرا تشکیل تورنمنت یکی از عوامل بس مهم پیشرفت سپورت در کشور می باشد و اینکه لیسه حبیبیه این اقدام را کرده عملیست نیکو و قابل ستایش.

کردند، که در آن تمام تیم های ورزشی داخل لیسه اشتراک و قهرمانان معرفی شوند و نیز برای اینکه ورزشکاران تشویق شوند، چند عدد کپ، نیز گذاشته شده است که برای برندگان تیم ها داده می‌شود و هدایای دیگری را اداره مکتب تهیه داشته که به اعضای تیم های «برنده» می‌دهد.

افزود: مادر آینده تصمیم داریم که در میان لیسه های کابل چنین تورنمنت را دائر کنیم.

معلم ورزش لیسه حبیبیه در جواب پرسش دیگری گفت:

فعلاً تو رنمنت فوتبال کودکان و باسکتبال پایان یافته است که در باسکتبال صنوف ۸ الی ۱۲ (درهفت

از پانزدهم فور به اینطرف یک سلسله تورنمنت ها در لیسه حبیبیه در بین متعلمین آن لیسه جریان دارد. این تورنمنت ها مشتمل از فوتبال، والیبال، باسکتبال، هاکی، اتلیتیک و غیره می باشد، که در آن تمام ورزشکاران از صنوف هفتم الی دوازدهم در آن شرکت دارند درینباره بنیاد غلی محمد نعیم معلم ورزش لیسه عالی حبیبیه چنین معلومات داد:

بخاطر اینکه ورزش در لیسه عالی حبیبیه بصورت درست رونق بیابد، اداره مکتب به مشورته متعلمین ورزش این لیسه تصمیمی مبنی بر تشکیل تورنمنت ها اتخاذ



گربا مربی «تکواندو» پوهنتون کابل



عده از محصلین پوهنتون کابل که مصروف تمرین «تکواندو» در جهنازیم می باشند در عکس دیده دیده میشوند

می کنم. زیرا این روز ورزش برای حمله نه، بلکه برای دفاع است و کسانی که به این ورزش علاقه مند هستند، فقط دفاع می کنند، آنهم که حریف ضربه محکم نبیند.

— گفتید، کمیته بین المللی «تکواندو» لطفاً درین باره کمی صحبت کنید:

— کمیته بین المللی تکواندو در کاناا بوده و آمرآن یک نفر کوریائی است که یکانه ورزشکار «کمر بند سیاه درجه نهم» می باشد و تمام ورزشکاران علاقه مند این ورزش در آن کمیته عضویت دارند و دائر کردن مسابقات وظیفه این کمیته بوده و نیز عنوان درجه های بزرگ از طرف این کمیته داده میشود.

— لطفاً در باره خودتان کمی صحبت کنید:

— من ۳۶ سال دارم و مرد متأهل هستم که دو فرزند دارم و یکبار ازدواج کرده ام، که بزرگترین فرزند من پسر است چهارده ساله و او هم «بازی تکواندو» را می آموزد. و درین راه بسیار موفق است.

— من در اول مکتب «مهندسی کشنی» را خواندم، اما بعداً در فاکولته سپورت شامل شدم و به صورت عموم در سپورت «ماستری» بدست آوردم، ازینرو وظیفه اول خود را رها کردم در یک «کلب جوانان» بحیث مدیر کار می کردم و نیز مربی «آبازی» بودم و در همین وقت من به «تکواندو» علاقه مند شدم و به اجرای آن مبادرت ورزیدم، یعنی ده سال قبل «تکواندو» را شروع کردم و تا حال (۶۲) عدد کپ خورد و بزرگ بدست آورده ام و در سال (۱۹۶۹) در امریکا بحیث قهرمان (کمر بند سیاه درجه دوم) در وزن دوم بودم ولی در سال (۱۹۷۰) که یک مسابقه بین المللی، صورت گرفت و در آن بایست در وزن های بالاتر

بقیه در صفحه ۶۰

سپورت بسیار کم می دانند، بسپر صورت استعداد آموختن ورزش درینها بسیار دیده میشود. چنانچه من هنگامیکه اولین بار کورس «تکواندو» را در جهنازیوم پوهنتون افتتاح و یکده از محصلین را تحت تربیه گرفتم، در اول بخاطر نا آشنائی ورزشکاران به جهناستیک به مشکلات بسیار مواجه بودم، اما وقتیکه، تمرین شروع شد، دیگر بعد از چند روز همه شاملین کورس بصورت بسیار خوب اجراء میکردند. و مرا هر روز علاقه مند می ساخت که زیاد تر با شاملین کورس کار کنم و همین بود که به اثر جو دیت استعداد و کوشش و پشتکار به موفقیت ها نایل آمدند. و حالا دیگر در حصه جهناستیک ایشان هیچگونه مشکلات ندارند و من نیز روی این علت از استعداد ورزشکاران افغانی یاد کرده و آنها را قابل تمجید میدانم.

— فعلاً دیگر در کجا پروگرام تربیه ورزشکاران را درین رشته دارید؟

— من فعلاً در جهنازیوم پوهنتون کابل از طرف صبح و ساعت ۵ عصر روزهای شنبه، یکشنبه، چارشنبه در لیسه عالی حبیبیه پروگرام دارم که تقریباً در لیسه حبیبیه شاملین کورس به صد نفر میرسد. — میگویند، این ورزش بسیار خطرناک است، نظرت درین باره چیست؟

— من عقیده دارم، یگانه ورزش که هیچگونه خطری در آن نیست این ورزش است، چه تا حال به ندرت کسانی که درین ورزش است، مواجه کدام ضربه جسمانی شده اند. و اینکه نام این ورزش را «بند» ساخته اند و آنرا خطرناک میخوانند کاملاً ذهنیت نادرست است. و من بحیث یک عضو کمیته بین المللی ورزش «تکواندو» این افواه را رد

مردی با نقاب بقله

تا اینجا داستان :

گستر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقله ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید.** رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نواپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدما نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. **دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود.** اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود. **تحقیقات پولیس هاگن مد یو کلپ هیرون گرفتار میشود.** اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به اهانت می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اننای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منقلب میشود و اینک بقیه داستان.

لیو بیرون آورده اظهار داشت : بده به من . نخست یک جرعه از آن نوشید و پس از یک لحظه مکث باقیمانده گیلان را به یک نفس نه کشیده، گیلان خالی را به سوی همراه خود انداخت .

سوف و یسکی برای من هیچ طعمی ندارد . تصور میکنم اصلاً میل به نوشیدن و یسکی را از کف داده ام . و تقاضا خواهد بود که انسان اصلاً بایی میلی بنوشد و نشان دهد که نوشیدن آن برایش لذتبخش است .

لیو در جوابش گفت : تصور نکنم هیچ کسی با راول از نوشیدن و یسکی خوشش بیاید و از طعم آن توصیف کند . مزه آن شبیه به باد نجان رومی است . یک طعم بخصوصی دارد .

لیو در حالیکه حرف می زد از یک گوشه چشم مراقب رفیق و همراه خود بود .

فراموش نکن که لولا یک دختر بسیار باهوش است .

لیو در ختم کلامش بوتل مشروب را از جیب بیرون آورده کاک آنرا دور کرد و بوتل را جلو روشنایی گرفت . لیو تکرار کرد : لولا دختر باهوشی است . او نمیتواند طور دیگر باشد . من به سلامتی لولا مشروب را می نوشم . نی رای ، باید اولتر تو جام خود را به سلامتی او برداری .

رای سرخود را تکان داده اظهار داشت : نی . من به مشروب میل ندارم .

آند گر خندید برای مردی که هر شب نسبت به شب پیشتر در مشروب خوری زیاده روی میکرد اکنون بسیار مضحك مینماید که بگوید نمیخواهم . مرا به این حرفهای تو خنده میگیرد که چون نمیتوانی یک جرعه و یسکی را تحمل کنی . و آنهم در شرایطی که من میخواهم هر دو شما به سلامتی لولا گیلان های خود را سر بکشیم . حالا حدس میزنم که تو راستی یک انسان بیچاره و ناتوانی پیش نیستی .

لیو حرفش را تصدیق کرد : به یقین لولا به تود روغ نمی گوید .

آنها به هدفی که قبلاً تعیین شده بود نزدیک میشدند . آندوبه محلی در وسط اشجار میان تپه ها رسیده بودند . چشمهای لیو به دنبال سه تنه درخت قطع شده به اثر سقوط صاعقه میکشت . دفعته آن سه درخت را پیدا کرد .

لیو به رای گفت : بیا زیر آن درختها بنشین تا برایت ماجرا را قصه کنم . امروز دلم نمی خواهد بیش ازین راه برویم . باهای من آبله کرده و قادر به ادامه سفر نیستم . حتی نمیتوانم یک قدم بیشتر ازین محل بردارم .

لیو رای را به طرف سه کنده درخت که به اثر سقوط صاعقه سوخته بود رهنمای می کرد . وقتی در وسط درختها رسیدند لیو گفت : اینجا بنشین . اولتر کمی مینوشیم و سگرت میکشیم تا خستگی ما رفع شود .

رای روی زمین نشسته سرش را میان دستهای خود قرار داد . او بحدی بدبخت جلوه مینمود که وضع و حثیت ناکی بخود گرفته بود . و غیر از لیو برادی هر کسی در آنجا می بود دلش بحال رای میسوخت .

لیو شروع به صحبت کرد : حقیقت اینست که لولا به راستی تو را دوست دارد .

پس تو چرا آنها را حرفهای دروغ را بمن گفتی ؟ خموش ! گوش بده .

سیس رای رویش را برگردانده به اطراف نظر انداخت .

لیو پرسید : صدا از چه بود ؟

تصور میکنم صدای شرفه و حرکت جسمی را در نزدیکی خود شنیدم .

احتمال دارد شاخه نازک درختی شکسته باشد . درینجا خرگوش و حیوانات وحشی فراوان است . هزاران نوع حیوان درین جنگلها زندگی میکنند . بهر حال مخصوصاً

را تبدیل میکنیم و برمیگردیم . به شهر . رای بنت اظهار داشت : این یک فکر بسیار احمقانه نیست ؟ رای چشمهایش را که به تدوینچ پیش می آید بر حمت باز کرده فازه کشید . سه روی سبزه ها دراز کشیده دستها را زیر سر گذاشته مجدداً فازه کشید و از رفیقش پرسید : لیو بمن بگو که این جناب بقله کی هست ؟

لیو برادی باقیمانده مشروب محتوی بوتل را به روی سبزه ها ریخته سپس از جایش بلند شد تا رفیقش را که بتدریج به خواب میرفت تنها گذاشته از آن محل دور شود .

لیو بالای رای داد زد : می برخیز که برویم .

آن دگر هیچ جوابی نداد و لیو حرفهای خود را تکرار کرد : شنیدی ؟ گفتم برخیز . رای ناله کشیده به یک پهلوی غلت زد . همچنانی که دستش را زیر سر گذاشته بود دگر حرکتی نکرد .

دفعته بدگمانی در مغز لیو برای ریشه دوانید و از خود پرسید آیا نتیجه این خواب عمیق به مرگ رای منتهی نخواهد شد . لیو از درک این موضوع رنگ صورت خود را باخت . همان یک جنگ به اصطلاح زرگری که بین آندو در حضور مشتریان با سرخ کافی بود که اورا به مرگ رای متهم سازند .

لیو فوراً بوتل خالی مشروب را از جیب خود بیرون آورده در جیب کمری رای گذاشت . در همین لحظه صدای یک شرفه بگوشش رسید . در لحظه ای که میخواست از جایش دور خورده پشت سرش را ببیند متوجه شد که یک نفر آنجا ایستاده اورا می بیند . لیو که از تعجب دهانش باز مانده بود . مات و بیحرکت بر جایش ایستاد . تا میخواست دهان باز کرده حرفی بزند ، بطرفش شلیک شد .

بلمپ .

لیو شعله آتش را دید ولی ناوقت بود زیرا قبلاً گلوله به او اصابت کرده بود . لیو مجدداً سعی نمود



نرسید و دیر کنید باعث ناراحتی و پریشانی خاطر من میشود که مبادا اتفاق بدی برایتان پیش آمده باشد. الك در حالیکه با اشاره دوستانه پیشخدمت هتل را فراخواند، جواب داد: هیچ اتفاق بدی رخ نداده است. ما صرف يك تحقیق در گلاستر داشتیم. من تصور مینمودم که يك ما جرای دگر بقیه ما را کشف کرده ام. اما دونفری که مورد سوطن ما واقع شده بودند

بقیه در صفحه ۵۹

صفحه ۵۱

از خواب بیدار شد. در حالیکه هر خندی حاکی از ندامت بر لب داشت به شاتر کمره در میان مشتش دید. جان بنت فوراً شروع به جمع کردن سیم اضافی که به شاتر وصل بود نمود تا اینکه به نزدیک کمره عکاسی خود که در وسط بوتله ها روی پایه نصب کرده بود رسید. پاکمال تعجب در یافت که در حدود ۳۰۰ متر فیلم به الستر فشاری نا خود آگاه او به شاتر پیسوده چرخیده و از کار رفته بود. جان بنت با عصبانیت به سوراخ دله خفك دید. تصادفاً در همان لحظه باز هم خفك پوزش را از سوراخ بیرون آورد و بینست توانست بینی سیاهش را ببیند. بنت مشتش را به طرف خفك بلند کرده حیوان را تهدید کرد و آنگاه شروع نمود به پایان شدن از آن بلندی.

به فاصله کمی دورتر از راه باریك دو مرد را دید که به روی سبزه ها غلتیده بودند هر دوی شان به نظر جان بنت ولگرد های آمدند که خوابشان رفته بود. جان بنت کمره عکاسی اش را از روی پایه جدا ساخته بر دوش انداخت و در محلی که کرتی خود را زیر سر گذاشته بود برگشت. کرتی اشرا پوشیده، کمره را سر شانه گذاشت و آهنگ باز گشت به دهکده را کرد. اگر درست سر ساعت میر سید میتوانست از ترنی که به لاورنس توك میرفت برای برگشتن استفاده کند. و از آنجا به بات برگردد سپس به کمک ترن سریع السر لندن خود شرابه منزل برساند. بنت در حالیکه سنگینی کمره را روی دوش خود احساس مینمود در اطراف خساره ای که از ناحیه مصرف بیجای فیلم به او عاید شده بود می اندیشید.

الك وعده داشت که با گار دون در كلوپ نان بخورد. ديك ۲۰ دقیقه بیشتر از ساعت معین منتظر نشست ولی الك تاخیر خود را توسط تيلفون به ديك اطلاع نداد. درست ۲۵ دقیقه گذشته بود که با عجله تمام پیدا شد. الك به ساعتش نظر انداخته در حالیکه نفسش سوخته بود گفت: پناه به خدا: هیچ باور

دهان باز کرده حرفی نزنند. اما بار دگر بالایش آتش شد. پلمت. لیوبه اثر ضربت کاری مرده بود. قابل قسمت کاری مرده بود. میله تفنگچه بر داشته به آرا می ویدون کدام عجله به رای که در خواب سیر میکرد نزدیک شد و تفنگچه را در کف دست او گذاشت. سپس به طرف مقبول برگشته جسد بیجان او را به پهلوی دگر برگرداند و بصورتش دید. آن مرد سه دانه سیگار را از جیبش بیرون آورده یکی را روشن کرد و گوگرد سوخته را با احتیاط تمام در قوتی آن مجدداً جای داد. و دو عدد سیگار باقیمانده را در جیب خود گذاشت. او به سیگار خوب سخت علاقمند بود. مخصوصاً سیگار خوبی که دگران دود میکردند. آن مرد پس از روشن کردن سیگار ش باز هم بدون کدام عجله و به آرامی از آن محل دور شد. واز همان راهی که آمده بود برگشت. پس از اینکه چهار طرفش را بدقت واری کرد به جاده عمومی قدم گذاشت و خود شرابه تری رساند که در گوشه جاده منتظرش بود.

در بین موتو پشت شیشه های پرده انداخته مرد جوانی نشسته بود که بانگاه های تند و لبهای آویزان خود پیشرویش را میدید. لباس ناجوری به تن داشت و نکثایی نامنظمی به گردنش آویخته بود. این شخص ازاندگر که ما موریت قتل را انجام داده و برگشته بود پرسید:

- بیل تو این محل را خوب می شناسی؟

آن مرد با صدای سنگین و مطیعی پاسخ داد: آری قربان. این محل را بنام جبلی کوپس یاد میکنند. تو در همین لحظه يك نفر را به قتل رساندی. تو او را به ضرب گلوله کشتی. همانگونه که نقشه چنین قتلی را قبلاً در ذهن آماده کرده بودی.

مرد نیمه مجنون با سر اشاره کرد و پاسخ داد:

بلی من او را کشتیم زیرا از او کینه به دل داشتیم.

بقه در چوکی راننده نشسته او را با اشاره سر اجازه نشست داد. جان بنت بی محابا تکان خورده

شماره ۱۰

سرگرمی مسابقه

جدول کلمات متقاطع

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

افقی :

۱- بیست و سوم میزان - از ماههای قمری - ۲- حنا بزبان عوام
۳- دانا تواند پرورد فرزند نیک اسم اشاره - از کشور های همسایه
دوست - ریگ میان - ۴- از اشعار دینی است - از مواد مصلح
غذاست - اشاره به نزدیک (پشتو) - ۵- آینده - از ماههای دومی مطابق
به اوایل بهار - ۶- ... - ۷- سطوح مرتفع در سوریه است که اگر چه
در اینجا با حرف گاف شروع شده ولی صحیح آن باجیم است -
فروشنده مواد ارتزاقی - ۸- میراث پدر خواهی علم و ... آموز - مرکز
این روز ها رویه گرمی است - ۹- معکو سس شبیه گندم است - فلز
لرزان - خشک نیست - ۱۰- از ولسوالی های سمت شمال مملکت
از نامهای زنانه خارجی - در عربی گریبان است و بزنی در کیسه -
رژیم محبوب و مورد احترام همگان و نام روز نامه ایست در
مرکز کشور .

عمودی :-

۱- نصیحت گوش کن جاناکه از جان دوستتر دارند ... سعادت
تمند پند پیردانا را کجاوه و محمل هم می نامند - ۲- به شماره چهارم
افقی مراجعه کنید - نظامی گوینده خمس باین نسبت مشهور است
۳- یا رسوزن - در تاریخ بنام لنگ یاد میشود - روز نیست - ۴-
مقابل نوش و پانزده - ۵- دیوانگی - یکی از بزرگترین شاعران عارف
قرن نهم هجری - ۶- شیطان - معکوسش نام یکی از خلفای مشهور
عباسی است که در خراسان تربیت یافته است - ۷- کسی که به
نماینده گی شخص دیگر در محکمه اقامه دعوی یا دفاع مینماید - نزدیک
برفک است - ۸- پنجم عیسوی - با افزودن کلمه لوزی به معنی علم
الحیات می آید - ۹- علامت مفعول صریح - مقابل خارجه - عضوی از
بدن انسان - ۱۰- نام قبیله بزرگی از بکتیا - خارج خارجی - ۱۱- ...
درختان سبز در نظر هو شیار هرورقش دفترست معرفت کردگار -
جدایی .

این عکس چیست

این عکس را بدقت نگاه کنید و
برای نام نویسی که عکس چیست؟

جدول ادبی

افقی :

۱- هیچ عاشق سخن تلخ به ... نگفت - از بار یک گره دیگر گشاید
۲- چون لولی درید از بهر میمون چنبر است - سر ... علم
بدگمان باشد - ۳- چوب ... را چنانکه خواهی پیچ - پدر که نا خلف ...
پسر چکار کند ؟ - ... بی نیست در پر واز مرغ رشته برپا را - ۴-
من درچه خ ... م و فلك در چه خیال - از شیر حمله خوش بود و از غزال
... آشنایی ... چون گردید بی لذت بود - ۵- ... که غلط کند
خودش مینوشد ... از بیگا نگان هرگز ننالم - دیشب همه شب
کمچه ره کوحلو ؟ - ۶- ... میتواند سنگ را آدم کند - ۷- ...
ماده بلانه شیر تر است - ... اگر از پس امروز بود فردایی دیده
... اگر نبود دل دانا بس است - ۸- باغبان تا در گشاید گل
بگذرد - پس ازما ... جهانرا آب گیر د - ... خرمهره کجا ماندودر
یابغدیر ؟ - ۹- آتش ایمن نیست از ... کباب - بانگ کوس از .. است
وبوی عود از آذراست - در طفولیت ... چه آموزی به پیری از بر است
... چون در روغن افتد میکند شیون چراغ - یا سخن دانسته گویای مرد
بخرد خموش - ۱۱- از گلو ... خواجه کی دور است - نا اهل
را چون گرد کان برکنید است .

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

عمودی :

۱- ... به نخست باده سخت است - کاسه ترك دارد - ۲-
آرزو ... مال مفلس دان ... سخن شنو کجایده اعتبار کو ؟ - ۳- ...
دستخوش آن میوه که در دسترس افتاد ... ز سر پنجه کار شیر
عرب است ... بتربیت نشود ای حکیم کس (معکوس) - ۴- خوبی
و ... هر دو بهم گرد نیایند ... ت گر چه دیر آید بیاید - ۵- ... میکنی
و نیک طمع میداری ؟ - ۵- نیکی بکن و ... حق بگذار - ۶- ستم بر ...
پیشه عدل است و داد - ربه به ... سپردن شبانی هوس است - ۷-
کس ز ... شکایت نبردنی احباب - ۸- رفت و حدیث ما پیاپی
نرسید - کالبنی نیت شیخ ما ... است - ... کج رسوا شود چون
از کمان آید برون - ۹- ... روزی مانع عرض کمالات دل است - برفتد
مرکبی که ... رود - تو قدر ... چه دانی که برکنار فراتی ؟ - ۱۰-
اندوه نبرد تحفه کسی جا نپ ... بی دندان چون گردد ببرد سنگ
را - ۱۱- پرواز نمیخواهد ... تر ازوها - کس را نداده اند ... مسلمی

کمیدین های معروف

این دو هنر پیشه کمیک که از معروفترین یا ران سینما بی اند در همه فلم های خود به زامها ی اصلی خویش ظاهر شده اند شهرت آنها بقدری زیاد است که حتی اگر فلمی از آنها را ندیده باشید باز هم بطور حتم فلم و چهره شان برای شما آشنا است اگر آنها را شناختید نام خود شان و اسم يك فلم مشترك شان را برای ما بنویسید!



کمی از نجوم



در کلیشه فوق سمبول چهار سیاره را نقش کرده ایم آیا نام این سیارات را بخاطر می آورید اگر مو فقی شدید برای شرکت در قرعه کشی کافی است که اسم سه سیاره را برای ما بنویسید!

رنگ تفریح

کشف اعداد مخفی

به دوست خود بگویید عددی را بدون اینکه برای شما بگوید، در نظر و خیال خود بگیرد، آنگاه از او بخواهید تا عدد مزبور را بر سه تقسیم نموده، فقط با قیمانده را به شما بگوید. اگر باقیمانده يك باشد هفتاد عدد و اگر دو باشد سی و پنج عدد در حافظه خون بگیرید.

سپس از او بخواهید تا همان عدد شما برای هر يك عدد دوازده در نظر بگیرد و بعدو که سابقاً بحافظه را بشما بگوید، جوابش هر چه باشد شما برای هر عدد که سابقاً بحافظه سپرده اید بیفزایید. بارسوم از او بخواهید تا عدد مذکور را بر هفت

تقسیم کند و باقیمانده را برای شما بگوید. هر چه باقیمانده باشد شما بمقابل هر يك عدد آن ۱۵ در نظر بگیرید بالاخره همه را جمع کنید و از مجموع ۱۵- عدد (اگر بزرگتر از ۱۰۵ باشد) کم کنید. هر چه بماند همان عددیست که دوست شما در حافظه خود تصور آنرا نگاه داشته

پاسخ سوالات شماره پنجم

۱- جواب این اشخاص کیستند:

توماس ادیسون امریکایی و کالیله ایتالیایی، ضمناً سال تولد کالیله ۱۵۶۴ است که اشتباهاً ۱۵۴۶ چاپ شده است.

۲- پاسخ کتابها و نویسندگان:

- ۱- ابو الحسن علی ابن عثمان عجوری غزنوی - ۲- محمد ابن منور
- ۳- ابو الفضل محمد ابن حسین بیهقی - ۴- ابو جعفر محمد ابن جریر
- طبری - ۵- ابو المعالی نصر الله ابن محمد ابن عبد الحمید منشی
- غزنوی - ۶- احمد صابر رو ستا باختری - ۷- عبدالحسین تو فیق
- ۸- اسد الله حبیب.

قطعاتی از همین شماره

بریده ها میرا که در کلیشه ملاحظه می فرمایید از صفحات همین شماره مجله جدا شده است که اگر قنری خو صله بخروج دهید حتماً شماره صفحه و یا مضمون مربوط آنرا پیدا کرده میتوانید، در آن صورت شماره چهار صفحه مجله را برای ما تحریر نمایید.



کدام شهر؟

این تصویر گوشه ای از يك شهر نسبتاً بزرگ اروپایی را نشان میدهد و علاوه بر بحیث سمبول آن شهر شناخته شده است، شهر مذکور بیش از يك ملیون جمعیت دارد و مرکز حکومت يك کشور بی طرف است که در دامنه آلپ واقع شده است، با این نشانی ها اگر بشناختن شهر مذکور موفق شدید برای ما هم بنویسید!



در شماره های گذشته خواندید :

پسری بار فیش «جان گلوه» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را می‌بازد. «جان گلوه» که همیشه او را در هر جا که می‌کند، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر نروتمندی بنام «فیلمین» را که از مدت‌ها پیش است و تحت تدای می‌باشد می‌دهد و می‌خواهد که ریش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه می‌کند که هرچه زودتر آن دختر را ببیند. يك روز داکتر به «فیلمین» مشوره می‌دهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند. و اینك دنباله داستان:

بخاطر ثروت



چنانکه از این پست حالات است
این رسیده که او را از جوانی
آگاه سازد.



رو به بعد در منزل با کلام
برای شایسته تقدیرم آورده ام

شکر

زاک به او نزدیک شده و او را در آغوش می‌گیرد.
زاک: خواهش میکنم نباید مرا از یاد ببری... من از
تبهانی ریج می‌برم.



من هم پیش از آشنایی با شما از تبهانی ریج می‌برم.



خیلی خوب بالاخر به هدف خود رسیدی.



من با یسوی به نامزد شده ام. زاک
شربت او ارزش زیاده دارد. زاک
با تقدیم احترام به زاک.



«واکو»، کار میکرد، وی به مدرسه در مکسیکو نامه می نوشت و برای يك ماه رخصتی گرفت. لازم بود که پس از سی روز دوباره به مدرسه برگردم، ولی من این کار را نکردم. رفتم و در نیروی دریایی نامنویسی کردم. نخست کوشیدم شامل نیروی زمینی شوم. مرا به دالاس با آشنین برای معاینه بدنی فرستادند. تمام معاینات را موافقانه سپری کردم. تنها گفتند که چشمهایم نقص دارد. بار دیگر به نیروی دریایی نام نوشتم. مرابه هوستون برای معاینات بدنی فرستادند. پذیرفته شد. آنگاه برای فرا گرفتن جمع نظام به سان دیگو روانه ام کردند. در سان دیگو شبی به جرم استمنا کیفرم دادند و نزد قوماندان بردند. اگر چه این اتهام را رد کردم و آن را به کسی دیگر نسبت دادم، با اینهم به خاطر این جرم مرا مدت بیشتری در سان دیگو نگهداشتند.

بازداشت ششم

در سال ۱۹۵۱، بیست و سه ساله بودم. فکر میکردم در همین زمان بود که در واژه زندان ابد به رویم باز شد. پیش ازین هیچگونه سابقه جنایی نداشتم.

در همین سال بود که مرخصی گرفتم و با کشتی به اضلاع متحده برگشتم. درین مرخصی خواستم از مدرسه دولتی مکسیکو دیدن کنم. ولی این بار در اتاقهای مدرسه نخواهیدم بلکه در زندان شهر به سر بردم. امروز به يك میخانه آن شهر رفتم در آنجا سه تا دختر را ملاقات کردم که شانزده یا هزده سال داشتند. مقداری باهم نوشیدیم. در همین هنگام سه پسر تازه جوان فرستاده رسیدند و باهم به زد و خورد پرداختند. من درین زد و خورد دست نداشتم ولی در بیرون میخانه پولیسی در انتظار بود و وقتی شنید که من در باره زد و خورد صحبت میکنم، به جرم مست بودن بازداشتم کرد. مرا به موتر انداخت و موتر حرکت کرد در راه ناگهان در واژه موتر را باز کردم و خودم را به بیرون انداختم. ولی يك موتر گشتی پولیس به دنبال ما بود. آنان دستگیرم کردند و دیدند که مست هستم. مرا به موتر خودشان انداختند و به زندان بردند. روز دیگر ده دالر جریمه پرداختم و از زندان رها شدم. بعد ها به سان فران سیسکورفتم

مرا به لانگ بیچ فرستادند. در آنجا باری اندکی زیاد خوابیدم و پنج دقیقه ناوقت تر برای تعلیم صبحانه حاضر شدم.

مرا به خاطر این کار نزد قوماندان فرستادند. وی به سوانح من نگاهی انداخت و گفت که از نیروی دریایی اخراج میکنند.

چشمهایم پر از اشک شد و گفتم که نیروی دریایی را بسیار دوست دارم. ولی به هر صورت وی از خدمت بیرونم کرد. یو نیفورم را ازم گرفتند. ولی من یو نیفورم دیگری داشتم. این یو نیفورم را پوشیدم و پیاده به سوی تکساس به راه افتادم. در راه موتر هارادست میدادم تا مرا بردارند. در راه به عده زیادی از آدمهای خوب و دلچسپ برخورد کردم که مرا با خودشان میبرد داشتند.

زندان تکساس

بیکاری

در راه به زن جوانی برخورد کردم که در حدود بیست سال داشت. وی مرا به موترش سوار کرد. کودکانش نیز با او بودند. جایی برای صرف چاشت توقف کردیم. من اصرار کردم که برایم ساندو و بیچ بخرم، ولی او با اصرار حاضرست که غذا را همراه آنان بخورم از خوراک آنان خوردم. زن جوان مرا تا آریزونا برد. خودش به خانه رفت و من شب را در جایی سپری کردم.

فردا باز هم سر سرك ایستادم و موترهای را که میگذشتند، دست مدام دختر جوانی در حویلی خانه اش بازی میکرد. سگش عوعو را به راه انداخته بود. در همین هنگام پیر مردی جلو خانه او توقف کرد. دختر جوان به من چیزی نگفت ولی به پیر مرد سفارش کرد که مرا با خودش بر دارد پیر مرد از موتر پیاده شد و بسوی من آمد. من به پیر مرد گفتم که نمیخواهم با او بروم، اما دیدم دختر جوان از حویلی خودش اشاره میکند و از من میخواهد که با پیر مرد

بروم. سوار شدم و موتر به راه افتاد. رفتیم و رفتیم تا خانه، دختر جوان و سگش از نظر نا پدید شدند. ولی من پشت سر هم به عقب مینگریستم و به خودم میگفتم که چه آدم احمقی هستم. غالبا وقتی جای را ترك میگوئیم قسمت از وجود خود ما را با کسانی میگذاریم که شاید حتی يك آنان را دیده باشیم. وضع غصه آورست: آدم به دست می آورد و میبازد.

وقتی به واکو رسیدم، با پدر و مادرم زندگی میکردم. چند ماه سپری شد. زمستان فرا رسید و من کاری پیدا نتوانستم کرد. بدینصورت واکو را ترك گفتم و به فورت ورت رفتم.

درین شهر به سینمای لایبرتی

رفتم تا فلمی را تماشا کنم. در سینما تازه جوانی را ملاقات کردم که کنیت سوینی نام داشت. این تازه جوان رفت و پولیسی را به سینما آورد. من هنوز سرگرم تماشای فلم بودم. پولیسی مرا دستگیر کرد و به زندان انداخت. در حالی که کنیت سوینی در سینما باقی ماند.

بعد سروکارم به محکمه افتاد. خارتوال منطقه استوارت هلمن نام داشت. قاضی که دا رای يك دست بود - به نظرم در گذشته در نیروی دریایی کار میکرد - دیو مک گسی نامیده میشد. و نام سر مامور پولیس «سلی مونگو مری» بود.

روزنامه استار تیلگرام به من جاسپید. حالا که به عقب مینگریم، میفهمم که با خواندن همین روزنامه بود که این احساس در من پیدا شد تا آلت تناسلی خودم را قطع کنم.

سر انجام به مرگ محکوم شدم. پس از این حکم تخفیف پیدا کرد و به حبس ابد مبدل شد. اکنون ناگزیرم عمری را در زندان تکساس به سر ببرم. از پشت میله های زندان به بیرون نظر اندازم و باخودم

بگویم که نمیتوانستم برنده باشم. در ماه سپتمبر سال ۱۹۷۰ نمایشگاهی از نقاشیهای بیل جیورج مک کیون در پو هنتون را پس بر گزار شد. زندانی نکو نبخت این پیام را برای تماشاگران کارهای خودش فرستاده بود:

با شندگان عزیز و محترم «تکساس»

از فضای کوچکی که سلول نام دارد، کارهایی به شما پیشکش می شود که بیانگر احساسات است. احساسات من برای شما. از قلب و دماغ من به قلب و دماغ شما. ابراز امید من برای شیوه بهتر موجودیت در پره گرافهای بعدی نمودار میشود.

خانمها و آقایان - البته محترم، من «بیلی مک کیون»، زندانی شماره ۱۲۲۰۵۴، که نقاشیها و طرحهایش درین نمایشگاه، در شهر محترم هوستون و به کمک دوستی به نام دانی لاین به نمایش گذاشته شده است، به خاطر این دوست و مهربانیهای او به آدمهای نکو نبخت و آنانی که در زندگیشان راهشان را کم کرده اند و خودشان را تنها دیوانه و فراموش شده احساس میکنند، من داوطلبانه و با فروتن اعتراف میکنم واقعا جرم تجاوز را بر یک زن در فورت ورت مرتکب شدم. و وقتی این جرم را مرتکب شدم، ساعت یازده شب سوم فبروری سال ۱۹۵۰ بود و من سخت مست بودم.

در نتیجه، از آنروز بعد همواره زیر فشار بوده ام. درین مدت معانی دو کلمه احساس و عاطفه را خوب فهمیده ام. حالا اگر روزی با ازین گورستان به بیرون نهم، پهلوی های بسیار غصه ناک درون آدمی را نشان خواهم داد.

وقتی به عقب مینگریم و به آنچه که از دست داده ام، میاندیشم، کلمه های معروف و نیستون چرچل به خاطر می آید: چیزی ندارم که پیشکش کنم، بغیر از خون، رنج و اشک.

بدینصورت، آنچه من به هنر پیشکش میتوانم کرد احساساتیست که در زندگیم به من رخ نموده است. من میدانم که بیشتر از يك صد و سی پوند وزن ندارم و از نگاه جنسی ناتوانم. میدانم که دندانهایم فرو و

زندانیان تکساس

ریخته و بر سرم فقط چند تار موی باقیمانده است. میدانم که روزبه روز پیر تر میشوم، فر سوده تر میشوم، غمگین تر میشوم. نمیفهمم چه مدت دیگری، چند روز، چند هفته، چند ماه و چند سال دیگر زنده خواهم ماند. اکنون میگویم که اگر حالا، بعد از بیست سال، به فکر مقامات مسئول این ایالت خطور کند که محکومی را رها سازند، صادقانه میگویم که ازین ایالت خواهم رفت و هرگز به آن بر نخواهم گشت. هرگز نمیگویم که این ایالت زادگاه من است. من به این ایالت وابستندگان آن علاقه بی احساس نمیکنم. من کاپو سهای ناخوش آیندی از مرگ درین سلول داشتم. ام. و حالا دعا میکنم که مرا آزاد سازند و به نیو مکزیکو بفرستند تا کار کوچکی به دست آرم و خوشه های خشم را از ذهن خودم دور سازم.

بدینصورت، در پایان، من یعنی بیلی جیورج مک کیون، در پشت دیوارهای خاکستری زندان، قبلاً میدانم، و میدانم که واکنش شما در مقابل کارهای هنری من چیست، و بالاتر از همه بدون تکنیکهای پیچیده من متأثر از آنم که مردم با کمک به یک تکه نبخت و زانده شده بی چون و چرا بهم پیوستن خوشحالی دارند. بی وجود ندارد (از هم گسیختگی جملات را لطفاً با نقاشی این زندانی از درون زندان مقایسه کنید. مترجم) با اینهمه، چنانکه در یک گوشه و ستان زیرزمینی استکلتی به استکلت دیگر گفت من در حال حاضر در شرایطی نیستم که در برابر کارهای هنری واکنشی نشان بدهم. آنچه من میدانم این است که خوبی به کسانی میرسند که جوی از خوبی دارند. این کلمه ها به شما تقدیم باد: وقتی برای جنایت وقتی برای کیفر شکنجه، اشک و غم.

وقتی برای کار، ولی نه برای تفریح و بازی، سرانجام وقت برای لحظه سر نهادن و مردن و از طرف «بیلی جیورج مک کیون» خدا حافظ همه. (پایان)

طفل شما صحت مند...

وجود کودک بصورت طبیعی رشد نکرده علاوه بر آن ویی اعتنا نمی به وضع طفل باعث بروز نا را حتی های روحی و جسمی برای کودکی میگردد. چون وقتی کودکی بر وی زمین نشست مخصوصاً ن جا نیکه اطرافش مملو از خاک و گل باشد کودک تلاش میکند که برای از ضاء کردن و جو دش برای سیر شدن و رفع گر سنگی دست به گل و خاک دراز کند و آنرا بخورد. البته با توجه مادر خوب این عمل هرگز به کودک دیده نمیشود ما در باید بدانیم که طفل اش به چیزی نیاز دارد. آغوش گرم ما در یگانه راه درد علاج ناپذیر روحی و عقده های کودک است.

غذای صحی دادن به وقت معینه شستشوی کودکی هفته دو یا سه مرتبه لازمی به نظر می رسد طوریکه از تجارب روز مراه مشا هده شده که طفل و قتی سالم و صحت مند می باشد که نیاز های جسمی و روانی آن بصورت طبیعی بر آورده گردد.

طفل چرا الجوج و سرکش بار می آید؟ طفل چرا به نا طلب میشود؟ طفل چرا بصورت سالم نشو و نما نمی کند، طفل چرا به کار های دست میزند که مادر اصلاً انتظار آنرا ندارد.

جواب این پرسش ها را میتواند خود مادر بدهد. ما در نیکی به صحت طفل اش به وجود کودکی علاقه نشان نمیدهد و با بی پر وایی و چشم پوشی به همه نیاز های جسمی و روانی کودک پشت پا میزند طفل وقتی خود را خوشبخت و عادی از کمبود های زندگی احساس میکند که مشبوع از همه این نیاز ها باشد نیاز های که هر زمان و هر لحظه عمیق تر و وسیع تر میگردد.

شما خودتان

و علاوه بر آن مردان محترم باید متوجه باشند که چار سبب اول سرویس مخصوص خانم ها است، هر قدر فشار ترافیک زیاد گردید در وسط زنجیری انداخته شد با آنها بعضی از آن ها از آنطرف زنجیر

قره تاش

چندین قهچن محکمی به اسپش وارد اجتماع برعیت زورمندان گشت. شیرین قره تاش تمام آنروز را درگیر دار بودند. درگیر دار و مبارزه خصمانه و بی امان بخاطر پیروزی بر یورشگران قسوی عیقل دویاو چارپا. شیرین بانبرد های آتشین ویکه تازی بی آنروزش با همکاری قره تاش سالخورده و زرتک بارها موساله را به دایره حلال رسانید و تحایف زیادی را نصیب گشت. پول نقد، چین، جیلک، دوسه عدلنگی... باوجود آن چپ اندازان زیادی عمیقانه حسرت خوردند و تماشاچیان بیشمار بافرستادن شادباش و تحسین دقیقانه انگشت حیرت گزیدند.

در آنروز ابرالود که بادند و خشم آکین ساده ولی کمی سرد می وزید، چهار، پنج

نا تمام

پرو فیسر برنارد

فرصت پیدا میکنند. و آن عبارت از نو یسنده گی میبا شد. او درین روزهای آخر موفق به اكمال دو مین کتاب رو مان خود بنام «ناخواسته» شده است.

جراح معروف بالحن موزیانه بی میگوید: شاید بالاخره بتوانم با نوشته هایم جایزه نوبل را در ادبیات برابم. برای فعالیتهای مسلکی و طبی خود علی رغم انتظارات زیاد تاکنون موفق به دریافت جایزه نوبل نشده است.

انستیت



مسئول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تیلفون: ۳۶۸۴۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشترالک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی کبسی بیه ۱۳ افغانی

به کابل کبسی ۱۰۰۰ افغانی

تیلفون: مدیریت توزیع و شکایات

۳۶۸۵۴

داستان دودل

— بخاک نسپارید، بخاک نسپارید که مودن زنده است...

استاد تنبور ساز به بها بانی میگوید:

— پسرک بیچاره، آنها را چنان درست میداشت که...

پسرک باز هم صدا میکند.

— قلب مودن درین گل نهفته است! نگاه کنید، گل ذره ای هم پژمرده نشده، شاداب و پرطراوت است.

او این گل را هنگام و داد به کامدی تقدیم کرده بود. او را

د فن نکنید! قطعاً د فن نکنید مودن زنده است، حالا

او بر میخیزد و برای ما سرود می خواند! و کامدی میرقصد!..

آتوپ چتر اندو هکین و محزون میگوید:

— طفلك، سلامت حواس خود را باخته است. گناه او نیز بر

کردن من است. دفعته صدای طوطی بلند میشود:

— نخیر، پسرک حرف راستین را میگوید.

کسی متوجه نمی شود که او چگونه و از کجا آمده، بر سبویی که نزدیک

کامدی و مودن قرار داشت، نشسته است. طوطی با همان آواز

مخصوص خود ادامه داد:

— این، خواب مرگ نیست... خوابی به گونه دیگر است. این

خواب دیگر است. آنها را فقط تنبور سحر آمیز میتواند بیدار سازد و پس

پسرک تنبوری را که در دست دارد، به بها بانی تقدیم میکنند:

— اینک تنبور! بها بانی تنبور را بدست گرفته

سوی مردم می بیند و آنها را به آتوپ چتر تقدیم مینماید:

— آنها را تو بیدار کن! آتوپ چتر تنبور را بدست می

گیرد. اما همینکه میخواهد انگشت خود را روی تارها بداند، متوقف

میشود و بطرف پسرک نگاه میکند.

— آنها را تو بیدار کن، چونکه دلی پاک و بی آلایش در سینه داری!

تنبور را به پسرک تقدیم مینماید. میدان بر آذمهاست و شور و

هلپله از هر طرف بر می خیزد. همینکه پسرک انگشتان خود را

باتارهای تنبور آشنا میسازد، شور و فریاد فرو کش می کند.

پسرک می نوازد. کامدی و مودن روی فرش همانطور بی حرکت خفته

اند. بها بانی، آتوپ چتر، سازندگان و عموم مردم، دستخوش امید و

هیجان و تشویش، به کامدی و مودن چشم دوخته اند.

مودن آهسته چشم میکشاید و کامدی را می بیند، او نیز چشم باز

می کند. پسرک با تنبور، آهنگی موزون

ودنشین می نوازد.

مودن نفسی عمیق میکشد.

کامدی نیز نفس میکشد. آنها

دستان خود را سوی هم دراز کرده، یکی بعد دیگر از جا بر میخیزند.

آنها نمی توانند چشمان گرسنه

سعادتمند خود را از روی هم بردارند. مودن آهسته میگوید:

«کامدی! اما صدایش در تحت تاثیر صدای تنبور محو میگردد و

بگوش نمی رسد.

کامدی نیز با نوك لبان خود

«مودن! میگوید.

مودن تنبور را از دست پسرک

گرفته آهنگی چند با آن می نوازد و سپس انگشتان خویش را از تارها

جدا ساخته میسراید:

«سوی من باز آغز زدل که خواهد جان ترا»

«چهره بکشا تا ببیند دیده گریان ترا»

کامدی در حضور دلدار محبوب خویش که بخاطر او میسراید،

رقصی بغایت ماهرانه اجرا میکند، و چنان پیچ و تاب میخورد که نمیتوان

از عهده و صفش بدر آمد.

مودن میسراید:

«ای غزل مشکبو باز آ که در هامون ودشت»

«همچو صرصر جسته ام، حیران و سرگردان ترا»

کامدی میرقصد. در اطراف او مردم سعادتمند برقص و پایکو بی

می پردازند. نوازندگان تارهای خود را بنوا در می آورند، نینوازان

بر نی ها می مند. سازنده لاغر اندام و سازنده کورتاه قد نیز در

آنجا حضور دارند. سرود و آهنگ

بار دیگر زنده شده از تارهای ساز بیرون میجهد و در فضای وسیع

طنین انداز میگردد.

مودن میسراید:

«از کمال ضعف گردیدم نهان از چشم خلق»

«تاببینم ای پری، از دیده ها»

پنهان ترا»

کامدی میرقصد. مر ذمبان سعادتمند نیز در اطراف وی می

رقصند. این رقص غرور آمیز شگفت انگیز با ظنطنه و شکوه

عجیبی اجرا میشود، تمام آهنگهای زندگی از آن بگوش میرسد.

طوطی پرواز گنان می آید و بر

بیشقاق سرای می نشیند. او از

همانجا، از نقطه بلند سرخویش

ناروغی، قول سرخویشی توبی رازراز

پسر طان ناروغی اود زده سکتی د

دغه ناپیژندل شوی جگری وژل او

له منځه وړل نه دی؟

آیا ناپیژندل شوی روحی ناراهی

سرگر دانی، خواهشینی اوله ژوندانه

خخه نه رضایت چه به تیره بیا په

آرامو ډلو کښی شته، دپاکي هوانه

تنفس اود طبیعی غذا دنه خوړلو او

داوسیدو دښه خای دښتوالی نتیجه

نه ده؟ آیا په کرنه اود چنبلو په اوبو

کښی دغو کیمیاوی موادو موجودیت

اود ښارونو په فضا کښی ددغو ټولو

زهر لرونکو گازونو وجود مونږ ته

دروغتیا او نیکمرغی او آرامی وخت

راکوی؟

یوازی دلندن په ښار کښی هر

کال لږوډیر څلور زره تنه دسپری د

ناروغیو له امله مری. آیا دابه هوا

کښی دزهر و د موجودیت نتیجه نه ده

چه خلکو سپری له کاره اچوی؟

ښکاره خبره ده چه دغه وحشتناکه

جگړه ناڅاپه بشر له منځه نهوړی

بلکه ورو ورو یی مسموم، نا توان،

ناروغ او کمزوری کوی او ناڅاپه

دنړی ډیره لویه فاجعه منځ ته راوړی

همدا اوس اوس ددغی جهانی تراژ

یدی نیمې په ټوله نړی په تیره بیا

په متمدنو او صنعتی هیوادو کښی را

څرگندی شویدی. آیا ممکنه ده چه

ددغی جگړی مخنیوی وشي؟

را دور داده، با چشمان زرد خود

رقص و پایکو بی مردم را تماشا

میکند.

گروه سا زنده گان وارد میدان

میشوند. طوطی چون هیکلی بیجان

بنظر میرسد و آهسته آهسته از

چشم ها دور گردیده رو به خردی

میرود و بالاخره بشکل میتا توری که

روی صفحه کتاب کشیده باشند،

جلوه گر میشود.

آخرین صفحه کتاب خطی کهن

باز میگردد و در پایان حروف عربی

که با نگاره های رنگا رنگ و نقشه

های کار شده با حل طلا و نقره

پیراسته شده، آخرین سطر ها

بنظر میرسند:

«ما جزای و فای د لشد گان:

«یا فت افسانه دو دل پایا ن»

(انجام)

دوه کاله پخوا دملگرو ملتو دمو

سسې د۱۳۰۰ هيوادو نمايندگانو د

ستکېلم په ښار کښی سره را غونډ

شول چه دغه نالیدل شوی جگری

دځنډولو دپاره دسولې خبری شروع

کړی ترڅو وکولای شي ددغی فاجعی

مخنیوی وکاندی. خوباید وویل شي

چه ټولو هڅو او هلو ځلو سره سره

څومره چه ښایي پرمختګ یی ونه

کړځکه چه ډیر وروسته یی ځانونه

ښورولی و. اوس اوس پنځوس کاله

کښی چه د اوسیدو دمخیت ککړتیا،

دغذایی موادو کموالی اود نفو سو

انفجار شروع شوی اود دغو خطرو

ناکو سیلاونو په مخنیوی لږ څه

وروسته پیل شوی دی. وروسته بیا

څرگنده نشوه چه ځمکی په کره کي

داوسیدو دمخیت دښه کولو دپاره د

دغی جرګی اقدام څه و او آیا د نړی

ټول هیوادونه اوو لسونه بده پوهی

له منځی ددغی جگړی دوژونکو عواملو

سره مبارزه وکړی؟ سره ډیری چه

خطر ورو ورو راځی، ټول بی پروایی

کوی ترهغی ورځی پوزی چه کار له

کاره تیرشی اود ځمکی دکړی مرګ

راور سپړی.

ددی دپاره چه تاسی څومره چه

ښایي ددغه خطر احساس وکړو لای

شي په دغه څیړنه کښی ددغی جگړی

ددری واره عواملو ماهیت پیا نوو:

(پاتی په ۶۱ مخی)

(د ۱۹ مخ پاتی)

یوه خطرناکه جگړه

دوه کاله پخوا دملگرو ملتو دمو

سسې د۱۳۰۰ هيوادو نمايندگانو د

ستکېلم په ښار کښی سره را غونډ

شول چه دغه نالیدل شوی جگری

دځنډولو دپاره دسولې خبری شروع

کړی ترڅو وکولای شي ددغی فاجعی

مخنیوی وکاندی. خوباید وویل شي

چه ټولو هڅو او هلو ځلو سره سره

څومره چه ښایي پرمختګ یی ونه

کړځکه چه ډیر وروسته یی ځانونه

ښورولی و. اوس اوس پنځوس کاله

کښی چه د اوسیدو دمخیت ککړتیا،

دغذایی موادو کموالی اود نفو سو

انفجار شروع شوی اود دغو خطرو

ناکو سیلاونو په مخنیوی لږ څه

وروسته پیل شوی دی. وروسته بیا

څرگنده نشوه چه ځمکی په کره کي

داوسیدو دمخیت دښه کولو دپاره د

دغی جرګی اقدام څه و او آیا د نړی

ټول هیوادونه اوو لسونه بده پوهی

له منځی ددغی جگړی دوژونکو عواملو

سره مبارزه وکړی؟ سره ډیری چه

خطر ورو ورو راځی، ټول بی پروایی

کوی ترهغی ورځی پوزی چه کار له

کاره تیرشی اود ځمکی دکړی مرګ

راور سپړی.

ددی دپاره چه تاسی څومره چه

ښایي ددغه خطر احساس وکړو لای

شي په دغه څیړنه کښی ددغی جگړی

ددری واره عواملو ماهیت پیا نوو:

(پاتی په ۶۱ مخی)

مردی بانقاب بقه

هیچکدام علامه بقه و خالوبی نداشتند. موضوع در اطراف چه کسی دور میزند؟

یکی از آن دو فنان نام دارد همین نفر گشته هم شده است. پای جنایت در میان است؟ الک در حالیکه خودش را کمی به پیش خم مینمود پاسخ داد: تصور میکنم آری. وقتی او را در ایبلی کویس پیدا کردند، به احتمال قوی پیش از رسیدن پولیس مرده بود. نفر دومی را توقیف کرده اند. او را سرحد بخودی مشروب خریده بود. از این معلوم آندو در لاور ستوک به بارشیر سرخ میروند و در آنجا بین شان گفتگوی در گرفته متعاقباً به زود خورد مبدل می شود. در بار شیر سرخ بی نظمی ایجاد میشود و پولیس مداخله میکند. وقتی پولیس سر می رسد که آندو از بار بیرون میرفته باشند.

فورا به پولیس قصبه بعدی که در سر راه آنها میباشد تلفون میشود و از پولیس محل خواهش میشود که از نزدیک مراقب احوال ایشان باشد. اما آندو نفر بهیچوجه به دهکده نمی روند. از همین سبب یک پولیس با یسکل سوار به تعقیب آنها می برآید. اتفاقاً در همان نواحی چند سرقت کوچک هم صورت گرفته میباشد. کار ترقاتل است. او را توقیف کرده اند و هم اکنون در زندان به سر می برد.

در کدام زندان؟
در زندان گلاستر. قضیه بسیار ساده است و پولیس گلاستر با کار دانی پیرامون این حادثه اظهار نظر میکند. راپوریکه به اداره مرکزی پولیس داده اند قضیه را بسیار ساده مطرح میسازد. اما هرچه باشد باوهم یک جنایت صورت گرفته است، که علی رغم ساده گی آن در سطح بالاتر از فهم یک پولیس محلی قرار دارد.

لبهای دیک رویهم فشرده شده گفت: مخصوصاً در چنین موقعی که پولیس محلی نسبت به روشن و فهم ما در کشف قضایا خرده گیری می کند و مطالب زننده را راپور میدهد، ما نباید دست به اقدام دامنه دار بزنیم و فعالیت وسیعی

چشم دیدن از کجاشد

میگویند همیشه بنام جی کوچک یاد میشد تا اینکه جنفر تو لد گردید و این تا مخفف جی کوچک را از پدرش به ارث برد. معلرت میخواستیم سپس هو بارد دکمه ایرا فشار داده در دیکتا فون روی میزش باسکوتر اتاق انتظار تماس گرفته خطا ب به او گفت: سالی پسر م را به درون بفرستید.

ویتی اظهار داشت: تمام آنچه مامی توانیم در قدم اول بشما بگوییم همین عسا بود. ما اکنون بدینا لیک مرد جوان دارای تحصلات متوسط می گردیم.

این جوان مرد بیست و سه ساله، سعی شود اسرادی را که در گوشه قلبش پنهان کردن میخواهد بدست خوا هم آورد طوریکه قبلاً بعضی تان رسا نید م نویسنده نامه مرد سریع العملی است و زود حاکت آرامش را از کف داده د چار نا راحتی و عصبانیت خاطر میشو د.

هوبار دیک قوتی طلا بی را باز کرده از بین آندو تابلت را بر داشته به دهان خود

انداخت و بدینال حر فهای ویتی گفت: شما یک خصوصیت دیگر نو یسنده نامه را فراموش کرده اید. او خواسته است مبلغ یکصد هزار دالر را بانهایت بی شرمی به جنگ آورد. طوریکه از متن نامه استنباط می شود، تصور میکند که از راه مشروع و عمل شرافتمندانه به آن میرسد.

ویتی بصورت پیر مرد خیره نگر بست و متوجه شد که صورت هو بارد در لحظاتی اخیر سخت تر ازچین وشیار شده بود ویتی دفعاتاً از هو بارد سوال کرد: شما کسی را می شناسید که به این صفات متصف باشد؟ در همین لحظه د روازه اتاق د فتر هو بارد بنزد ویکمرد جوان وارد گردید این مرد جوان بایک دستمال سفید عرق را از سرو صورت خود پاک میکرد. هوبار دتمجج کنان گفت: آقابان این پسر منست.

وقتی هردو پونش - وار موترشان شده حرکت کردن میکل ناتش اظهار داشت: (بعضی اوقات وظیفه پولیس را چنان می یابم که استغرا غم می آید در لحظه اول می آند بشیرم که پسر آقای هو بارد از شنیدن حرفهای پدرش که او را نویسنده نامه تهدید می کرد معرقی میکرد، ضعف کرده به زمین خود غلتید. اما او مثل یک کودک لذتای کر بسته را گذاشت.

ویتی زیر لب اظهار داشت: او هم طفل است یک طفل بابتلونی با به دراز میکل ناتش حرف ویتی را قطع کرد: شما یک بچه مقبول بهیچوجه.

زیرا او می خواست از پدرش با استغاد از طریق فشار و توتشتن نامه تهدید آمیز پول بجنگ آورد. درین راه حتی حاضر شده بود فرزند خودش را هم بتراشد و آن طفل بیگناه را بوختو دیوا نکی بکشتا ند.

ویتی پاسخی نداد از کلکین مو ترلختی بیرون را دیده سپس رویش را بطرف میکل ناتش بر گرداند و با نگاه افسردگی اظهار کرد: شما میدا نید که اصلاً کشید گی من با هم سرم از کجا شروع شد؟ من دیروز شام متوجه نشدم که پیراهن خواب جدید پوشیده بود.

ویتی آهی سوزناکی از جگر برآورده به حرفهایش ادا مه داد: (آیا گناه من چیست که برای درک جزئیات چشم دیدن ندارم.)

که در شروع سطور حروف و کلمات به فاصله های معین و متعادلی نوشته شده در حالیکه در قسمت اخیر مجلات وسط سطور این فاصله ها مراعات نشده و بسیار نزدیک بهم دیده می شود. نویسنده مردی است که نقشه های بلند بالا بی دسر می پروراند اما این نقشه ها زود از آن بالا سقوط میکند و ساختن نقشه های تازه و با انرژی زیاد شروع مینماید اما این نقشه ها هم مرحله اجرا نرسیده نقش بر آب می شود.

ویتی برایش سگرت دیگری روشن کرد: بهر حال میتوان از تمام تشریحات چنین نتیجه گرفت: این شخص که در تجسس او هستیم به احتمال قوی یک پسر جوان باید باشد. و من باشما موافقم که این پسر بچه احمق شما را خوب می شناسد زیرا شما را بنام مختلف تان جی. اچ مخاطب میسازدو نویسنده شمارا بنام جی کوچک می نویسد تصور میکنم جی کوچک نام ایست که در خانه او را صدا می زنند؟

چنان مینمود افکار هو بارد بجا های دور سیر مینمود و دفعاتاً از فکر طولا نسی برگشته پرسید: چه فرمودید؟ پلیس. پسرم جیمز که در شرکت او را جانبر بار تیز

تصحیح ضروری

در مقاله «ابوریحان بیرونی انتخار شرق» نشره در شماره هشتم و نهم سال ۱۳۵۳ مجله ژو ندون، جدول وزن بخصوصی از نام و سواد سعدنی غلط طبع شده است. لطفاً خوانندگان محترم جدول مذکور را درستون دوم صفحه ۵۱ شما را قبل از ذکر مطابق جدول ذیل تصحیح نمایند:

نام فازات و سواد سعدنی	بجساب بیرونی	بجساب امروزی
یا قوت کبود	۳۲۹۶ - ۳۲۹۷	۳۲۱۲
یا قوت	۳۲۸۵ - ۳۲۹۳	۳۲۰۸
اعل	۳۲۵۸ - ۳۲۰۵	۳۲۱
زمر د	۳۲۷۵ - ۳۲۶۷	۳۲۷۷
لاجورد	۳۲۶۹ - ۳۲۳۱	۳۲۹
بلور کوهی	۳۲۵۶ - ۳۲۵۹	۳۲۶۶
نمک	۳۲۱۹ - ۳۲۱۷	۳۲۱۷
کهر با	۳۲۸۵ -	۳۲۱۰
طلا	۱۹۲۰۵	۱۹۲۲۵
سیماب	۳۲۵۸	۱۳۲۵۵
سرب	۱۱۲۳۲	۱۱۲۳۳
نقره	۱۰۲۳۳	۱۰۲۵۰
مس	۸۲۷۰	۸۲۹۳
آهن	۸۲۸۷	۷۲۸۶
قلعی	۷۲۳۱	۷۲۲۸

گفتگو با مربی

از (وزن خودم) مسا بقم میدادم، که نتوانستم در وزن زیاد تر از (خودم) یعنی درجه (دوم) کا میاب شوم، ازینرو فقط در وزن خود قهرمان و حیثیت قهرمان جهانی را گرفته نتوانستم.

— در امریکا شاگرد داشتی؟
— بلی در امریکا من يك مکتب «تکواندو» را بایک دوستم یکجا رهبری می کردم و شاگردان زیادی دارم. که آنها به نوبه خود در این رشته به موفقیت های چشمگیر رسیدند.

سکوت میکند و بعدا ادامه میدهد: من فعلا درجه سوم کمر بند سیاه هستم و بعد ازینکه در افغانستان شاگردانی تربیه کردم و اطلاع آنرا در کمیته «تکواندو» دادم، امکان دارد بعد از انجام يك امتحان کمر بند

سفیر که بین قمر مصنوعی و طیاره قرار می گیرد بدست می آید. درین عکس ها اجازه میدهند که مناطقی کثیف کشف کرده، تشکیل و مقدار مواد مخلوطی را شناخت.

از فضا کیهانی می توان بصورت بسیار موثر و وضیعت یخچالهای کوهها، پوشش های برف و دریاها را مشا هده کرده، مطالعه کرده و کنترل کرد. البته معلومات مذکور برای پیشگوئی طغیان آبها، آب خیزی ها، تعیین دخیای آبی که باسایس آن پلان های اقتصادی زراعت تهیه می گردد بسیار مهم می باشد. فضانوردان کشتی کیهانی «سایوز ۱۲» در جریان پرواز یکی از بلندترین مناطق سیستیم کوهای جهان یعنی کوه همالیا را مشا هده کرده اند. لاس کوه در آن منطقه به ۶۵ کیلو متر می رسید. از لاس و دامنه کوه مذکور پرفکوج ها سرازیر شده باهم یکجا شده و بالاخره يك سیستیم بسیار مغلط را بوجود آورده و با يك دریا طویل در کوه تسبیل میشود.

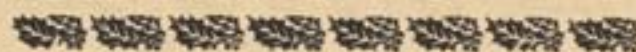


در چمنازیوم پوهنتون کابل جوانان با ذوق و علاقه خاص به تمرین تکواندو هستند

سیاه درجه چارم را بگیرم. ایفای وظیفه می کند «صاحبه درباره» برای علاقمندان این صفحه خالی از «تکواندو» یا همان «کاراته» که دلچسپی نباشد که در شماره های پوهنتون کابل بحیث مربی «تکواندو» می شناسم، انجام داده ایم که شاید آینده تقدیم خواهد شد.

بقیه صفحه ۱۶

انسان و طبیعت ..



عکس های کیهانی از دریاها و ابحار برای ما معلوماتی را جمع به دخیای آب ها، صاف و پاک بودن آب ها، تشکیل و مقدار مواد کثیف را میدهد. چیزیکه ارزش این معلومات را بلند می برد همانا بدست آوردن معلومات عمومی است زیرا درین معلومات انحرفات محلی تصادفی کدام اثری را بار نمی آورد.

در عکس های بدست آمده محلات نفتی سطح ابحار و دریاها بصورت بسیار واضح شناخته می شود. معلوماتی که از مناطق زیرآبی بدست آمده در کنترل نمودن قابلیت زرع، درجه سرسبز شدن و پخته شدن و بالاخره پیشگوئی

راجع به حاصلات که بدست می آید کمک می نماید. و تیکه عکس های سیاه و سفید و عکس های رنگه را جمع به وضیعت حقیقی پوشش سیاره زمین معلومات مکملی در دسترس دانشمندان نگذارد دران صورت از عکسی که دارای چندین قسمت باشد استفاده می گردد. همچنان در ساحه سیکنتر غیر قابل دید برای انسان ازین میتود استفاده می گردد. بطور مثال در عکس ها رنگه جنگل جوان، جنگل پیر، جنگل سالم و جنگل خراب بیک قسم دیده میشود. اگر در يك زمان در چندین ساحه باریک سیکنتر

قابل دید، همچنان در دیاپازون امواج تحت قرمز، امواج ماورای بنفش و امواج رادیویی عکس برداری نمائیم، درانصورت رنگ عکس های مذکور از همدیگر تفریق می شوند. درین شرایط بین قسمت های خراب و سالم جنگلات فرق بوجود می آید. همچنان انواع جنگلات و نوع برگ های شان هم تشخیص می گردد. اگر ما معلومات چندین ساله را در دسترس داشته باشیم درانصورت به آسانی می توانیم که تغییر نمودی روئیدنی های سطح سیاره زمین را تعیین کنیم. با اندازه گیری روشنی سطح سیاره زمین از مدار کشتی های کیهانی می توانیم درجه حرارت قسمت های مختلف را تعیین کرد. البته ازین معلومات حتی در زیر طبقات ابر محلات دود را می توان کشف کرد. البته یعنی اگر در کدام محل جنگلات در گرفته باشند و با مناطقی که دارای درجه حرارت خطرناک میباشد تعیین می توان کرد. ازین موضوعات چنین بر می آید که ساحه استفاده از فضا کیهانی برای فعالیت بنفع علم «زمین» بسیار وسیع است.

هغه ماشومان

سړی په خپل پالنېت باندی و موبنوده . یوځل بیایی خویلی ته و کتل . خو په همدی وخت کښی یی خان سپک احساس کړ . داسی لکه چه د پټکی په شان وی . دخپلی ښځی کټ ته یی وکتل . هغه ویده وه ، خو په تعجب سره یی ولیدل چه ماشومه لوری نشته . اریان پاته وچه هغه به چیری وی . خوبته یی نه لگیده . نا- خایه یی د نیمه تیاری کوتی په فضا کی هغه غل ولید چه یو غټ چاریکاری چاکو یی په موټی کیانی او غواړی چه ماشومی لور په مری باندی یی کیږدی . غوښتل یی چه له خایه پاخی اوځپله لور دهغه غله له لاسه وژغوری خو ویی لیدل چه لاسونه یی کلک ترل شویندی او بیا یی غوښتل چه چیغی ووهی خوله مری نه یی غښ نه خوت .

خدا زده چه ولی هغه شیبه خپل موټر ورپیاد شو چه هیڅ (سلف) یی نه واهله اونه چلانیده .

هغه سهار چه هر څه کړی وچه خپل موټر چالان کړی نه و چالان شوی په ذهن کی یی ورو دا خبره سمیره شوه چه ستونی یی انموټر په شان دی او نه چالا نیږی .

خو چه بیایی وکتل غل نه و . اوچه دسباون په نیمه تیاره فضا کی یی بیاسترگی دخپلی ښځی په کټ باندی ورغړولی ، خپله ماشومه لوری ولیده چه هلته پرته ده او ورو ورو ساه باسی ښکلی نجلی وه ، او هغه په مینه ناک نظر سره ورته وکتل او دنا خایه خوښی احساس یی وکړ .

سړی هر څه کول چه دغله ، هغی خارجی ښځی او ناروغ سپایی خیری خائنه مجسمی کړی نه بریالی کیده بیایی هم خان وښو راوه خو ویسی لیدل چه شی ښوړیدی ځکه چه لاسونه یی کلک ترلی شویدی . په دی سوچ کی ډوب وچه څنگه خان خلاص کړی ، خو په همدی وخت کی یی یو تیره غږ تر غږه شو . چه مخ

شرح روی جلد

سویرینا ستاره معروف سینمای بلغاریا که چندی پیش برای افتتاح فستیوال فلم های بلغاریا وارد کابل شده بود .

یوه خطرناکه جگړه...

۱- د ټولنی دانفجار خطر

د ټولنی انفجار یعنی داچه دنړی نفوس په چټکۍ سره زیات او پور ته لار شوی او خلک دومره ډیر شوی چه دځمکی په کره کښی د خوځیدو ځای پا تی نشی او هغه وخت بیا دغه ټولنه په کپه سره منفجره شی او په خپله اوڅمکی کره له منځه یو سی . ددی دپاره چه دنړی دټولنی دزیا تیدو له نسبت څخه پوره خبر شی یو مثال را وړو فرض وکړی چه دهوایی ډگر دځفاستی په کرښه یوه الو تکه انځوځیدو په حال کښی ده او غواړی چه ځمکی څخه پورته شی په ځمکه کښی دالوتکی دگر ندیتوب لومړی ډیر لږ دی مثلاً په یوه گړی کښی ۲۰ کیلو متره وروسته ۳۰-۵۰ او ۲۰۰ کیلو مترو ته رسپړی او دا هغه شیبه ده چه له ځمکی څخه پورته شویده . له ځمکی څخه دالو تکی به پورته کیدو سره سم فکر وکړی چه الو تکه ناڅا په داپولو دزاکټ گړندی توب خان ته و نیسی او دغه منځنی غنډ ونیسی او په یوه ساعت کی ۲۰ زره کیلو مترو فضاه لارشی دغامنځنی گړندی توب دنړی دنفو سو زیاتوالی ښی او دهوایی ډگر دځفاستی کرښه هم دنفلی دفتوری .

کله چه د ترو دنفو سو شمیر له سلو زرو کلو څخه وروسته یو زر ملیون تنو ته رسیدلی و . هغه وخت وچه زمونږ دمثال وې الو تکه دهوایی ډگر دځفاستی له کرښی څخه پورته شوه اوځان ته یی دجټ گړندی توب کله چه د ترو دنفو سو شمیر له سلو زرو کلو څخه وروسته یو زر ملیون تنو ته رسیدلی و . هغه وخت وچه زمونږ دمثال وې الو تکه دهوایی ډگر دځفاستی له کرښی څخه پورته شوه اوځان ته یی دجټ گړندی توب کله چه د ترو دنفو سو شمیر له سلو زرو کلو څخه وروسته یو زر ملیون تنو ته رسیدلی و . هغه وخت وچه زمونږ دمثال وې الو تکه دهوایی ډگر دځفاستی له کرښی څخه پورته شوه اوځان ته یی دجټ گړندی توب

(نوریا)

(بقیه صفحه ۸)

درد فتر مدیر

من ، باوجود اینکه وی ملامت بود ، بازهم از اومعذرت خواستم وبرایش گفتم چون کار ما فوق العاده زیاد است ، بهتر است در خانه یکدیگر را ببینم . حرفم را قطع کرد وگفت : تو دیگر دوست من نیستی و با تو دیگر کاری ندارم !!

او رفت وبلا تکلیف بر جای خود ایستاده ماندم با فکر اینکه در این جریان ، تفصیر متوجه کیست ؟ متوجه من ؟ یا متوجه دوست مزاحم وپر توقع ؟

تصحیح

د ژوندون د مجلی ته تیره گڼه او د «اوږدینو پکی لاس» په نامه کیسه کی یو څو کرښی د بل مطلب نه زیاتی شویدی . او داستان پدی ځای کی چه ... «خو هغه دا پوخ یقین لری چه د هر سړی خولی ته غټ لاس ور نژدی کیدو نکي دی» پای ته رسپړی . هیله ده چه زمونږ ښښه و مخی او تصحیح یی کړی .

(اداره)

قانون بیرق

الف - مقام ریاست جمهوری.
ب - مقام صدارت عظمی.
ج - وزارت خانه ها.
د - ادارات مستقل.

ه - قرارگاه های قطعات بزرگ اردو تفرقه و مقامات معادل آن.

و - قرارگاه های ژاندارم سرحدی.

ز - پست های ژاندارم سرحدی.

ح - ریاستها و ادارات گمرک سرحدی.

ط - مراکز ولایات.

ی - سفارت خانه و وزارت مختاریهای افغانستان در خارج.

ک - جنرال قو نسلگریها و کالت تجاری های افغانستان در خارج.

ل - مقام عالی قضائی مرکزی.

م - مقام شوری.

ن - میدان های هوایی.

ماده ۲۸ :

حکومت مجاز است که برای مقاماتیکه مشا به مقامات مندرجه ماده ۲۴ باشند صلاحیت افراشتن بیرق را داده و آنرا ذریعه متحدالعمال ابلاغ بدارد.

ماده ۲۹ :

در داخل کشور بیرق ملی بداخل تناسب معین به ابعاد کو چک تنها در موثر رئیس دولت در روزهای رسمی که قانون تشریفات حکم کند مورد استعمال قرار میگیرد در خارج در موثر نمایندگان و رسمی دولت جمهوری افغانستان بر طبق تصاویر و دستاویز که از وزارت امور خارجه صادر میشود استعمال میگرد.

ماده ۳۰ :

استعمال بیرق ملی در موثرهای رسمی دولت در حین پذیرائی سران کشور های دولتمتحابه در افغانستان از طرف دایره تشریفات وزارت امور خارجه و تعلیماتنامه رسمی پذیرائی که از طرف هیئت مهیا نادران نشر میگرد تصریح میشود و همچنان

استعمال بیرقهای کو چک ملی در وسائط کاروانهای رسمی که به خارج کشور میروند تابع اوامرو فیصله های وزارت امور خارجه میباشند.

فصل سیوم

نشانی های مورد استعمال در بیرق

ماده ۳۱ :

در بیرق ملی افغانستان منحصرأ نشان دولت جمهوری افغانستان استعمال میشود.

ماده ۳۲ :

قطر نشان به تناسب پهنای عرض بیرق میباشند نشان بطرف زاویه فوقانی بیرق که متصل قبه است طوری نصب میگردد که فاصله قسمت فوقانی نشان با ضلع فوقانی مشترک قسمت رنگ سرخ و سبز با هم مساوی بوده نصف نشان به سیاهی بیرق و نصف به سرخی بیرق منطبق گردد. (شکل ۱)

ماده ۳۳ :

رنگ متن نشان که در بیرق ملی نصب میشود زرد است به رنگ برونز و آن قسمت که در طباعت سیاه میباشند رنگ قهوه ای دارد.

فصل چهارم

بیرق های اختصاصی

ماده ۳۴ :

بیرقهای اختصاصی عبارت از بیرقهای میباشند که دارای الوان و علائم جدا گانه بوده نوعیت و موجودیت آن موسسه را نشان میدهد و در عسکری تمثیل کنند و تشخیص دهنده قرارگاه ها و قطعات از دو میباشند. و عبارت اند از:

الف - بیرق سره میباشند.

ب - بیرقهای قرارگاه ها و قطعات اردو (بیرقهای عسکری).

ج - بیرقهای ورزشی.

ماده ۳۵ :

بیرق سره میباشند سفید است و در وسط آن هلال سرخ رنگ نقش شده ابعاد و شکل آن و موارد استعمال آن مربوط به مقررات

بین المللی مربوط سره میباشند میباشند. این بیرق در شفا خانه ها هم استعمال شده میتواند.

ماده ۳۶ :

بیرق های عسکری عبارت است از علم مبارک و بیرقهای تشخیص قرارگاه ها و قطعات که تا به مقررات تعلیمات نامه های مربوط از دوست.

ماده ۳۷ :

بیرقهای ورزشی مربوط بکلوپها فدراسیونها و حلقه های ورزشی معارف، پوهنتون ها و اردوستان که شکل و نوعیت و مورد استعمال آن در اساس نامه های ورزشی مربوط تصویب میگردد و مطابق بدان تهیه و استعمال میشود.

ماده ۳۸ :

مقامات و موسساتیکه به افراشتن بیرق ملی افغانستان مجاز اند اگر بیرق اختصاصی داشته باشند هر دو را استعمال کرده میتوانند به شرایط ذیل:

الف - دیرک بیرق ملی افغانستان به اعتبار جبهه و عمارت بطرف راست و دیرک بیرق اختصاصی بطرف چپ باشد.

ب - در باره اندازه پارچه و ارتفاع دیرک افراشتن بیرق و فرود آوردن آن احکام ماده (۲۵) این قانون رعایت گردد.

فصل پنجم

استعمال بیرقهای ملی طود تزیینی

ماده ۳۹ :

بیرقهای تزیینی عبارت از بیرقهای میباشند که در اعیاد و یاروز های شاد ملی (جشنهای ملی) و استقبال های رسمی از طرف مقامات رسمی بنابر والیها و موسسات خصوصی و اشخاص بطور استاده یا تعلیق بر روی دیوارها یا به استناد پایه ها و یا بداخل تالارها و بالای میزها استعمال میگردد و یا مدلهای کو چک بیرق تزیینی در یخن لباس نصب میشود.

ماده ۴۰ :

بیرقهای تزیینی که به دیرکها افراشته میشود از نظر ابعاد شکل و تناسب رنگها عینا مطابق به بیرق ملی افغانستان است و عاری از پسمان بوده طوریکه دیرک

وصل میشود که در مقابل یادها مقاومت داشته باشد.

ماده ۴۱ :

بیرقهای تزیینی تعلیق شد طوری آویزان میگردد که به اعتبار جبهه بیننده رنگ سبز بطرف چپ قرار گیرد. در این بیرقها رنگها طوری عموم استعمال میشود در تناسب عرض رنگها احکام ماده (۳) در تناسب نشان ناصیه به بیرق احکام ماده (۳۲) این قانون رعایت میگردد در بیرقهای بزرگ تزیینی تعلیق شده نشان ناصیه (۲۰) سانتیمتر یا کمتر از ضلع کو چک فوقانی و در وسط پارچه بطوریکه راس نشان بسا لا باشد و نصف نشان بالای رنگ سرخ و نصب آن بالای رنگ سبز بیاید منطبق گردیده قرار میگیرد.

ماده ۴۲ :

در بیرقهای تزیینی تعلیق شده ضلع زیرین بیرق نباید از یک متر زیاده تر به زمین نزدیک باشد.

ماده ۴۳ :

در اعیاد و جشنهای ملی عراده جات حامل انسان بقصد تزیین پارچه کو چک بیرق ملی افغانستان را استعمال کرده می توانند. در این پارچه ها تناسب عرض و طول رنگها و بیرق باید رعایت شود.

فصل ششم

بیرق های دولتمتحابه

ماده ۴۴ :

سفارتها، وزارت مختاریها، قونسلیگریها و کالت تجاری های دولتمتحابه در افغانستان منحصرأ بالای عمارات رسمی خود بیرقهای مملکت خود را افراشته و همچنان در روزهای شاد ملی خود یا افغانستان در دیوارهای محوطه این عمارات بیرقهای تزیینی مملکت خود و افغانستان مربوط به رویه متقابلاست.

ماده ۴۵ :

هرگاه قونسلیگریها و کالت تجاری های دولتمتحابه در کابل باشند حق افراشتن بیرق را ندارند همچنان اگر قونسلیگری و کالت تجاری دولتمتحابه هر دو در یکی از شهرها و ولایات افغانستان باشد تنها قونسلیگریها به افراشتن بیرق مجاز اند.

نمایندگان دول متحابه بر طبق احکام تشریفاتی وزارت امور خارجه حق استعمال بیرقهای کوچک را در موتورهای سواری خود دارند.

در موقع پذیرائی سران دول خارجی در افغانستان از طرف مقامات رسمی و بنابر والیها بیرق مملکت مهمان مورد استعمال قرار گرفته میتواند.

در موقع استعمال بیرقهای دول متحابه در کنار بیرق ملی افغانستان به هیچ وجه پارچه و ارتفاع دیگر آن از پارچه و دیگر بیرق ملی افغانستان بزرگتر و بلند تر نبوده نمیتواند و بیرق ملی افغانستان به اعتبار جبهه پیننده بطرف چپ نصب و تعلیق میشود.

در ستاد دیو مهای ورزشی و اقامتگاه های ورزشکاران که مهمان رسمی افغانستان میباشد و در میدان های هوایی بین المللی افغانستان بیرق های ملی مالکی که تیم های شامل مسابقات هستند و بیرقهای ملی ممالک منسوب به شرکت های هوایی که از میدان هوایی استفاده میکنند در کنار هم استعمال شده میتواند در چنین مورد این بیرقها بعد از بیرق ملی افغانستان به ترتیب حروف الفبا که از حرف اول اسم مملکت استخراج میگردد پهلوی هم قرار داده میشود.

بیرق ملل متحد

استعمال بیرق ملل متحد مربوط به مقررات تشریفاتی ملل متحد و وزارت امور خارجه میباشد اما در استعمال بیرق ملل متحد احکام ماده ۴۸ رعایت میشود.

بانشر این قانون اصولاً بنا به بیرق منتشره برج عقرب ۱۳۳۴ ملغی است.

(ناقص)

پوهاند نوین

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور پس از مشا هده آبدات تاریخی و مطالعه امکانات ترمیم و حفظ غنا اسم آثار باستانی شهر هرات بعد از ظهر روز ۲ جوزا به کابل مراجعت کرد.

پوهاند دکتور نوین صبح روز ۲ جوزا صبحت با منورین، فضلا و مامورین ولایت هرات در سالون آن ولایت تمیلات بنا علی محمد داود عبر بزرگ ما را در راه حفظ کلتور اصیل افغانی به آنها ابلاغ نموده مژدگر گردید که وزارت اطلاعات و کلتور بسا استفاده از مطالعاتی که توسط هیات های فنی آن وزارت نسبت به آثار باستانی هرات صورت گرفته مصمم است بقایای این غنایم را که معرف کشور و هنر اصیل افغانی بشمار میرود از گزند حوادث محفوظ نگه دارد.

وزیر اطلاعات و کلتور افزود نظام جمهوری نظام ارد می بوده و به همه متعلق است و همچنان آثار باستانی که از نیکان مابه ارث مانده است هم مال مردم بوده، حفظ و نگهداری آن علاوه بر آن که از طرف دولت صورت میگردد به مردم هم تعلق دارد. وزیر اطلاعات و کلتور در عین زمان همکاری اهالی هرات را در تطبیق پلان ترمیم آبدات تاریخی آن ولایت ضروری خواند.

مقابل بنا علی عیدالتواب آصفی والی هرات و کالت اهالی آنجا همکار مردم منطقه را برای پیشبرد امور ترمیم آبدات تاریخی وعده داد. قرار یک خبر دیگر پوهاند نوین روز گذشته با تفاق والی هرات از طرفه مبارکه از شعب مختلف آمریت اطلاعات و کلتور مطبوعه، وزیر نماینده گی های آژانس باختر و آژنده رادیو دکانی که سامان انیسیک بغروش میرسانند و همچنان آبدات و آثار

از طرف رئیس دولت

پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس.

از یو هنمل حقوق

پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس. پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس.

از یو هنمل زراعت

پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس. پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس. پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس.

از یو هنمل فارسی

پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس. پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس. پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس.

نقش معلم در

است بناء مردم مکلفند پیش از آنکه همه چیز را از دولت چمو و دی تو قع کند خود در عمران اتحاد و پیشرفت وطن عزیز نظر او عملا سپم بگیرند.

مطالعه تاریخ ملل جهان بما تا بست میسازد که قدرت های نظامی اقتصادی و مذهبی زیادی بمیان آمد و رفت امپراطوری های وسیعی بدین ملحوظات ساخته شد و درهم شکست اما یگانه چیزی را که ایسن قدرت ها و زور آزما یی ها نتوانست و نمی تواند از بین ببرد همانا مشخصات و هویت ملی جوامع بشری است ما می بینیم ممالکی وجود دارد که پیرو یکتو ایدو لوی - سیاسی اقتصادی هستند و با پیرو آن یک دین و مذهب بشمار میروند، اما با آنها منافع ملی خود را قربان یکنو چه مشترک ساخته بلکه منافع و شعایر ملی را بر عوا مل دیگر رجح و مقدم میسازند. ما نیز با یسد افغانستان عزیز ویا این ما من اجداد و آبابی خود را مانند نیکان دیگر و غیور خود گرامی پنداریم و از ته دل بغد مت وارتقای آن آماده گردیم.

زیرا پیشرفت يك مملکت به توانایی و علاقمندی افراد آن مربوط میباشد. پیش از آنکه بیانیه خود را ختم کنیم لازم است از همکاری بی شایبه و ا لک دین محترم و منورین که در تربیه اولاد شان با ما دد برخی از موارد وزارت معارف را با مساعدت های معنوی و مادی تقویه کرده اند تشکر نمایم.

همچنان مساعدت های تخنیک و مالی موسسات بین المللی و ممالک دوست را که در ساحه معارف کرده اند با امتنان یاد آور کردم.

در خاتمه روز معلم را که با راده و تشویق خاص قاید ملی ما با این چنین تجلیل در مملکت پر گد ار میگردد به همه استادن معلمان، محصلان، شاگردان و کاله مردم عزیز وطن تبریک گفته و موفقیت های مزید همکاران گرامی خود را در تعلیم و تربیه اولاد کشور تحت نظام جمهوری آ زبار گاه خالق بی نیاز تمنا دارم.

زنده بان معلمان کشور، پاننده و مترقی با جمهوری افغانستان.

روشن، پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس. پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس. پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس.

از یو هنمل اقتصاد

پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس. پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس. پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس.

از یو هنمل طب نگر هار

پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس. پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس. پوهاند ذبیح الله حمید یو هنمل محترم پروین یونس.

دولتی مطبعه



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library